



# عروسِ آذر

زندگی فرج پهلوی

紅

紅

紅

紅

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

به حکم رسالتی که بر دوش دارد مصمم  
است تا به زبانی شیوا اما محتوایی مستند،  
زندگی شخصیتها و رویدادهای مربوط به انقلاب  
اسلامی را برای نوجوانان و جوانان ترسیم نماید.  
این نوع نگارش که بر پایه مستندات تاریخی و نثر ادبی و  
معطوف به خواننده خاص و جوان می باشد خود سبکی  
خاص است که در قالب مجموعه کتابهای دانستیهای  
انقلاب اسلامی شخصیتها، رویدادها، مفاهیم سیاسی  
و اجتماعی تأثیرگذار در انقلاب اسلامی را به  
روان ترین شکل معرفی می کند.



۳۲۳

دانستیهای انقلاب اسلامی برای جوانان-۴۷

شابک: ۷-۰۳۲-۴۱۹-۹۶۴  
ISBN: 964-419-032-7

کتابخانه تخصصی  
تفاسیر و تفسیر  
تفاسیر و تفسیر

تفاسیر و تفسیر

هدایتی، بهمن

عروس آخر

تألیف: بهمن هدایتی

تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳

۱۳۸ ص. مصور. - (مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۳۳۳).

دانستنیهای انقلاب: (۴۷)

ISBN: 964-419-032-7 ریال ۷۰۰۰

عنوان دیگر: عروس آخر (زندگی فرح پهلوی).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

واژه‌نامه.

کتابنامه: ص. ۱۴۲ - ۱۴۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

۱. فرح، ملکه، همسر محمدرضا پهلوی شاه ایران، ۱۳۱۷.

۲. ایران - تاریخ - پهلوی - ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷.

الف. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ب. عنوان.

ج. عروس آخر (زندگی فرح پهلوی).

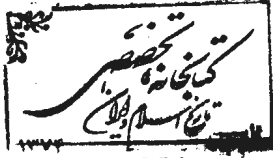
۹۵۵/۰۸۲۴

DSR ۱۵۰۷ / ف ۳۵۳

کتابخانه ملی ایران ۳۸۲۶۶-۸۳ م

# عروس آخر

(زندگی فرح پهلوی)





انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

عنوان: عروس آخر «زندگی فرح پهلوی»

تألیف: بهمن هدایتی

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۸۳

شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۷۰۰ تومان

حروف چینی و لیتوگرافی: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

چاپ و صحافی: چاپخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

شابک: ۷-۰۳۲-۴۱۹-۹۶۴

ISBN: 964-419-032-7

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به میدان قدس،

روبروی پمپ بنزین اسدی، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۳۸۹۶

تلفن: ۲۲۱۱۱۹۴ تلفکس: ۲۲۱۱۱۷۴

[www.irdc.org](http://www.irdc.org)

نمایندگی‌های فروش در تهران:

- خ انقلاب اسلامی، خ ۱۲ فروردین، تلفن: ۶۴۶۰۱۴۶، پخش روایت
- پخش کوهسار: خ انقلاب اسلامی، خ اردی بهشت، تلفن: ۶۴۹۴۵۴۱
- خ انقلاب اسلامی، تلفن: ۶۴۱۰۲۰۳، کتابفروشی دانشکده حقوق دانشگاه تهران
- شبکه اندیشه: م انقلاب اسلامی، ابتدای خ آزادی، تلفن: ۶۹۲۵۱۲۷
- خ انقلاب اسلامی، بین فرصت و رامسر، تلفن: ۸۸۴۵۳۸۶، کتابفروشی میزان
- مرکز صریح: خ انقلاب اسلامی، مقابل در دانشگاه تهران، تلفن: ۶۹۵۴۱۰۸
- م فردوسی، خ سپهبد قرنی، تلفن: ۸۸۹۷۸۱۴، روایت فتح
- پخش مقدها: افسریه، ۱۵ متری اول، تلفن: ۰۹۱۲۳۰۵۷۷۱۵
- خ شریعتی، قبل از بل سید خندان، تلفن: ۸۵۰۵۵۱۳-۱۵، فرهنگسرای اندیشه
- خ شریعتی، نرسیده به میدان قدس، تلفن: ۲۲۱۶۰۰۷۸، کتاب ما
- نشر فرهنگ و معارف اسلامی: خ پاسداران، خ زمرد، تلفن: ۲۸۵۶۱۲۴-۵
- خ پاسداران، بوستان دوم، تلفن: ۲۹۴۹۷۶۱-۲، کتابفروشی ساقدوش

این اثر

یکی از موضوعات طرح

«تاریخ انقلاب اسلامی به زبان ساده»  
است

که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی تحت عنوان

«دانستنیهای انقلاب اسلامی برای جوانان»

تهیه شده و کلیه حقوق آن برای مرکز

محفوظ می‌باشد.





## فهرست مطالب

۹	.....	مقدمه
۱۳	.....	خانواده، تولد و کودکی
۱۸	.....	سفر به سرزمین رؤیایی انتلکتوئل‌ها
۲۲	.....	حزب توده
۲۵	.....	سیندرلای فرانسوی و دربار ایران!
۱۰۷	.....	آغازی بر پایان
۱۲۱	.....	زندگی فرح بعد از شاه
۱۲۷	.....	تصاویر
۱۴۱	.....	فهرست منابع



## مقدمه

طعم تاریخ در مذاق بسیاری از مردم، مزه‌ای است آمیخته از ملال و تکرار و البته گاهی اجبار! - که باید برای گذراندن دوران تحصیل، به ناچار آنرا خواند و حفظ کرد و امتحان داد - خوش‌بینانه‌ترین حالتی که خواندن تاریخ برای بسیاری از ما دارد، ارضای غریزه شنیدن قصه و داستان و سرگرم شدن و وقت‌گذرانی است.

در تاریخ، همه‌ی علوم انسانی حضور و ظهوری عمیق دارند و می‌توان با خواندن دقیق و عمیق تاریخ، از همه‌ی آن علوم بهره برد، ولی حقیقت این است که اگر تاریخ به قصد جستجو و شناخت سنن الهی مستتر در آن خوانده شود و نه به قصد شنیدن داستان و سرگرمی، یا اجبار نمره و کلاس، شیرین‌ترین درس‌ها است. هر برگگی از تاریخ، گوشه‌ای از یک عبرت یا سنت الهی است و از این روست که مطالعه‌ی سرگذشت اقوام پیشین، توصیه‌ای قرآنی برای مؤمنین است و امروز متأسفانه نشانه‌های غیرقابل انکار فراموشی تاریخ که ثمری جز «تکرار تلخ راه‌های پیموده شده» را ندارد، در جامعه‌ی ما به چشم می‌آید.

دوران زندگی «فرح دیبا» در محدوده‌ی زمانی بسیار مهم و حساسی واقع شده است، از ۱۳۱۷ ش یعنی سالی که فرح پا به عرصه‌ی وجود نهاد، سال‌های اوج حکومت رضاخانی در ایران است تا رفتن به فرانسه برای تحصیل و در نهایت، بازگشت به ایران و ازدواج با شاه در ۱۳۳۸ ش و نوزده سال شراکت با شاه در قدرت و ثروت.

اگر دورانی که فرح ملکه پهلوی بود را به دو نیم تقسیم کنیم، می‌توان گفت که دوره‌ی اول؛ فرح به عنوان شبه روشنفکری که فکر می‌کرد «چپ‌گرا» و متمایل به سوسیالیسم است و به «دربار» راه پیدا کرده، مطرح است؛ اما با غرق شدن در زندگی اشرافی و در پی کم‌رنگ شدن روزافزون کمونیسم، در سال‌های دهه‌ی هفتاد میلادی، به «غرب» متمایل شده و به کسوت لیبرالی درآمد. در بررسی دوران فرح، در اوایل به نقش خاص فرح در برقراری روابط با بلوک شرق، شوروی و چین برخورد می‌کنیم، به گفته‌ی «اردشیر زاهدی»، فرح بنیان‌گذار روابط ایران و چین و ایران و شوروی بود، اما کم‌کم و در پایان دهه‌ی هفتاد میلادی، از شدت گرایش فرح و اطرافیانش به «شرق» کاسته شده، تمایل آنان به «غرب» زیاد می‌شود. در فصول انتهایی این کتاب، خواهیم خواند که به محض این‌که کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، سیاست حقوق بشر و فضای باز سیاسی را برای ایران تجویز کرد، این فرح و اطرافیانش بودند که به او چراغ سبز نشان دادند.

هرچند با وقوع انقلاب اسلامی و سقوط رژیم پهلوی، طومار حیات سیاسی فرح و اطرافیانش در هم پیچیده شد، اما باید پذیرفت هنوز رگه‌هایی از آن تغییر حرکت‌های جنس «شیطانی» در بعضی احزاب و جریانات سیاسی جامعه‌ی امروز ایران، قابل ردیابی است!

داستان فرح تنها قصه‌ی جذاب دختر فقیر و یتیمی که مثل داستان‌های عامه پسند، ناگهان شاهین بخت اقبال بر دوشش نشست و به چشم هم‌زدنی خود را در کاخ‌های پرزرق و برق و کنار پادشاه یافت، نیست؛ داستان فرح تنها حکایت ملکه‌ای ساقط شده از سریر قدرت با فراز و فرودهای خواندنی و داستان‌هایی از این دست، نیست؛ داستان فرح، در ورای ظاهر پر حادثه و رنگارنگش، قبل از هرچیز، روایت یک «سنخیت» است؛ روایتی از یک «هم‌راهی و هم‌زادی و هم‌بستگی» پنهان بین همه‌ی اجزای جریان باطل است.

«الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطبیات  
للطیبین و الطیبون للطیبات»<sup>(۱)</sup>

آن‌چه را که می‌خوانید، «روایتی مستند» از زندگی فرح دیبا است که غالباً از نگاه و خاطره‌ی دیگرانی که در اطراف فرح بودند، گردآوری شده است.

در پایان، ضمن تشکر از مؤلف محترم، از جناب آقای

دکتر محمدصادق کوشکی، مدیر دفتر هنر و ادبیات؛ آقای  
دکتر غلامرضا خواجه‌سروی، معاون پژوهشی و ارزیاب  
نهایی اثر و همکاران پرتلاش در معاونت محترم انتشارات  
قدردانی می‌کنیم.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

## خانواده، تولد و کودکی

همه دور میز بزرگ مرمری نشسته و به پیرمرد خیره شده بودند، حتی شاه هم که سعی می‌کرد همیشه غرور، ثبات و بی تفاوتی اش به اطراف را حفظ کند، آشکارا کلافه و بی‌قرار بود و نگاهش را از چهره‌ی پیرمرد بر نمی‌داشت. سکوتی سنگین آمیخته با حس انتظار و ترس، چهره‌های عرق کرده و مضطربی که هزار چندگاهی زیرچشمی همدیگر را می‌پاییدند، در هم کشیده بود. فرح برخلاف بقیه‌ی حاضران، بیش از آن‌که متوجه پیرمرد باشد، شاه را زیرنظر داشت، انعکاس نور شمع‌های روشن روی میز، در آینه‌کاری دیوارها و عتیقه‌جاتی که دور تا دور تالار چیده شده بود، فضای شاعرانه و در عین حال غم‌باری را به سالن داده بود. همه به خطوط چهره و حالات صورت پیرمرد خیره شده و سعی می‌کردند که کوچکترین تغییر حالت در چهره‌اش را زودتر از بقیه بفهمند و در ذهنشان تفسیری برای آن پیدا کنند.

صدای لرزان و آرام پیرمرد - که درست روی شاه نشسته بود - سکوت را شکست:



«اعلیحضرت! رضا شاه کبیر اشاره می‌کنند که به زودی  
ایران تجزیه می‌شود!»  
- می‌دانم! می‌دانم!

شاه با کلافگی و ناراحتی این را گفت و با چهره‌ی  
درهم‌رفته بدون این‌که به پیرمرد نگاه کند، گفت: برای  
امشب دیگر بس است! مرخصید فعلاً!

فرح با شنیدن نام رضا شاه به فکر فرو رفت و برخلاف  
حاضران که با عجله سعی می‌کردند در حین ترک کردن  
میز، موضوع بحث را به چیزهای دیگری بکشانند و از  
فضای خوف‌آوری که پیرمرد مدیوم با احضار روح  
رضاخان<sup>(۱)</sup> پدید آورده بود خارج شوند، بی حرکت چون  
یک مجسمه‌ی سرد سنگی، روی صندلی‌اش میخ کوب  
شده بود. این سومین باری بود که شاه، این پیرمرد مدیوم را  
به کاخ نیاوران دعوت کرده بود تا او بتواند از روح پدرش  
راهنمایی بخواهد، فرح به پدرشوهرش فکر می‌کرد،  
پدرشوهری که هیچ گاه او را از نزدیک ندیده بود، اما  
تقدیرش با او گره خورده بود، فرح احساسی دوگانه به  
رضاشاه داشت، نام رضاشاه هم برایش تداعی‌کننده‌ی یک  
دیکتاتور بی‌رحم بود و هم...

۱ در خاطرات فریده دیبا (قطبی) مادر فرح، به دفعات به برگزاری  
جلسات احضار روح رضاشاه در اواخر دوره سلطنت محمدرضا، که طی  
آن شاه از روح پدرش برای مهار انقلاب کمک می‌طلبیده است، اشاره شده  
است.

اوایل مهرماه ۱۳۱۷ ش، درست در زمانی که رضاشاه سرمست از سیزده سال سلطنت، تصمیم گرفته بود عروسی مناسب برای پسرش «محمدرضا» - که به تازگی درسش را در سوییس تمام کرده بود - انتخاب کند و بدین وسیله، پایه‌های سلطنت و حکومت نوظهور پهلوی را برای بعد از خود نیز محکم کند، تقدیر اولین و آخرین عروس رضاخان به نحو جالبی به هم گره خورد!

در همان روزهای پاییز ۱۳۱۷ ش که دکتر قاسم غنی برای مذاکره و فراهم کردن مقدمات ازدواج فوزیه و محمدرضا دائماً بین قاهره و تهران در رفت و آمد بود، فرح طباطبایی دیبا «که بعدها» آخرین عروس رضاخان شد، در ۲۳ مهر ۱۳۱۷ (برابر با ۱۵ اکتبر ۱۹۳۸) در یک بیمارستان دولتی در شهر بخارست - پایتخت رومانی - متولد شد.

پدر و مادر فرح که خبر ازدواج ولیعهد پهلوی را در پاییز سرد بخارست می‌شنیدند، هیچ‌گاه فکر نمی‌کردند، بیست و دو سال بعد، دخترشان، روزی همسر همین ولیعهد لاغر، کم‌رو و خجالتی و اعلی‌حضرت شاهنشاه آریامهر! بعدی شود. «سهراب دیبا» پدر فرح یک افسر ارتش بود که در دادستانی ارتش خدمت می‌کرد و در آن هنگام، برای انجام یک مأموریت نظامی در<sup>(۱)</sup> «رومانی» به سر می‌برد، فریده

۱. هیچ‌کس در مورد ماهیت و جزئیات و چگونگی این مأموریت نظامی مطلبی بیان نکرده است حتی همسر سهراب دیبا، که در این سفر همراه او بوده است، در مورد این مأموریت سکوت کرده است.

دیبا (مادر فرح) در مورد سوابق نظامی شوهرش به مجروح شدن او طی عملیات سرکوب «اسماعیل آقا سمیتقو» (از شورشیان معروف منطقه‌ی کردستان) اشاره می‌کند. تنها موقعیت قابل توجه خانواده‌ی فرح (که از طرف پدر آذربایجانی و از طرف مادر گیلانی بود) سفارت کوتاه‌مدت پدر بزرگ فرح در لاهه بود و به جز این، اطلاعات قابل توجه و مهمی در مورد سوابق خانواده‌ی دیبا در آثار محققان و صاحب‌نظران وجود ندارد. پدر فرح در سال ۱۳۲۷ ش (وقتی که تنها دخترش ۱۰ ساله بود) به علت سرطان خون درگذشت و فرح تحت سرپرستی مادر (فریده دیبا) و دایی‌اش (محمد علی قطبی، پدر رضا قطبی) قرار گرفت.

فرح بعدها در مورد علت انتخاب عنوان «دیبا»، این عنوان را به شغل اجدادش در خرید و فروش پارچه‌های ابریشمی مربوط می‌داند. فرح خانواده‌ی خود را یک خانواده‌ی متجدد و مرفعی می‌دانست. برای نمونه، او در مورد دوران کودکی و شرایط خانوادگی‌اش به «مارگارت لاینگ»، نویسنده‌ی کتاب «مصاحبه با شاه»، گفته است:

«مادرم آن وقت‌ها هم اجازه می‌داد که کارهایی را بکنم که این روزها برای دختر ایرانی طبیعی است (!) مثلاً اجازه داد وارد پیشاهنگی شوم و با دخترهای دیگر به اردوگاه و این جور جاها بروم، یا رفتن یک دختر تنها به پاریس برای تحصیل».

اما به روایت فریده دیبا دوران کودکی فرح و شرایط خانوادگی او، دقیقاً برخلاف قرائتی است که فرح بیان می‌کند؛ زیرا فریده دیبا تا مدتی پس از ازدواج دخترش و حضور در دربار پهلوی، رفتارهای مذهبی خود را داشت، تا این‌که به قول خودش:

«من در اوایل ورود به خانواده‌ی سلطنتی به علت اعتقادات مذهبی اجازه نمی‌دادم افراد نامحرم دستم را بپوسند، بزودی متهم به فئاتیسم (متعصب بودن) گردیدم و به حکم «خواهی نشوی رسوا، هم‌رنگ جماعت شو» کم‌کم خودم را با این طرز احترام (!) هماهنگ کردم!»<sup>(۱)</sup> این حالات با آن چیزی که فرح بعدها در خصوص خانواده‌اش وانمود می‌کرد، بسیار متفاوت است.

فریده دیبا در کتاب خاطراتش در مورد دوران کودکی دخترش، بعد از مرگ سهراب دیبا، آورده است:

«بعد از مرگ شوهرم به تبریز رفتم و برای مدتی کنار مادرشوهرم باقی ماندم، چون علاقه‌ی زیادی داشتم که دخترم به مدرسه‌ی خوبی برود. از برادرم (محمدعلی قطبی) خواستم که سرپرستی فرح را برعهده بگیرد و خودم خیاط خانه‌ای به راه انداختم تا زندگی‌ام را اداره کنم، ولی اوضاع بد اقتصادی و فشار زندگی در آن موقع که تبریز در اشغال دار و دسته پیشه‌وری بود، باعث شد

۱. دیبا فریده، دخترم فرح، الهه رئیس فیروز، نشر به‌آفرین، ص ۱۹۰

که به پیشنهاد رحیم آقا ایپکچی - یکی از سرمایه‌داران بزرگ تیریز- برای صیغه شدن جواب مثبت بدهم. بدین ترتیب فرح از مادرش جدا شده و به تهران نزد دایی‌اش رفته و نزد او ماندگار شد و محمدعلی قطبی، فرح را به مدرسه‌ی فرانسوی ژاندارک<sup>(۱)</sup> که توسط راهبه‌های فرانسوی و مبلغان و میسیونرهای مسیحی اداره می‌شد، سپرد.»

### سفر به سرزمین رؤیایی انتلکتوئل‌ها

پاریس در طول قرن بیستم، نه فقط مرکز سیاسی دولت فرانسه، بلکه پایتخت «روشنفکران» و «اشراف» اروپا و حتی جهان به شمار می‌رفت.

این شهر از قرن نوزدهم تا امروز، مرکز مد اروپا بوده و بهشت رؤیاهای بسیاری از علاقه‌مندان به فرهنگ غرب به شمار می‌آمد، پاریس نقطه‌ای بود که «ثروت و قدرت»، «ادبیات و سیاست»، «شعر و هنر» و «دانشگاه و کافه» به هم می‌رسیدند. پاریس، هم مرکز مد لباس بود، هم مرکز مد فکر و اندیشه!

در بین پایتخت‌های اروپایی هیچ شهری مثل پاریس، چنین جامعیتی را نداشت! و در این میان وجود برخی از

۱. فرح در گفتگویی با راديو اسراییل از «فرخ روی پارسا» وزیر بهایی کابینه‌ی هویدا و تنها زنی که در رژیم پهلوی به وزارت رسید، به عنوان یکی از بهترین معلمان در مدرسه‌ی «ژاندارک» نام برده است.

دانشگاه‌های فرانسه، همچون «سوربن» که از جمله معتبرترین دانشگاه‌های جهان محسوب می‌شدند، به جذابیت پاریس می‌افزود.

تا سال ۱۳۳۵، فرح دختری معمولی و مانند همه‌ی دختران هم‌نسل خویش بود، اما در این سال، در زندگی فرح اتفاقی ناخواسته روی داد که مسیر زندگی‌اش را به کلی عوض کرد و این اتفاق چیزی نبود جز ادامه‌ی تحصیل در پاریس. همین اقامت طولانی در فرانسه یکی از مؤثرترین مؤلفه‌هایی بود که شاکله‌ی شخصیت فرح را شکل داد و در نهایت با ورود فرح به دربار پهلوی، تحولات فرهنگی - سیاسی - اجتماعی بسیار مهمی در تاریخ کشور ما به جای نهاد.

در این سفر بود که فرح با داشتن پیش‌زمینه‌ی تحصیل در مدرسه‌ی فرانسوی ژاندارک، عمیقاً تحت‌تاثیر فرهنگ فرانسوی قرار گرفت، فرهنگ فرانسوی را به اختصار می‌توان ملغمه‌ای از روشنفکرنمایی و لاقیدی اخلاقی، توأم با آداب و سنن خاص اشرافی‌گری و در عین حال آمیختگی با دموکراسی و مدرنیسم، معرفی کرد. مؤلفه‌هایی که بعدها به وضوح در رفتارهای فرهنگی و سیاسی فرح پهلوی نمود پیدا کرد. فرح هیچگاه مدرسه‌ی ژاندارک تهران را فراموش نکرد و همیشه در سفرهایی که به سوئیس داشت با «سورکلر» از اولیای مدرسه‌ی ژاندارک

که در سوئیس اقامت داشت، ملاقات می‌کرد.<sup>(۱)</sup>

اما داستان مهاجرت و رفتن فرح به فرانسه چه بود؟  
محمدعلی قطبی - دایی و سرپرست فرح - که در سال‌های بعد از جنگ جهانی با تجارت و دلالتی زندگی مرفه‌ی را برای خود فراهم کرده بود، تصمیم گرفته بود که پسرش - رضا - را برای تحصیل به خارج بفرستد، اما رضا قطبی آن‌قدر با دختر عمه‌اش - فرح - که از سنین کودکی هم‌خانه و هم‌بازی بودند، مأنوس بود که شرط رفتن به خارج را همراهی فرح بیان کرد! فرح هم که موفق نشده بود به دانشگاه پزشکی راه پیدا کند، اظهار علاقه کرد تا همراه پسر دایی‌اش به فرانسه برود و این‌گونه بود که فرح راهی فرانسه شد تا به اتفاق پسر دایی‌اش در رشته‌ی معماری تحصیل کند، فریده دیبا در خاطراتش در خصوص هزینه‌های سفر فرح به فرانسه می‌گوید:

«ماه‌یانه ۱۵۰ تومان برای فرح می‌فرستادیم که بعداً از او شنیدم که این پول برای زندگی و تحصیل او در شهری مثل پاریس کافی نبوده است و دخترم بدون این‌که ما را در جریان بگذارد برای تأمین کسری مخارج خود بعنوان «پرستار بچه» کار می‌کرده است.»<sup>(۲)</sup>

فرح در پاریس نمایشگاهی از نقاشی‌هایش برگزار

۱. صمیمی مینو، پشت پرده‌ی تخت طاووس، ترجمه‌ی حسین

ابوترابیان، انتشارات اطلاعات، تهران ص ۱۰۷

۲. دخترم فرح، همان ص ۲۵

می‌کند تا بتواند بخشی از هزینه‌هایش را جبران کند. موضوع مهمی که باید در بررسی دوران تحصیل فرح بدان توجه کرد و بعدها نیز در دوران شهبانویی او، اهمیت یافت، مسأله‌ی دوستان و همکلاسی‌های او در طول دوران تحصیل بود. کسانی مثل «لیلی امیرارجمند»، «فریده میربابایی»، «ناهد کلهر»، «لیلی دفتری» و «انوشیروان رییس فیروز»<sup>(۱)</sup>.

فرح دیا در دوران تحصیل در فرانسه به دلیل آنچه که مادرش آن را «روحیه‌ی حساس و مردم دوستی و عدالت‌خواهی و فقر و محرومیت در دوران کودکی» می‌خواند، جذب سازمان دانشجویی «حزب توده» شد. «ناهد کلهر»، هم‌اتاقی و از دوستان نزدیک فرح در دوره‌ی اقامت در پاریس در خصوص رفتار و شیوه‌ی زندگی فرح در طول سال‌های تحصیل، گفته است:

«فرح همیشه در ته قلبش منتظر حادثه‌ای بود، مانند ملوانان طوفان زده و کشتی شکسته، انتظار یک معجزه را می‌کشید. او دمدمی مزاج بود و وسواس زیادی نسبت به لاغر ماندن داشت، روزها فقط شیر خالص می‌خورد و علاقه‌ی عجیبی به سرکه داشت و مرتب سرکه می‌نوشتید، چون شنیده بود که سرکه برای لاغری مفید است. لباس‌های بسیار نازک می‌پوشید، تمام پول

۱. خواهرش - الهه رییس فیروز - بعدها وکیل خانوادگی فرح و مادرش شد و خاطرات مادر فرح را تدوین کرد.



خرده‌های کیفیت را به گداهای می‌بخشید، بارها شده بود که از بی‌عدالتی خدا پیش من، شکوه و گلایه می‌کرد.»<sup>(۱)</sup>

### حزب توده

حزب توده بعد از سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰، توسط گروهی از روشنفکران کمونیست ایرانی که به الگوی کمونیسم روسی اعتقاد داشتند، (افرادی مانند کامبخش و اسکندری و کیانوری و طبری) تشکیل شد، حزب توده گسترده‌ترین و قوی‌ترین تشکیلات حزبی را در ایران تشکیل داد تا این‌که در ۱۳۶۲ (پس از پیروزی انقلاب اسلامی) بعد از دستگیری و اعتراف سران آن به جاسوسی برای اتحاد شوروی، منحل شد.

رابط و عامل پیوستن فرح به حزب توده، به گفته‌ی فریده دیبا، «انوشیروان رئیس فیروز» یکی از هم‌کلاسی‌هایش در دانشکده‌ی پلی‌تکنیک پاریس و یکی از فعالان سازمان دانشجویی حزب توده در پاریس بود، به جز فریده دیبا (مادر فرح)، احسان طبری از گردانندگان و نظریه‌پردازان حزب توده نیز در کتاب معروف خاطراتش -کژراهه- رفت و آمد و فعالیت فرح به شاخه‌ی دانشجویی حزب توده در پاریس را تأیید کرده است<sup>(۲)</sup>

رضا قطبی، پسر دایی فرح نیز در هنگام تحصیل در

۱. محمد، پورکیان، *ارنست برون*، بی‌تا، بی‌نا، ص ۲۲۴

۲. احسان، طبری، *کژراهه*، انتشارات اطلاعات، ص ۲۲۰

فرانسه، به کنفدراسیون دانشجویان ایرانی<sup>(۱)</sup> پیوسته بود و جرأت نمی‌کرد به ایران بازگردد، زیرا اسمش در لیست سیاه ساواک قرار گرفته بود.

یکی از جالب‌ترین مسائل مربوط به دوران تحصیل فرح در فرانسه، که تاکنون اشاره‌ای به آن نشده است و فقط تاج‌الملوک مادر محمدرضا در خاطراتش با کنایه به آن، اشاره‌ی زودگذری می‌کند، موضوع آشنایی و نامزدی فرح (قبل از آشنایی با محمدرضا) با یک دانشجوی ایرانی مقیم پاریس است.

فرح در اواخر دوران تحصیل در فرانسه، تصمیم گرفته بود که با کریم پاشا بهادری یکی از دانشجویان ایرانی مقیم پاریس ازدواج کند، فرح در نامه‌هایی که برای مادرش می‌نوشت از این جوان تا حد افراط تعریف کرده بود و از مادرش برای این ازدواج اجازه خواسته بود و فریده دیبا نیز ضمن موافقت تلویحی از فرح خواسته بود که در این خصوص با رضا قطبی مشورت کند، فرح هم وقتی رضایت مادرش را فهمید، اعتراف کرد که مدت‌ها قبل در یک جشن کوچک با کریم پاشا بهادری نامزد شده است! مسأله‌ی ازدواج فرح و پاشا بهادری چنان جدی شد که فرح با عجله به ایران بازگشت و همراه مادرش مقداری لوازم زندگی و اسباب و... و از جمله یک سماور ذغالی از میدان

۱. یک تشکل چپ تندرو و ضدسلطنت دانشجویی

بهارستان و یک گلیم قشقایی نیز خرید و قرار بر این شد که پس از عزیمت فرح به پاریس، به فاصله‌ی دو تا سه ماه، فریده دیبا هم به پاریس برود و در آنجا جشن ازدواج با کریم پاشا بهادری را برگزار کنند.<sup>(۱)</sup>

البته درست در همین روزهاست که فرح با شاه آشنا شد و این نامزدی را به فراموشی سپرد. مادر فرح در کتاب خاطرات خویش به منظور تبرئه‌ی دخترش از هرگونه بی‌عفتی! چنین نگاشته است: «البته همانطور که فرهنگ و محذورات دینی (!) ایرانیان ایجاب می‌کند این دوستی بین فرح و کریم پاشا بنسیار ساده و پاک بود!»<sup>(۲)</sup> البته فرح هیچ‌گاه کریم پاشا بهادری را از یاد نبرد، زیرا بعدها پاشا بهادری به ریاست دفتر مخصوص شهبانو فرح برگزیده شد.

در همین سفر، لیلی امیرارجمند همراه فرح به تهران آمد و به اتفاق مادرش برای سرزدن به اقوام و فامیل به رشت رفتند. امیرارجمند در همان دوران تحصیل در فرانسه - به گفته‌ی فریده دیبا- تغییر مذهب داده و به دین مسیحیت کاتولیک گرویده بود. او تا آخر دوران سلطنت همراه فرح بود و به قول فریده دیبا نقش خواهر فرح را ایفا می‌کرد. طی همین دوران، فریده دیبا متوجه تغییرات شخصیتی دخترش شده و چنین نوشته است: «من در فرح نیز تغییرات کلی احساس کردم، عجیب نبود دختری که

۱. دخترم فرح، همان، ص ۲۸

۲. دخترم فرح، همان، ص ۳۰

برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفته و همه‌ی دوران کودکی و نوجوانی خویش را تحت نظر معلمه‌ها و اساتید فرانسوی گذرانده، این قدر تربیت غربی و البته فرانسوی پیدا کرده باشد.<sup>(۱)</sup>

### سیندرلای فرانسوی در دربار ایران!

محمد رضا در کابین خلبان هواپیمایی بود که بر فراز کوه‌های البرز، اوج می‌گرفت و دخترک هیجان‌زده‌ای در کنار او نشسته بود که مرتب عرقش را از روی صورتش پاک می‌کرد و با ترسی آمیخته با احترام و جملات بریده بریده به سؤالات شاه پاسخ می‌گفت، شاه نیز به طور مداوم او را برانداز می‌کرد. شاه قطعاً پرونده‌ی محرمانه این دخترک دانشجویان دانشجو را خوانده بود و می‌دانست همین دخترک لاغر که اکنون در کنارش نشسته، زمانی در تظاهرات دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه علیه سلطنت شرکت داشته و بارها در کافه‌های پاریس همراه هم‌کلاسی‌های چپی‌اش<sup>(۲)</sup>، با آرزوی مرگ دیکتاتور کشورش! - یعنی محمد رضا پهلوی - گیلانش را سرکشیده بود!

۱. دخترم فرح، همان ص ۳۰

۲. کلیه‌ی گرایش‌های سیاسی فکری متمایل به مارکسیسم که در سال‌های بعد از جنگ سرد در اروپا و پس از آن در بسیاری از نقاط جهان گسترش یافته و به گونه‌ای نگرش حاکم بر مبارزات آزادی خواهانه، عدالت طلبانه و استعمارستیز آن مقطع به شمار می‌آمد را افکار و گرایش‌های چپ می‌نامند.

محمدرضا نسبت به گرایش‌های چپ بسیار بدبین و حساس بود و این حساسیت بی‌دلیل نبود، زیرا اساساً رژیم پهلوی وابسته به بلوک غرب یعنی آمریکا و جهان سرمایه‌داری بود و از این جهت در تقابل و تضاد با بلوک شرق و کشورهای کمونیستی (مثل اتحاد جماهیر شوروی) قرار می‌گرفت. در این میان، گروه‌های چپ به عنوان نیروهای تشکیلاتی وابسته به شوروی از مهمترین دشمنان رژیم شاه نشان داده می‌شدند. هم‌چنین دست داشتن عوامل چپ‌گرا در طرح ترور شاه (در دانشگاه تهران) بر نفرت شاه از نیروهای چپ می‌افزود.

از سوی دیگر خاطره‌ی تبلیغات و فحاشی شدید عوامل و مطبوعات وابسته به گروه‌های چپ علیه شاه و دربار، به‌خصوص در دوران سه ساله‌ی دولت مصدق، از جمله عواملی بود که باعث بدبینی شاه نسبت به نیروهای چپ گردید، اما با توجه به تمام این شرایط، یکی از دانشجویان چپ‌گرا به عنوان همسر سوم شاه برگزیده شد. شاه از تمایلات، عقاید و پرونده‌ی محرمانه‌ی فرح در سفارت ایران در پاریس و حتی بخش دانشجویی ساواک اطلاع داشته است و جالب آن‌که سوابق مخالفت با نظام پهلوی در پرونده‌ی فرح چنان آشکار و جدی بود که باعث شده بود تا نامش در لیست سیاه ساواک قرار داده شود و این مسئله، در آینده مشکلاتی را برای فرح به وجود آورد؛ بنابراین علت انتخاب فرح از سوی شاه، همواره در هاله‌ای

از ابهام قرار دارد، بخصوص که ژست‌های روشنفکری و چپ‌نمایی‌های فرح بعدها نیز در طول دوران همسری محمدرضا و حضور و نقش‌آفرینی او به عنوان سومین ملکه‌ی دربار پهلوی نیز ادامه یافت.

از سوی دیگر فاصله‌ی طبقاتی فرح با دو همسر قبلی محمدرضا به این ابهام دامن می‌زند. فرح نه مانند فوزیه - خواهر ملک فاروق، پادشاه مصر - از خاندان با اصل و نسب سلطنتی و درباری بود و نه مانند ثریا اسفندیاری بختیاری (همسر دوم شاه)، صاحب اصل و نسبی اشرافی و خانواده‌ای سابقه‌دار و معروف، که بتواند در اذهان، از این لحاظ شایسته‌ی همسری محمدرضا نشان داده شود. هم‌چنین نه از نعمت زیبایی<sup>(۱)</sup> برخوردار بود که بتوان این انتخاب شاه را به زیبایی ظاهری سومین ملکه‌ی پهلوی، منسوب کرد.

دو فرضیه را می‌توان در این مورد مطرح کرد؛ یکی این که شاه با علم به تمایلات کمونیستی فرح و با توجه به این که که همواره کمونیست‌ها را تهدیدی برای حکومت خویش می‌دانست، با انتخاب فرح و آزاد گذاشتن او در بروز تمایلات روشنفکری و چپ‌مآبانه (البته بطور محدود و حساب شده)، چنین وضعیتی را در دربار خود ایجاد کرد تا ضمن خنثی کردن تبلیغات دشمن، بخش‌هایی از آن‌ها را

۱. چهره‌ی فرح بارها مورد عمل جراحی زیبایی مثل کاشت گونه قرار گرفت.

جذب کند. از طرف دیگر با این اقدام می‌توانست تلقی سنتی و قرون وسطایی از دربار و شاه را در غرب، بهبود بخشیده و چهره‌ای مترقی از یک ملکه‌ی ایرانی و شرقی در اذهان ایجاد کند و در همین راستا بلافاصله بعد از ورود فرح به دربار پهلوی، سیاست قدیمی پهلوی‌ها در خصوص زنان - که در دوره‌ی رضاشاه تحت عنوان سیاست خشن و بدوی کشف حجاب پیاده شده بود - را به شکل پیچیده‌تر، یعنی «ترویج ارزش‌های فرهنگی و هنری غرب توسط فرح» دنبال کند.

باید توجه داشت که زمان ورود فرح به دربار پهلوی زمانی است که طبقه‌ی متوسط شهرنشین در آغاز دهه‌ی چهل رشد کمی و کیفی را می‌پیمود. با گسترش دانشگاه‌ها، روشنفکران پایگاه مهمی پیدا کرده بودند و این نمی‌توانست از دید استراتژیست‌های سلطنت پهلوی و قدرت‌های حامی شاه دور بماند. در واقع ورود فرح به دربار و الیگارشی حاکم به عنوان یک روشن فکر چپ‌نمای درجه سوم و کاملاً بی‌خطر و محدود شده و تحت کنترل، حاصل تدبیر دستگاه بود. برای ورود به دهه‌ی چهل و آغاز دهه‌ی سوم سلطنت پهلوی، وقتی این فرضیه، به مرز ثبوت نزدیک‌تر می‌شود که کمتر از یک سال بعد از ازدواج شاه با فرح، تحت تأثیر شرایط جدید بین‌المللی؛ از جمله روی کار آمدن جان اف کندی، رئیس جمهور دموکرات در آمریکا و فشار او به شاه برای انجام اصلاحات و ایجاد

فضای باز سیاسی، رژیم شاه چهره‌ی تازه‌ای از خود نشان داده و سعی کرد خصوصیات اصلاح‌طلبانه و مترقی به خود بگیرد.

تصویب و اجرای لوایح شش‌گانه‌ی انقلاب سفید، اصلاحات ارضی، انجمن‌های ایالتی و ولایتی، سرمایه‌گذاری و نگاه ویژه‌ی رژیم پهلوی به مسأله‌ی زنان (همچون اعطای حق رأی به بانوان و ایجاد عرصه برای فعالیت‌های روشنفکرانه‌ی فرح و اشرف پهلوی) و موفقیت در جذب طیف قابل توجهی از روشنفکران چپ و لائیک در دهه‌ی چهل و پنجاه و کشاندن افرادی مثل پرویز نیکخواه که زمانی از مخالفان چپ‌گرای رژیم پهلوی محسوب می‌شد و تحت تأثیر سیاست فوق، به دستگاه پیوست، از نتایج استراتژی فرهنگی - سیاسی رژیم پهلوی در دهه‌ی چهل بود.

با توجه به سیر تحولاتی که در دهه‌ی چهل و پنجاه اتفاق افتاد، می‌توان گفت که سیاست رژیم پهلوی در جذب روشنفکران، به نسبت موفق بود.<sup>(۱)</sup> ضمن این‌که باید توجه داشت که بعد از جدایی شاه از ثریا اسفندیاری، بین طیف‌ها و جریان‌های مختلف دربار برای معرفی همسر آینده به شاه، رقابت حساسی در جریان بود. هر یک از آن‌ها در این رقابت سعی می‌کردند از این طریق منافع و

۱. اسدالله علم، خاطرات علم، ج ۲، ص ۶۱۲



مصالح و آینده‌ی روابط خویش با محمدرضا و دربار را تضمین و تثبیت کنند. بخصوص آن‌که دلیل جدایی شاه از ثریا، نازا بودن ثریا بود و شاه بعد از دومین ازدواج ناموفق‌اش، ولیعهدی نداشت و این خود به تنش‌ها و رقابت‌ها می‌افزود.

از جمله دخترانی که شایعه‌ی ازدواج آنان با محمدرضا (بعد از طلاق ثریا) سر زبان‌ها افتاد، می‌توان به ناز علم (دختر اسدالله علم)، لیلی فلاح (دختر دکتر رضا فلاح، معاون شرکت ملی نفت) ایران علاء (دختر حسین علاء)، صفیه افخمی (دختر سرهنگ افخمی، رئیس تشریفات گارد شاهنشاهی) اشاره کرد. البته در بین این دختران، نام دختر شاه سابق ایتالیا (اومبرتو) یعنی «ماریا گابریل ساووی» هم وجود داشت و شاه نیز بسیار به او علاقه‌مند بود، اما حادثه‌ای غیرمنتظره و جالب، پرونده‌ی این آشنایی را به نفع فرح دیبا بست.

اسدالله علم در کتاب خاطراتش فاش کرده است که شاه پس از جدایی از ثریا قصد داشت با ماریا گابریلا - دختر پادشاه سابق ایتالیا - ازدواج کند و مقدمات این ازدواج نیز فراهم شده بود و برای مشکل اختلاف مذهب هم راه حلی پیدا شده بود، اما گابریلا ناگهان بدون هیچ هشدار قبلی تغییر عقیده داد و از ازدواج با شاه منصرف شد. علم دلیل این انصراف ناگهانی را بدگویی پری سیمازند (همسر عبدالرضا، برادر ناتنی شاه) از عیاشی‌ها و

فساد اخلاقی شاه و اطرافیانش، بخصوص اشرف، ذکر کرده است. شاه بعد از آگاه شدن از بدگویی همسر عبدالرضا علیه خود و خواهرانش، آن‌ها را از دربار طرد کرد.

به هر حال در منابع تاریخی و اسناد، دو روایت مشخص در مورد جریان آشنایی شاه با فرح یافت می‌شود؛ یک روایت رسمی که در کتاب‌های رسمی و تاریخ‌نگاری‌های دوره‌ی پهلوی درج شده است و یک روایت غیررسمی که بنا توجه به این‌که در خاطره‌نگاری‌های رجال پهلوی همگی تقریباً این روایت غیررسمی را به عنوان سرفصل آشنایی شاه و فرح بیان کرده‌اند، می‌توان با اعتماد بیشتری به آن نگریست.

روایت رسمی و درباری آشنایی شاه و فرح را مارگارت لاینگ در کتاب مصاحبه با شاه چنین توصیف می‌کند:

«در اردیبهشت ماه ۱۳۳۷، شاه ۳۹ ساله برای سفری خصوصی به پاریس رفت، سفیر کبیر ایران در فرانسه، مهمانی کوچکی ترتیب داد تا در آن بهترین دانشجویان ایرانی در خارج از کشور را به شاه معرفی کند. در میان آنان، دانشجوی دختری نوزده - بیست ساله بود که در دانشکده‌ی ویژه آرشیتکت پاریس، سال سوم تحصیلاتش را می‌گذراند، به گفته‌ی لاینگ، فرح دیبا در دیدار با شاه محکم جلوی شاه می‌ایستد

و در مورد مشکل بی‌کاری فارغ‌التحصیلان از شاه  
توضیح می‌خواهد!»<sup>(۱)</sup>

و همین امر مقدمه‌ای برای آشنایی شاه و فرح به حساب می‌آید، اما روایت‌های غیررسمی علی‌رغم تفاوت‌هایی در جزئیات، یک نقطه‌ی اشتراک قابل توجه و شروعی مشترک دارند. در همه‌ی آن‌ها، سرخ آشنایی شاه و فرح به داماد ذی نفوذ شاه که به خوشگذرانی و عیاشی و البته بددهنی معروف بود، می‌رسد و این فرد کسی جز اردشیر زاهدی (داماد شاه و سفیر ویژه‌ی او در واشنگتن) نبود.

اما روایت فریده دیا از جریان آشنایی شاه و فرح که در مقطع بعد از سرنگونی رژیم سلطنتی بازگو شده، چنین است:

«فرح که در آخرین سال تحصیلش در فرانسه برای ازدواج با کریم پاشا بهادری آماده می‌شده، برای تمدید اسناد مربوط به ویزا و حواله‌ی ارزی تحصیلی آخرین سال تحصیلش در فرانسه، به تهران مراجعه کرده و به وزارت خارجه رفته می‌رود، اما وزارت خارجه از تمدید اسناد مربوط به وی خودداری کرده و به او اطلاع می‌دهند که نامش در لیست مخالفین فعال اعلیحضرت شاه قرار دارد.»

۱. لاینک، مارگارت، مصاحبه با شاه، ص ۲۴۹

فرح با ناراحتی به نزد دایی اش رفته و جریان را برای او تعریف می‌کند. محمد علی قطبی برای حل مشکل فرح تلفنی با احمد علی ابتهاج (برادر ابوالحسن ابتهاج، رئیس سازمان برنامه و بودجه) صحبت می‌کند و ابتهاج به او قول می‌دهد که شخصاً با اردشیر زاهدی که آن موقع رئیس امور دانشجویان ایرانی مقیم خارج بود، تماس بگیرد. مادر فرح در روایت آن روزها، اضافه می‌کند که همان روز از وزارت خارجه تماس گرفتند و گفتند که شخص آقای مدیرکل (اردشیر زاهدی) می‌خواهد دوشیزه فرح دیبا را ببیند. فردای آن روز فرح به اتفاق مادر و دایی اش به محل وزارت خارجه می‌رود. محمد علی قطبی برای جلوگیری از بازداشت احتمالی فرح، سند منزل مسکونی اش را هم به همراه می‌برد تا در صورت نیاز به وثیقه، آن را گرو بگذارد، ولی ماجرا به گونه‌ای دیگر، رقم می‌خورد. در حالی که مادر و دایی فرح نگران و مضطرب در مقابل ساختمان وزارت خارجه منتظر بودند، ناگهان فرح خوشحال و خندان از در وزارت خارجه خارج می‌شود! این لبخند، شروع مهمترین دوره‌ی زندگی فرح بود، هفته‌ی بعد نیز فرح به دیدن اردشیر زاهدی می‌رود.

فرح دیبا بعدها این دیدار و گفتگو با اردشیر زاهدی را چنین توصیف کرده است:

«عده‌ای از دوستان گفتند که من نمی‌توانم از ارز دولتی استفاده کنم و چون تمشیت امور دانشجویان ایرانی که

در خارج تحصیل می‌کردند با آقای اردشیر زاهدی بود، برای طرح موضوع به ایشان مراجعه کردم، نمی‌دانم و هنوز هم نپرسیده‌ام که آقای اردشیر زاهدی چه چیزی در من دیدند که خیلی محترمانه گفتند: والاحضرت شهناز علاقه‌مند هستند که شما را ببینند.»

در خاطرات اردشیر زاهدی با زاویه‌ی دیگری از این روایت آشنا می‌شویم:

«یک روز در محل دفتر کار موقت خود در وزارت خارجه نشسته بودم که سکرترم اطلاع داد یک دانشجوی مقیم فرانسه تقاضای دیدار با شما را دارد، ضمن صحبت‌هایمان متوجه شدم که دوشیزه فرح دیبا برای دیدار با افراد خانواده‌اش به ایران آمده، ولی در فرودگاه ماموران شهربانی گذرنامه‌ی او را اخذ کرده‌اند. من از ایشان سؤالاتی کردم و متوجه شدم ایشان در زمان دانشجویی در پاریس، به واسطه‌ی همکلاس بودن با چند دانشجوی چپگرا و چند دانشجوی عضو سازمان دانشجویی حزب توده و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، مورد سوء ظن مقامات اطلاعاتی سفارت ایران در پاریس قرار گرفته و نام او را در لیست دانشجویان مخالف رژیم به تهران فرستاده‌اند.»<sup>(۱)</sup>

همانطور که فرح، مادرش و اردشیر زاهدی گفته‌اند،

۱. بیست و پنج سال در کنار پادشاه، خاطرات اردشیر زاهدی، ص ۱۵۲

اردشیر زاهدی، فرح را به ویلای حصارک دعوت می‌کند ولی این‌که آیا قصد اردشیر زاهدی از دعوت فرح به حصارک، معرفی او به شاه بوده یا نه، نکته‌ای مبهم است، زیرا اردشیر زاهدی، وضعیت فرح و سلیقه‌ی شاه را چنین توصیف می‌کند:

«این دختر سیه موی و لاغراندام و تاحدودی سیه چرده (سبزه) است و شاهنشاه که قبلاً همسری به زیبایی ملکه ثریا داشته‌اند، حالا چطور ممکن است که این دختر را که به نظرمی رسد از خانواده‌ای معمولی هم باشد بپسندد.»<sup>(۱)</sup>

آن‌هم شاهنشاهی! که به گفته‌ی اردشیر زاهدی، که به نحوی افراطی و غیرقابل باور به زنان و دختران موطلایی علاقه مند بود!<sup>(۲)</sup>

ارتشبد حسین فردوست دوست و محرم اسرار شاه و معاون ساواک و رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی (سازمانی اطلاعاتی موازی ساواک، که به چشم و گوش شاه معروف بود) جریان آشنایی شاه با فرح را چنین روایت می‌کند:

«یک چنین دختری (منظور فرح است) نمی‌توانست مورد پسند هیچ مردی باشد، برای درک این ادعا کافی است به آلبوم آن دوران فرح مراجعه شود(!)، فرح از فرط

۱. همان، ص ۱۵۵

۲. همان، ص ۱۵۴

استیصال برای اخذ کمک مالی به سراغ اردشیر زاهدی در حصارک می‌رود تا بتواند در پاریس تحصیل و زندگی کند، اگر ندانیم حصارک چیست، شاید مسأله مفهوم نشود. در حصارک ویلایی بود که اردشیر زاهدی با تعدادی از رفقای جوانش، منتظر شکار دخترها و زن‌ها می‌نشست و هر مراجعه‌کننده از جنس مونث اگر مورد پسند زاهدی واقع می‌شد، بلافاصله به اتاق خواب می‌رفتند و اگر مورد پسند زاهدی نبود، او را به یکی از رفقایش که حضور داشتند می‌داد، این بود شغل و کار اردشیر زاهدی، حال این دختر در چنین وضعیتی به سراغ اردشیر زاهدی در حصارک می‌رود، لابد زاهدی از این دخترک خوشش نیامده بود که به محمدرضا تلفن می‌زند که دختری این‌جا آمده و اگر اجازه بدهید او را بیاورم و محمدرضا می‌پذیرد و بدون تحقیق قبلی که او کیست و خانواده‌ی او کیست، او را به فرودگاه می‌برد... و در هواپیما به وی پیشنهاد ازدواج می‌کند و معلوم است که فرح نیز بلافاصله قبول می‌کند!»<sup>(۱)</sup>

شاه، با نادیده گرفتن عمدی نقش اردشیر زاهدی در برقراری این آشنایی، نقطه‌ی شروع این آشنایی را به دخترش شهناز و دیدن عکس فرح در آلبوم او و در پی آن درخواستش از شهناز برای ترتیب دادن یک ملاقات با فرح

۱ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین

مربوط می‌سازد<sup>(۱)</sup> و این در حالی است که روابط شاه با دختر بزرگش به دلایل مختلف و از جمله تحت تأثیر بودن روحیه‌ی خاص شهناز از مادرش فوزیه (همسر اول شاه)، همیشه تیره و سرد بود. بخصوص در قضیه‌ی ازدواج شهناز با خسرو جهانبانی، (که شاه بشدت با این ازدواج مخالف بود). با این اوصاف این‌که شاه با معرفی و توصیه‌ی شهناز با فرح آشنا شده باشد، چندان منطقی به نظر نمی‌رسد.

اشرف خواهر دوقلوی شاه که همیشه سعی می‌کرد ضعف ذاتی و شخصیتی محمدرضا را با جسارت خودش جبران کند، روایت دیگری از شروع آشنایی فرح و شاه دارد که باز هم جای پای اردشیر زاهدی در آن دیده می‌شود. البته روایت اشرف از این آشنایی بطور کلی با روایت دیگران متفاوت است.

اشرف در خاطرات خویش که آن را «چهره‌هایی در یک آینه» نام نهاده، واسطه‌ی آشنایی شاه و فرح را اسفندیار دیبا<sup>(۲)</sup> دندانپزشک مخصوص دربار ذکر کرده و می‌نویسد که اسفندیار دیبا به اردشیر زاهدی می‌گوید که خواهرزاده‌ای بسیار زیبا و دوست داشتنی دارد که اسمش فرح است و می‌تواند همسر خوبی برای شاه بشود!<sup>(۳)</sup>

۱ لاینک، مارگارت، مصاحبه با شاه، ص ۲۵۱

۲ اشرف او را دایی فرح معرفی می‌کند.

۳. چهره‌هایی در یک آینه، خاطرات اشرف بهلوی، ص ۲۲۰



جالب آن‌که فرح و فریده دیبا و هیچ از یک کسانی که در مورد آشنایی شاه و فرح خاطراتی بیان کرده‌اند، هیچ اشاره‌ای به این دایی دندانپزشک مخصوص دربار نکرده‌اند.

فریده دیبا، در خاطراتش از برگزاری چندین جلسه‌ی آشنایی شاه و فرح یاد می‌کند که یکی از آن‌ها در میهمانی شهنواز، در ویلای حصارک اتفاق افتاد.<sup>(۱)</sup>

فرح در مورد اولین آشنایی و نخستین سخنانی که بین شاه و او در ویلای حصارک اردشیر زاهدی، رد و بدل شد، چنین روایت کرده است:

«اولین جمله‌ای که اعلی حضرت از من پرسیدند این بود: کجا تحصیل می‌کنید؟ با این جمله آشنایی ما آغاز شد. و چند دقیقه‌ای چگونگی تحصیل در پاریس محور گفتگوهای ما را تشکیل داد. من تحت تأثیر مهربانی و برخورد محبت‌آمیز شاهنشاه، حرف‌هایم را می‌زدم. در بازگشت از حصارک، قلبم دستخوش هیجان فراوانی بود، خانواده‌ام هم در جریان آن قرار گرفتند، اما آن‌چه که پیش آمده بود آن قدر برایم غیرمنتظره بود که آن را با هیچ یک از دوستانم در میان نگذاشتم.»

ظاهر فرح نیز در اولین روز آشنایی با شاه، معمولی و ساده بود. اردشیر زاهدی شکل و قیافه‌ی فرح در آن روز را

۱. فریده، دیبا، دخترم فرح، ص ۴۲

چنین توصیف کرده است:

«یادم هست که یک پیراهن و دامن سفید به تن داشتند و آرایش هم اصلاً نداشتند، هرکس ایشان را می‌دید تصور می‌کرد در برابر یک پرستار بیمارستان قرار گرفته است!»<sup>(۱)</sup>

اردشیر زاهدی، در کتاب خاطراتش، علت علاقه‌مندی زود هنگام و ازدواج نسبتاً عجولانه‌ی شاه با فرح را خاطرات کودکی محمدرضا از یک پرستار فرانسوی می‌داند. محمدرضا از کودکی تا زمانی که رضاشاه او را برای تحصیل به سوئیس فرستاد، تحت تعلیم و تربیت مادام ارفع یک زن فرانسوی که شوهر ایرانی داشت، قرار گرفته و طبعاً به فرهنگ و آداب و سنن فرانسوی علاقه و انس خاصی پیدا کرده بود و به عقیده‌ی اردشیر زاهدی، فرح خاطره‌ی خوش پرستار فرانسوی را در محمدرضا زنده می‌کرد.<sup>(۲)</sup>

شاه و فرح آن‌قدر به فرهنگ و زبان فرانسوی علاقه داشتند که شاه به زبان فرانسه از فرح خواستگاری کرد!<sup>(۳)</sup> در عین حال شاه ترجیح داد برای جلوگیری از اعتراض و گلیایه‌ی احتمالی مادر و خواهرانش یک مراسم خواستگاری رسمی و سنتی هم در کاخ سعد آباد برگزار

۱. اردشیر زاهدی، بیست و پنج سال در کنار پادشاه، همان، ص ۱۵۶

۲. منبع پیشین، ص ۱۸۵

۳. منبع پیشین

کند، در این خواستگاری، مادر شاه و اعضای خانواده‌ی سلطنتی و اردشیر زاهدی و شهناز و البته فرح و مادرش حضور داشتند.<sup>(۱)</sup>

بلافاصله بعد از این خواستگاری بود که به دستور شاه، ویلای پلاک ۱۱، خیابان معدل‌الدوله دروس - که جزو املاک سلطنتی بود - به فریده دیا واگذار شد.

فریده دیا در خاطراتش به یاد می‌آورد که اولین هدیه‌ی شاه به فرح، یک اتومبیل شورولت کرایسلر بود که سوئیچ آن از طلا بود! هدیه‌ی بعدی شاه به فرح، یک سینه ریز برلیان بود. در این خاطرات مادر فرح از احساس خجالت و تأسفی یاد کرده‌است که در هنگام دریافت این هدایای سلطنتی به او دست داده بود: «ما در برابر این هدایای گرانبها چه چیزی می‌توانستیم به شاه هدیه کنیم؟ من به عنوان مادرزن او وظیفه داشتم مطابق آنچه عادت و رسم ایرانیان است، متقابلاً هدیه‌ای برای داماد آینده‌ام بگیرم، اما تهیه‌ی هدیه‌ای در خور شاه که می‌بایست شاهانه باشد، از عهده‌ی من خارج بود.»<sup>(۲)</sup>

فرح به گفته‌ی مادرش، دو تابلویی که خودش از منظره‌ی قله‌ی دماوند نقاشی کرده بود را قاب کرد و به شاه هدیه داد. هفته‌ی اول خرداد ماه ۱۳۳۸، آن‌طور که فریده دیا می‌نویسد فرح خبر دعوت رسمی شاه از خودش،

۱. همان، ص ۱۵۸

۲. فریده دیا، دخترم فرح، ص ۴۳

فریده و محمدعلی دیبا (دایی فرح) را به مادرش داد و این اولین باری بود که پای این مادر و دختر به کاخ سعدآباد باز شد. بی‌گمان شناخت و بررسی نقش فرح دیبا مستقل از نقش و حضور زنی به نام فریده دیبا ممکن نیست، فرح در دامن این زن پرورش یافت. او و مادرش هردو، هم‌زمان به دربار پهلوی راه پیدا کردند و تا آخرین روزهای حیات محمدرضا، در تبعید به پاناما و مراکش و آمریکا و در نهایت تا آخرین تبعیدگاه شاه، یعنی مصر، با او بودند.

علی حیدر شهبازی محافظ شخصی شاه که از سال ۱۳۳۲ ش تا سقوط شاه از نزدیک‌ترین افراد به شاه و شاهد جزئی‌ترین رفتارها و واکنش‌های خانواده‌ی شاه بوده است، (از جمله، زمان ورود فرح دیبا به خانواده‌ی سلطنتی به عنوان همسر سوم شاه) در خصوص عقاید و رفتار فریده دیبا (مادر فرح) در بدو ورود به دربار، چنین روایت می‌کند:

«خانم فریده دیبا با یک جانماز و مهر و تسبیح، وارد دربار شد و در اولین قدم هنگام معرفی به درباریان، باهرکسی که دست می‌داد(!) از او سؤال می‌کرد: شما نماز می‌خوانید؟ بعضی‌ها می‌گفتند: بله! و او هم یک سکه‌ی طلای پهلوی به آن‌ها می‌داد! فرح در همان اولین میهمانی، به مادر محمدرضا (تاج الملوک) و اشرف پهلوی معرفی می‌شود، مادر فرح واکنش تاج الملوک نسبت به معرفی فرح را فقط سکوت ذکر می‌کند.

تاج‌الملوک که هیچ‌گاه نظر مساعدی به همسران محمدرضا، بخصوص فرح، نداشت، هیچ تلاشی برای پذیرفتن فرح و ایجاد روابط صمیمانه با او انجام نداد. در این میهمانی فرح از شاه اجازه گرفت تا برای تقدیم پایان نامه و جمع‌آوری وسائش به پاریس مراجعت کند، فرح در این مورد چنین نگاشته است:

«وقتی برای سر و صورت دادن به کارهایم به پاریس بازگشتم، با سابقه‌ی تحصیلی که در پاریس داشتم، سوژه‌ی خوبی به دست روزنامه‌های فرانسوی افتاده بود. مرتب مقالات مصور چاپ می‌کردند و جریان را به صورت یکی از ازدواج‌های هزار و یک شب جلوه می‌دادند.»

شاه ضمن موافقت با این سفر، خواهرش شمس را (که عازم اروپا بود) مأمور کرد که در این سفر همراه فرح به فرانسه برود. بدین ترتیب فرح دیبا که تا پیش از این ممنوع‌الخروج بود و نامش در لیست سیاه مخالفین شاه، قرار داشت، با پاسپورت دیپلماتیک و هوایم‌ای اختصاصی دربار شاهنشاهی همراه با مادرش و شمس و فتح‌الله مین‌باشیان، شوهر شمس (که از نوازندگان ماهر ویولون در لاله زار بود و بعد از عروسی با شمس، نام خود را به مهرداد پهلبد تغییر داده بود) شهناز، فاطمه (خواهر ناتنی شاه) و لیلی امیرارجمند، دوست صمیمی اش، به پاریس بازگشت.

اما موضوع جالبی که تنها اردشیر زاهدی در خاطراتش به آن اشاره‌ای کوتاه و گذرا کرده است، مسأله‌ی تابعیت دوگانه‌ی فرح بود، به گفته‌ی زاهدی، فرح دارای شناسنامه و پاسپورت و تابعیت فرانسوی هم بود.<sup>(۱)</sup>

فرح که تا پیش از این یک دانشجوی توده‌ای مسلک و به قول مادرش، طرفدار فقرا محسوب می‌شد، در پاریس مدام به بوتیک‌های شیک و مزون‌ها و سالن‌های مد معروف پاریس از قبیل کریستین دیور می‌رفت و با حساب دربار، خرید می‌کرد. فرح آن قدر عوض شده بود که وقتی به آرایشگاه معروف کارتی‌ی پاریس رفت، اظهار علاقه کرد که برای آرایش عروسی‌اش آرایش‌گرهای این آرایش‌گاه به تهران بیایند!<sup>(۲)</sup>

اسدالله علم، وزیر دربار وقت، نیز دو نفر از زبده‌ترین کارمندان وزارت دربار را همراه فرح برای رتق و فتق امور و انجام تشریفات لازم فرستاده بود.

مادر فرح چنان از عروسی دخترش با شاه خوشحال بود که در حین خرید عروسی در پاریس، مرتب با صدای بلند آهنگ‌ها و ترانه‌های گیلکی می‌خواند و بشکن می‌زد تا جایی که این کار او باعث جلب توجه عابران و رهگذران شد!<sup>(۳)</sup>

۱. اردشیر زاهدی، بیست و پنج سال در کنار پادشاه، خاطرات اردشیر زاهدی، پیشین، ص ۱۶۶  
 ۲. فریده دیبا، دخترم فرح، ص ۵۵  
 ۳. اردشیر زاهدی، بیست و پنج سال در کنار پادشاه، پیشین، ص ۱۶۶

بدین ترتیب دختر فقیری که اردشیر زاهدی - پسر سپهبد زاهدی عامل کودتای ۲۸ مرداد - به شاه معرفی کرده بود، سومین همسر محمدرضا شد. فرح بعدها توجه چندانی به اردشیر زاهدی نداشت، اما اردشیر زاهدی این قدر با ملکه خودمانی بود که جلوی دیپلمات‌های خارجی و از جمله هنری کیسینجر - سیاست‌مدار معروف آمریکایی - فرح را بیوسد!<sup>(۱)</sup>

به هر حال در ۲۹ آذر ماه ۱۳۳۸، در کاخ گلستان (مقر تاریخی و سنتی سلسله‌ی قاجاریه) جشن عروسی مفصل محمدرضا پهلوی و فرح دیبا با حضور بیش از ۴۰۰ میهمان برگزار شد.

مهریه‌ی فرح، پنج میلیون تومان تعیین شد و به دستور محمدرضا یک حساب به مبلغ ۲ میلیون تومان هم در بانک ملی ایران به نام فرح - که از این پس ملکه فرح نامیده می‌شد - باز شد تا دست او در خرج کردن باز باشد.<sup>(۲)</sup> در مراسم رسمی ازدواج شاه و فرح در کاخ گلستان، دکتر منوچهر اقبال (نخست وزیر) و صدرا لاشراف (از نمایندگان سالخورده‌ی مجلس و رجال قدیمی مشروطه) شهود محمدرضا و حسین علاء (وزیر دربار) و سردار فاخر (از رجال قدیمی سیاسی) شهود فرح در عقد بودند.

نکته‌ی گفتنی دیگر از مراسم عروسی شاه و فرح این

۱. پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس، ص ۱۹۰

۲. اردشیر زاهدی، بیست و پنج سال در کنار پادشاه، ص ۱۶۱

بود که به بهانه‌ی کمبود فرصت از سلاطین و روسای جمهور کشورهای خارجی برای شرکت در مجلس عروسی، دعوت به عمل نیامد و فقط به دعوت از سفرای خارجی مقیم تهران و همسران آن‌ها بسنده شد.<sup>(۱)</sup> در شب عروسی شاه و فرح، دولت فرانسه هدیه‌ی جالبی به فرح (که در زبان فرانسه، فارا تلفظ می‌شد) تقدیم کرد. به ابتکار دولت فرانسه، «نینو ساسو» پرورش‌دهنده‌ی معروف گل فرانسه، یک گل میخک مخصوص به نام «فرح» ملکه‌ی ایران پرورش داد که در نمایشگاه بین‌المللی گل «والکر روزیا» به نمایش عمومی گذاشته شد!<sup>(۲)</sup>

تقدیر چنین رقم خورده بود که محمدرضا، نوزده ساله پایانی حکومتش را در کنار این زن آغاز کند، آغازی باشکوه بر یک پایان باورنکردنی!

نکته‌ی مهمی که باید در این جا بدان توجه داشت، این است که دربار پهلوی تا پیش از ازدواج محمدرضا و فرح یعنی تا آغاز دهه‌ی چهل، چهره‌ای کاملاً مردانه و تاحدودی سنتی داشت و امیراسدالله علم (وزیر دربار) به عنوان گرداننده‌ی اصلی، نقش بسیار موثر و کلیدی در رتق و فتق امور دربار و زندگی خصوصی محمدرضا داشت. با ورود فرح به دربار، نقش سنتی علم در دربار کاهش یافت و دربار پهلوی شکلی کاملاً جدید به خود گرفت. علم دربار

۱ همان، ص ۱۶۰

۲ همان، ص ۱۶۹



را محافظه کارانه اداره می‌کرد و با این‌که بشدت با عقاید اسلامی و روحانیت مخالف بود<sup>(۱)</sup>، اما با این حال، (تا هنگامی که در دربار مؤثر بود)، هیچ تلاشی برای تعارض علنی با عقاید سنتی و مذهبی مردم و گشودن جبهه‌های جدیدی علیه مذهب و روحانیت نمی‌کرد و همواره مدافع و مشوق رفتارها و ژست‌های شبه مذهبی و احترام به شئون اسلامی از قبیل مراسم سلام در اعیاد و حضور بلندپایگان حکومتی در عزاداری‌های مذهبی و مساجد و... بود. علم مانند پدرش (ابراهیم شوکت الملک) از خوانین منطقه‌ی بیرجند بود و برخلاف دیگر رجال شبه‌مدرن پهلوی، از قدرت سنت، در بین مردم درک عمیق‌تری داشت. به بیان دیگر؛ امیر اسدالله علم<sup>(۲)</sup> با توجه به پایگاه اجتماعی و طبقاتی‌اش، سنتی‌ترین مرد

۱. علم بعنوان نخست‌وزیر از عاملان اصلی سرکوب قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ محسوب می‌شد.

۲. منصور، دومین خلیفه‌ی عباسی (۷۷۵-۷۷۴ میلادی) یکی از سردارانش موسوم به خازم بن خزیمه را، مأمور سرکوب شورش علویان و ایرانیان در خراسان کرد. خازم و طایفه‌اش پس از سرکوب قیام مردم خراسان، دیگر به عراق بازنگشتند و همراه طایفه‌ی خود در قهستان، واقع در جنوب خراسان سکنی گزیدند. اعقاب خازم که به دو شاخه علم و خزیمه انشعاب کرده بودند تا به قدرت رسیدن سلسله‌ی پهلوی (۱۳۰۴ شمسی) بر نواحی جنوبی و مرکزی خراسان (بیرجند و قاینات) حکمرانی کرده و بعدها به وفاداران و پشتیبانان اصلی سلسله‌ی پهلوی تبدیل شدند. اسدالله علم، نواده‌ی خازم بن خزیمه، سردار بنی‌عباس، نخست‌وزیر و وزیر دربار محمدرضا پهلوی شد، اما سقوط رژیم شاه را به چشم خود ندید و در ۱۵ فروردین ماه ۱۳۵۷ بر اثر سرطان درگذشت.

دربار پهلوی بود که عمر سیاسی اش هم‌زمان با ورود فرح به دربار به پایان رسید. با ورود فرح و روشن‌فکران وابسته به او به دربار و در نهایت پررنگ شدن نقش فرح در دربار، تعارض و تقابل و تحقیر علنی و بی‌پروای دربار پهلوی نسبت به مظاهر اسلامی و سنت‌ها و عقاید مذهبی فزونی یافت.

از منظر دیگر می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرنگونی دولت مصدق (مصدق در دوره‌ی صدارت خود از سوی بسیاری از نیروهای مذهبی و سستی متهم به بی‌اعتنایی به مذهب و فضاسازی و ایجاد فرصت برای رشد کمونیسم در ایران بود) که با حمایت و نقش آفرینی مستقیم آمریکا شکل گرفت، محمدرضا اعتماد و اطمینانی خاص به غرب و به‌خصوص آمریکایی‌ها پیدا کرد و دیگر دلیلی برای حفظ پایه‌های سستی سلطنت و تعامل با نیروهای مذهبی و روحانیت برای خنثی کردن و مقابله با کمونیسم ندید. از این رو، بعد از کودتای ۲۸ مرداد و از اواسط دهه‌ی سی ملاحظات صوری و ظاهری گذشته در مورد سنت و مذهب را کنار گذاشت و با انتخاب فرح به عنوان همسر سومش و بازشدن پای او و روشن‌فکران اطرافش به دربار پهلوی، وارد مرحله‌ی جدیدتر و جدی‌تری شد.

اولین تعارض جدی فرح با وابستگان و طیف‌های دربار، به اختلاف او با مادر محمدرضا بر سر عنوان ملکه

باز می‌گردد، تاج الملوک همسر رضاخان و مادر محمدرضا به یاد آورده است:

«اوایل که فرح زن محمدرضا شده بود، هنوز به من ملکه پهلوی می‌گفتند؛ اما فرح با تحریک مادرش زیرپای محمدرضا نشست و عقل او را ضایع کرد، محمدرضا پیش من آمد و گفت مادر جان حالا که این زن ملکه است، باید فکری برای شما بکنیم! اگر اجازه بدهید، من بعد به شما ملکه مادر بگویند و به فرح، ملکه پهلوی! گفتم از نظر من پهلوی یعنی شوهر مرحومم! (رضا شاه) او پهلوی بود و من هم زن او، یعنی ملکه پهلوی. دست آخر قرار شد به فرح فقط گفته شود علیاحضرت ملکه!»<sup>(۱)</sup>

فرح ده ماه بعد از ازدواج، صاحب پسری شد که او را کوروش رضا نام نهادند. نکته‌ی قابل ذکر این است که در خصوص تولد اولین فرزند شاه از فرح گفت این است که فرح که هنوز اثرات زندگی فقیرانه در ذهنش باقی مانده بود و تنفر مردم از رفتارهای پرتجمل درباری را می‌دانست، ترتیبی داد که فرزندش را در یکی از بیمارستان‌های جنوب شهر تهران به دنیا بیاورد، بدین ترتیب کابوس دیرینه‌ی شاه که نداشتن اولاد ذکور و ولیعهد بود، پایان یافت و موقعیت فرح نیز با تولد رضا پهلوی کاملاً تثبیت شد.

بعد از تولد رضا پهلوی، فرح دیگر هیچ دلیلی برای رعایت و احترام مادر محمدرضا نداشت. تاج الملوک که تا پیش از این زن قدرتمند دربار پهلوی بود، با ورود فرح به دربار، موقعیتش کاملاً رنگ باخت و به حاشیه رانده شد. تاج الملوک در این باره چنین گفته است:

«از وقتی که فرح بچه آورد و شد مادر ولیعهد، خیلی پررو شد و گاهی اوقات با صدای بلند برای این که من هم بشنوم و اذیت شوم به اطرافیان می گفت: ملکه مادر ملکه مادر... یعنی چه؟ من خودم هم ملکه ایران و هم ملکه مادر هستم.»<sup>(۱)</sup>

به گفته‌ی اردشیر زاهدی، فرح تا تولد رضا پهلوی (۱۳۳۹) بسیار محافظه کارانه برخورد می کرد و در مراسم های رسمی و محافل دربار و میهمانی ها، فقط گوش می داد و جز جملات عادی شامل سلام و احوالپرسی چیزی به زبان نمی آورد.<sup>(۲)</sup> بلافاصله بعد از تولد رضا پهلوی و اطمینان فرح از ثبات زندگی خانوادگی و برطرف شدن خطر طلاق و جدایی (که سرنوشت دو همسر قبلی محمدرضا بود)، فعالیت و نقش آفرینی های سیاسی اجتماعی فرح آغاز می شود. نخستین گام در این راه، تشکیل دفتر مخصوص ملکه بود و اولین رئیس دفتر مخصوص ملکه، کسی نبود جز نامزد سابق فرح، «کریم

۱. ملکه‌ی پهلوی، خاطرات تاج الملوک، ص ۴۶۳

۲. اردشیر زاهدی، بیست و پنج سال در کنار پادشاه، ص ۱۸۱

## پاشا بهادری».

مینو صمیمی از اعضای دفتر مخصوص فرح در مورد ساختار اداری دفتر فرح و جهش و فعال شدن ناگهانی آن چنین روایت کرده است:

«اعضای دفتر مخصوص ملکه را حدود ۵۰ کارمند تشکیل می‌دادند که عمدتاً زن بودند. قبلاً (سال‌های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹) در این دفتر فقط سه نفر کار می‌کردند که یکی سمت منشی مخصوص ملکه را بر عهده داشت و دو نفر دیگر هم دستیارش بودند، ولی به مرور زمان و همراه با گسترش فعالیت‌های ملکه، کارهای دفتری او هم افزایش یافت و عده‌ی کثیری به خدمت گرفته شدند. دفتر دارای دو بخش امور خصوصی ملکه و دیگری بخش دبیرخانه بود، ریاست بر کلیه‌ی موزه‌های کشور و کلیه‌ی مراکز فرهنگی و هنری در سراسر کشور بر عهده‌ی فرح بود، آن‌ها نیز وظیفه داشتند با برقراری یک پل ارتباطی بین ایران متجدد و فرهنگ غربی، هویت فرهنگی جدیدی برای ایران به وجود آورند. به همین جهت از سال ۱۹۷۳ - متعاقب افزایش درآمد کشور - هر ساله بودجه‌ی هنگفتی در اختیار رؤسای سازمان‌های فرهنگی و هنری قرار گرفت تا برای رسیدن به اهداف بلندپروازانه‌ی شهبانو و ایجاد هویت جدید فرهنگی

برای ایران فعالیت‌هایشان را توسعه دهند».<sup>(۱)</sup>

شایان ذکر است که دفتر ملکه از زمان ثریا، همسر دوم شاه تأسیس شده بود، ولی حالتی کاملاً تشریفاتی و خیریه داشت و سرپرست تشریفاتی چند شیرخوارگاه و یتیم‌خانه بود<sup>(۲)</sup>؛ اما با ورود فرح به دربار پهلوی، دفتر ملکه از وضعیت تشریفاتی به کانون فعال سیاست‌گذاری‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، بویژه با هدف ترویج اباحه‌گری و فساد در عرصه‌ی ادب و هنر ایران تبدیل شد. به گفته‌ی اردشیر زاهدی، دفتر فرح به کانون توده‌ای‌های سابق که اکنون مرید فرح بودند، تبدیل شده بود. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌هایی که به ریاست دفتر مخصوص فرح دست یافت، دکتر هوشنگ نهاوندی بود.<sup>(۳)</sup>

یوستن و همراهی روشن‌فکران و توده‌ای‌ها (که تا پیش از این سرنگونی شاه را می‌خواستند) به رژیم شاه و بخصوص جمع شدن آنان در اطراف فرح، حتی برای شاه هم بسیار عجیب و قابل توجه بود، در خاطرات محرمانه‌ی علم، مورخ نوزدهم آذر ۱۳۴۸، آمده است:

«شرفیابی، در مورد روشن‌فکران ایران صحبت کردیم، شاه گفت عجیب است هرکدام از آن‌ها که در دستگاه

۱. مینو صمیمی، پشت پرده‌ی تخت طاووس، ص ۱۸۸

۲. اردشیر زاهدی، بیست و پنج سال در کنار پادشاه، ص ۱۸۶

۳. خواهرزاده کریم کشاورز، دبیر کل حزب توده

دولت به مقامی رسیده‌اند نه تنها دوستان و همکاران سابقش را لو داده، بلکه علاقه‌ی شدیدی به اعمال زور و اتکا به سازمان‌های امنیتی از خود نشان داده است.<sup>(۱)</sup>

دومین حرکت زیرکانه‌ی فرح بعد از گسترش و فعال کردن دفتر مخصوص ملکه، وادار کردن شاه به تاسیس کاخ نیاوران و انتقال محل سکونتشان از کاخ سعدآباد به نیاوران بود، زیرا در مجموعه‌ی کاخ سعدآباد، مادر شاه زندگی می‌کرد و دو خواهر شاه (شمس و اشرف) نیز در نزدیکی سعدآباد زندگی می‌کردند و دائماً به آنجا سر می‌زدند. از آنجایی که تجربه‌ی جدایی فوزیه (همسر اول شاه) بر اثر دخالت‌ها و تأثیرگذاری‌های مادر و خواهران شاه، پیش روی فرح بود، نمی‌خواست تحت نظر و تأثیر و نفوذ تاج‌الملک و دو خواهر شاه زندگی کند.

البته اشرف هم که فعال‌ترین عضو خانواده‌ی شاه بود، نسبت به ورود و حضور فرح در دربار به اندازه‌ای حساس شده بود که روی خوش به او نشان نمی‌داد، مادر فرح در این باره گفته است:

«در اوایل زندگی مشترک فرح و محمدرضا، کارهایی از او (اشرف) سر می‌زد که هیچ زنی قادر به تحمل آن نبود، اما من که به عنوان یک مشاور کارآزموده و سرد و گرم چشیده در کنار فرح بودم، ترفندهای اشرف را که هدفی

۱. امیر اسدالله علم، یادداشت‌های محرمانه‌ی علم، ص ۱۷۱

جز عصبانی کردن فرح نداشت را خنثی می‌کردم و با راهنمایی‌های خود، درجه‌ی مقاومت فرح را افزایش می‌دادم.»<sup>(۱)</sup>

احداث کاخ نیاوران که به ابتکار شخصی فرح صورت گرفت، کمتر از یک سال بعد از ازدواج شاه و فرح آغاز شد. نقشه‌ی کاخ نیاوران را جمعی از مهندسين فرانسوی، با استفاده از طرح اولیه‌ای که خود فرح طراحی کرده بود، کشیدند.<sup>(۲)</sup> همچنین به دستور فرح، یک سالن نمایش فیلم مدرن به سبک تأثرهای مدرن پاریس نیز در محوطه‌ی کاخ نیاوران ساخته شد که به گفته‌ی اردشیر زاهدی، تقریباً هر شب در آن نمایش و موسیقی و رقص برقرار بود.<sup>(۳)</sup> به موازات این اقدامات، موج واردات فرهنگی از طریق برگزاری فستیوال‌ها، جشنواره‌های فیلم و نمایشگاه‌ها و گالری‌های هنرهای مدرن و... پست مدرن، توسط فرح و اطرافیانش آغاز شده بود.

از سال ۱۹۷۳ م فستیوال‌های متعددی برای عرضه‌ی فیلم، نمایشنامه و آثار نقاشان و مجسمه‌سازان اروپایی برگزار شد. یک تالار اپرا به سبک غربی در تهران آغاز به کار کرد، ولی این موج جدید، به شهادت یکی از اعضای دفتر مخصوص فرح، با عدم اعتنای مردم عادی و استقبال

۱. فریده دینا، دخترم فرح، ص ۲۴۹

۲. اردشیر زاهدی، بیست و پنج سال در کنار پادشاه، ص ۱۸۴

۳. همان



طبقه‌ی سرمایه‌داران تازه به دوران رسیده و نخبگان غرب‌گرا مواجه شده بود<sup>(۱)</sup>؛ اما این اقدامات نتوانست عطش نوگرایی فرح را فرونشاند. فرح مصمم شده بود که حتی ظاهر قدیمی و سنتی کاخ‌های محمدرضا را که در زمان رضاشاه ساخته شده بود، کاملاً تغییر دهد و شمایل ملی مدرن و امروزی به آن‌ها بدهد، او این کار را با کمک پرویز بوشهری انجام داد.

شهبازی محافظ مخصوص شاه و فرح، در خاطراتش به خاطره‌ای در این خصوص اشاره کرده است:

«فرح و پرویز بوشهری، تمام سنگ‌ها، درها و لوسترها و اشیایی که رضا شاه برای درست کردن کاخ سعدآباد از تمام دنیا جمع آوری کرده بود را به بهانه‌ی این‌که کاخ‌ها باید در و پنجره‌های جدید داشته باشند، از کاخ بیرون بردند و فروختند. آن‌ها این اشیاء را با هواپیماهای 3730 ارتش به فرانسه حمل کردند و به جای آن درهای عتیقه و قیمتی، درهای قلابی با قیمت‌های گزاف آوردند. در جریان تعویض درهای کاخ سعدآباد، یک روز دیدم که خانم فرح دستش را به کمر زده و پرویز بوشهری هم یک سیگار برگ بزرگ در دهان دارد، هردو ایستاده بودند و دستور می‌دادند که در دفتر محمدرضا را از جا درآورند و از این کار خیلی هم لذت می‌بردند، وقتی پیش خدمت

۱. مینو صمیمی، پشت پرده تخت طاووس، ص ۱۸۹

مخصوص برایشان شراب آورد، فرح خطاب به پرویز بوشهری گفت: پرویز! این شراب را می خورم به سلامتی تو که موفق شدی این کثافت‌های قدیمی را از این کاخ دور کنی.»<sup>(۱)</sup>

فرح که می خواست تهران مانند پاریس، دارای یک نماد و سمبل فرهنگی مخصوص باشد، طرح میدان شهیاد (آزادی فعلی) را ارائه داد، به گفته‌ی اردشیر زاهدی، طرح اولیه‌ی کاخ شکار شاه در قصر فیروزه و ساختمان تأثر شهر را نیز فرح شخصاً تهیه کرد.<sup>(۲)</sup>

علاوه بر دوستان دوران تحصیل فرح در فرانسه و روشنفکران توده‌ای مسلک، اعضای خانواده و فامیل فرح (قطبی و دیبا) نیز در رژیم و دربار نفوذ کردند که این مسأله برای مادر شاه بسیار ناگوار بود:

«از روزی که پای این دختر (فرح) به خانه‌ی ما باز شد، هرچه دیبا در سراسر ایران بود به تهران سرازیر شدند و هرگوشه‌ی دربار و ادارات و مؤسسات که می‌رفتم یک چندتایی دیبا می‌دیدم که دایر مدار امور دربار و دفتر مخصوص و بنیاد پهلوی و سایر مؤسسات وابسته به دربار شده‌اند و سرگرم چاق کردن خودشان هستند!»<sup>(۳)</sup>

تاج‌الملوک، در ادامه‌ی خاطراتش درباره‌ی تأثیرات

۱. علی شهبازی، محافظ شاه، ص ۲۲۱

۲. اردشیر زاهدی، بیست و پنج سال در کنار پادشاه، ص ۱۸۴

۳. ملکه پهلوی، خاطرات تاج‌الملوک، ص ۴۵۷

حضور فرح در دربار می‌گوید:

«فرح دوست داشت که محیط دربار بی‌بند و بار و درید او و مطابق میلش باشد، از وقتی که زن محمدرضا شد، پای افراد عاطل و باطل به دربار باز شد، می‌گفتم این خانم کیست که در کاخ رفت و آمد می‌کند؟ می‌گفتند هم‌کلاسی سابق فرح است، می‌گفتم این آقا کیست که این جا پلاس است؟ می‌گفتند پسر عمه‌ی دسته‌دیزی فرح است!»<sup>(۱)</sup>

ارتشبد فردوست در خاطراتش تصریح کرده است که اصفیا، رئیس سازمان برنامه و بودجه، تمام مقاطعه‌ها را به خانواده‌ی فرح اختصاص داده بود و این روند در دوران ریاست مجیدی بر سازمان برنامه ادامه یافت. فردوست در ادامه، به یکی از این موارد به طور خاص اشاره کرده است: «اطلاع دقیق دارم که مهندس محمدعلی قطبی (دائی فرح)، مجید اعلم (هم‌بازی شاه در ورق بازی) و مهندس دیبا (یک جوان ۳۵ ساله از وابستگان خانوادگی فرح) حدود ۸۰ درصد مقاطعه‌های بزرگ کشور را از سازمان برنامه و بودجه می‌گرفتند و با ۲۵ درصد حق و حساب به دیگران می‌دادند».<sup>(۲)</sup>

چنان‌که شهبازی محافظ مخصوص شاه و فرح در خاطراتش ذکر کرده، یکی از نمونه‌های جالب نفوذ و

۱. ملکه پهلوی، *خاطرات تاج‌الملوک*، ص ۴۵۸

۲. حسین فردوست، همان، ص ۲۱۵

سوءاستفاده اطرافیان فرح، مربوط به ایجاد انحصار در توزیع گوشت بود. بنا به گفته‌ی شهبازی، محمدعلی قطبی و فریده دیبا(دایی و مادر فرح)، تیمسار محمد خاتم و محمود علوی تصمیم گرفتند که یک شرکت سهامی در زمینه‌ی خرید گوشت از خارج، تأسیس کنند، فرح با وزیر کشاورزی صحبت می‌کند و دستور می‌دهد که وضع گوشت در کشور از حالت فعلی‌اش خارج شود تا زمینه برای واردات گوشت به کشور فراهم شود، وزیر کشاورزی هم بلافاصله طبق نظر فرح، تأسیس شرکت گوشت تهران را اعلام کرد و فرح نیز محمود علوی را به سمت رئیس این شرکت به شاه معرفی می‌کند و بدین ترتیب مافیای گوشت شکل می‌گیرد. بلافاصله بعد از تشکیل شرکت گوشت تهران، ورود گاو و گوسفند به قصاب‌خانه‌ها و کشتارگاه‌های جنوب شهر تهران - که بیشتر در نازی آباد قرار داشتند - را قدغن کردند. محمدعلی قطبی پیشنهاد کرد که دور کشتارگاه‌ها را دیواری بکشند تا بتوان ورود و خروج احشام را کنترل کرد، این کار عملی شد، با هماهنگی محمدعلی قطبی با دکتر ایادی پزشک شاه، چند دکتر بهایی را در کشتارگاه‌ها آورند تا گوشت‌ها را معاینه کنند و عمداً مقدار زیادی از گوشت گاوها و گوسفندهای ذبح شده را غیربهداشتی، اعلام کنند. بدین ترتیب کمبود گوشت به یک بحران تبدیل و زمینه برای واردات گوشت‌های یخ‌زده به کشور فراهم شد. شهبازی در ادامه گفته است که یک

هیئت سه نفره متشکل از محمدعلی قطبی و علوی و تمیسار خاتم به استرالیا رفتند و میلیون‌ها تن گوشت یخ زده را (که خواص غذایی خود را از دست داده بود و استرالیایی‌ها می‌خواستند آن‌ها را به عنوان کود بفروشند) خریداری کردند و وارد کشور کردند و تلویزیون هم تبلیغات زیادی راه انداخت که به امر علیاحضرت فرح پهلوی، برای رفاه حال مردم مقدار زیادی گوشت یخ زده از استرالیا وارد شده تا مشکل کمبود گوشت حل شود!<sup>(۱)</sup>

جالب آن که شاه نیز در برابر خواسته‌ها و فعالیت‌های فرح و اطرافیانش کوتاه می‌آمد و به گفته‌ی اردشیر زاهدی و مادر محمدرضا، این کوتاه آمدن‌های شاه، بزرگترین اشتباه خانوادگی و سیاسی شاه بود.

اردشیر زاهدی که خود معرّف و واسطه‌ی ازدواج شاه و فرح بود، در خاطراتش، فرح را بارها ناسپاس خوانده است. در مورد ناسپاسی و قدرشناسی فرح، اردشیر زاهدی داستان جالبی را نقل کرده است که نقل آن خالی از فایده نیست، فرح که اردشیر زاهدی را از متهمان درجه یک زمینه‌سازی برای عیاشی‌های شاه می‌دانست، برای این‌که زاهدی را از کنار شاه دور کند، شهنواز (دختر شاه و همسر اردشیر زاهدی) را تحریک کرد تا از اردشیر زاهدی طلاق بگیرد و با برادر پادشاه مراکش ازدواج کند، زاهدی

۱. علی شهبازی، همان، ص ۲۲۵

که از تقاضای طلاق شهناز، مستأصل و آشفته شده بود، برای جلوگیری از این تحریکات، شخصاً به دیدار فرح می‌رفت، (همان فرحی که روزی در دفتر مدیرکل دانشجویان وزارت خارجه، به قول خود زاهدی، دست‌هایش را روی زانوانش گذاشته و مؤدبانه از زاهدی تقاضای حل مشکل گذرنامه‌اش را کرده بود!)، ولی فرح پاسخ غافل‌گیرکننده‌ای به اردشیر زاهدی داد، زاهدی در این باره چنین نوشته است:

«متأسفانه پاسخ شهبانو غیرقابل تصور بود، با لحنی عصبی و ضمن به کار بردن الفاظ تند و غیرقابل تصور، مرا به فساد اخلاقی متهم کرد و اظهار داشت وجود تو (زاهدی) عامل اصلی گرایش اعلی حضرت به مجالس شبانه و معاشرت با زنان است!»<sup>(۱)</sup>

البته فرح دیگر آن دانشجوی روشنفکر بی‌اعتنا به تجملات و هوادار فقرا نبود که همه‌ی پول خرده‌های کیفش را به گدایان پاریس می‌بخشید، چرا که اندکی بعد از ورودش به دربار، به ملکه‌ای تبدیل شد که اصرار داشت کاملاً مطابق مد روز لباس بپوشد:

«ملکه به لباس‌های مدرن و به لباس‌های شیک روی آورده بود در حالی که قبلاً سعی می‌کرد از لباس‌های ساده‌تر و مناسب‌تر استفاده کند، تِماس بی وقفه با

۱. اردشیر زاهدی، همان، ص ۲۲۳

سالن‌های مد جهان و سفارش آخرین لباس‌ها و اصرار بر این که هیچ‌گاه دوبار با یک لباس، در انتظار عموم ظاهر نشود [عادت وی شده بود].»<sup>(۱)</sup>

از جمله علائق مشترک شاه و فرح، علاقه‌ی فراوان به ورزش اسکی بود و این علاقه‌ی مفرط به اسکی، چنان بود که شاه ترجیح داده بود، یک ویلای مجلل در سنت موریس سوئیس (در دامنه‌ی کوه‌های همیشه برفی آلپ) بخرد، تا زمستان‌ها را در آن‌جا بگذرانند، از این رو، سنت موریس به پایتخت زمستانی ایران شهرت داشت. در این باره محافظ مخصوص شاه و فرح، در خاطرات خود می‌نویسد:

«فصل زمستان و ورزش اسکی بود. وقتی وارد سنت موریس می‌شدیم، به هر مأموری وظیفه‌ای محول می‌شد. اسدالله سرخیل و استوار یکم اسماعیل پنجه شیر مسوول اسکورت کردن فرح در اسکی بودند، در یکی از همین روزها در موقع اسکی، سرخیل می‌بیند که دو نفر مستقیم و با سرعت زیاد به سمت فرح می‌آیند. او با سرعت زیاد می‌رود و راه آن‌ها را سد می‌کند و در اثر این برخورد پای او می‌شکند، اما فرح و اطرافیان توجهی به این‌که او پایش شکسته و در برف و سرمای ۳۲ درجه زیر صفر افتاده، نمی‌کنند و به اسکی خود ادامه می‌دهند، خود سوئیس‌ی‌ها استوار سرخیل را به

۱. مینو صمیمی، همان، ص ۱۵۱

بیمارستان منتقل می‌کنند و بستری‌اش می‌کنند و به ویلای شاه اطلاع می‌دهند، فردای آن روز که فرح و دوستانش و استوار پنجه شیر برای اسکی آماده می‌شدند، فرح از پنجه شیر پرسید: از یارو خبر داری؟ اطرافیان فرح شروع کردند به خندیدن. پنجه شیر سؤال کرد: قربان! یارو کیست؟ فرح گفت: آن یارو گاردی که مثل خر در برف‌ها افتاده بود!»

شهبازی دلیل صمیمیت فرح با استوار پنجه شیر را در این دانسته که پنجه شیر یک بار فرح را در حال معاشقه با مربی سوئسی‌اش که یک نجار بود، دیده، ولی به روی خودش نیاورده بود.<sup>(۱)</sup>

روحیات خاص و سنت‌شکنی‌های بی‌سابقه‌ی فرح در خاطرات تاج‌الملوک توصیف شده‌است:

«چون فرح در فرانسه بزرگ شده بود و فرانسه در عالم، مهد بی‌بند و باری و ولنگاری است، مجالس رقص و طرب ترتیب می‌داد و در این مجلس، رفقاییش مثل فریدون جوادی و فرهاد ریاحی و امثالهم را می‌آوردند و حرکات سخیف می‌کردند و اسم آن را تنوع طلبی می‌گذاشتند.»

البته تاج‌الملوک به گفته خودش، چند بار به محمدرضا در مورد رفتارهای فرح تذکر داده بود:



«من چندبار به محمدرضا گفتم که مادر جان! خوب نیست که خدمه و کارکنان دربار، همسر پادشاه مملکت را توی بغل این و آن ببینند.»<sup>(۱)</sup>

احمدعلی مسعود انصاری (پسرخاله‌ی فرح) نیز در همین رابطه در خاطرات خود می‌نویسد:

«یکی از محافظان فرح در شکارگاه نخجیر، فریدون جوادی و فرح را در حالت نامناسبی دیده و به فرمانده خود گفته بود ما خیال می‌کردیم از یک زن عقیف نگرهبانی می‌کنیم و باور نمی‌کردیم چنین مسائلی در میان باشد.»<sup>(۲)</sup>

شهبازی در مورد دوستان نزدیک فرح، مثل لیلی دفتری و لیلی امیرارجمند می‌نویسد:

«لیلی امیرارجمند و لیلی دفتری وقتی که در نوشهر همراه فرح بودند با وضع قبیحی روی ماسه‌ها می‌خوابیدند و در مقابل سربازان گارد حرکات شنیعی می‌کردند، خود فرح هم دست کمی از آن‌ها نداشت.»<sup>(۳)</sup>

به گفته‌ی علی شهبازی، فرح در اطرافیان محمدرضا، کسانی را داشت که مطابق میل او عمل کنند و مجری اهداف او باشند و حتی شاه را غیرمسقیم و ادار به انجام کاری که فرح می‌خواست، کنند. یکی از این افراد محمود

۱. ملکه‌ی پهلوی، تاج‌الملوک پهلوی، همان، ص ۴۶۳

۲. احمدعلی مسعود انصاری، من و خاندان پهلوی، ص ۱۶۴

۳. علی شهبازی، همان، ص ۲۲۰

حاجبی بود:

«اگر فرح دوست نداشت کسی به دربار بیاید، فقط کافی بود اشاره‌ای به حاجبی بکند، حاجبی توسط فرح به یک فرد ذی نفوذ و قدرتمند در دربار تبدیل شده بود.»<sup>(۱)</sup>

آثار بیماری سرطان شاه که از اوایل دهه‌ی چهل بروز کرده بود نیز باعث شد تا نقش فرح به نحو غیرمنتظره‌ای در دربار پهلوی پررنگ و مهم شود، در ۱۶ شهریور ۱۳۴۶ یعنی هشت سال بعد از ورود فرح به دربار پهلوی، در مواد ۳۸ و ۴۱ و ۴۲ متمم قانون اساسی مشروطیت، تجدید نظری به عمل آمد و طی آن به ملکه اجازه داده شد در صورتی که شاه قبل از رسیدن ولیعهد به سن ۲۰ سالگی، از دنیا برود یا از انجام وظایفش عاجز شود، ملکه فرح نایب‌السلطنه شود، هرچند که مادر شاه (تاج‌الملوک) اعتقاد داشت که اضافه کردن متمم به قانون اساسی به منظور نایب‌السلطنه شدن فرح به اصرار خود او بوده است؛ موقعی که پزشکان فرانسوی تشخیص دادند که در محمدرضا آثار بیماری پروستات پیدا شده، فرح محمدرضا را وادار کرد تا قانون را وضع کند و فرح را نایب‌السلطنه‌ی خود قرار دهد<sup>(۲)</sup> و این ارتقای موقعیت فرح، برای جریان‌های قدیمی‌تر و سابقه‌دارتر دربار، مثل اسدالله علم، چندان خوشایند نبود.

۱. علی شهبازی، همان، ص ۲۱۹

۲. ملکه پهلوی، تاج‌الملوک پهلوی، همان، ص ۶۶

اختلاف سلیقه و نظر علم با فرح فقط محدود به امور مهم سیاسی و فرهنگی نمی‌شد و گاهی حتی، تعیین مدل لباس زنانی که در مجلس جشن دربار شرکت کرده بودند نیز به موارد اختلاف بین وزیر دربار و فرح، افزوده می‌شد: «دوشنبه ۱۴ مهر ۱۳۴۸، در مجلس که بودیم شهبانو از من پرسید چرا به خانم‌ها دستور داده شده بود که در مهمانی امشب به افتخار پرنسس مارگارت لباس شب بپوشند، ظاهراً این امر بدون مشورت با او صورت گرفته است. از رئیس کل تشریفات دربار در این باره توضیح خواستم و پاسخ او را به اطلاع شهبانو رساندم. به نظر می‌رسد شهبانو به طور کلی نظر چندان خوشی نسبت به اداره‌ی امور دربار ندارد و این امر دو دلیل دارد. اول آن‌که من زیر بار خواست‌های اطرافیان او نمی‌روم که در نتیجه برضد من توطئه می‌کند و دوم این‌که او به درستی معتقد است که من بسیار به اعلیٰ حضرت نزدیکم و این امر باعث دلخوری وی است.»<sup>(۱)</sup>

البته این دلخوری‌ها باعث نمی‌شد که فرح از دست خواهران شاه و بخصوص اشرف، پیش علم درددل و گلایه نکند. علم در یادداشت‌های روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۹ از درخواست فرح برای دیدار خصوصی با او یاد کرده که طی این دیدار خصوصی یک‌ساعته، فرح از رفتار خواهرهای

شاه و فعالیت‌های خانوادگی او که به نظرش نسبت به ولیعهد تعصب آمیز است، پیش علم گلایه کرده است.

در ششم فروردین ۱۳۴۹، لیلا آخرین فرزند شاه و فرح متولد شد، شاه و فرح مجموعاً در طول زندگی خود صاحب چهار فرزند شدند (رضا، فرحناز، علیرضا و لیلا) به گفته‌ی اردشیر زاهدی، فرح با توصیه‌ی مادرش تصمیم گرفت که بعد از به دنیا آمدن رضا، بازهم بچه‌دار شود تا جای پایش در دربار را بیش از پیش محکم‌تر کند!

باید توجه داشت که فرح بلافاصله بعد از ورودش به دربار، بسیار سعی می‌کرد تا نقش مادرش (فریده دیبا) را در زندگی‌اش با شاه، پررنگ کند و او را هرچه بیشتر در امور دخالت دهد، چون به این وسیله می‌توانست پشتوانه‌ی خوبی در دربار، بخصوص برای مقابله با مادر شاه - تاج‌الملوک - که دل خوشی از او نداشت، پیدا کند و شاه را نیز بیشتر تحت نفوذ خود قرار دهد که البته این کار چندان به مذاق شاه خوش نمی‌آمد، اسدالله علم در خاطرات روز ۱۹ آذر ۱۳۵۲ نوشته است:

«شهبانو از خانم دیبا خواسته است در یک کنفرانس آموزش حرفه‌ای در پاریس شرکت کند. از شاه پرسیدم چه نوع هزینه‌ی سفری باید در اختیار ایشان قرار داده شود. گفت: هر قدر که می‌خواهد. شاید این کار سبب

شود دهانش را ببندد.»<sup>(۱)</sup>

فریده دیبا با چراغ سبز دخترش، گوشه‌ی چشمی هم به فعالیت‌های سیاسی داشت، فریده دیبا یکی از این دخالت‌های سیاسی را، اعمال نفوذ برای فرستادن پری اباصلتی به مجلس شورای ملی ذکر کرده است:

«رفتن پری به مجلس با حمایت من انجام شد. من به فرح گفتم و فرح به وزیر کشور دستور داد تا نام پری به عنوان نماینده‌ی تهران در مجلس اعلام شود.»<sup>(۲)</sup>

در اوایل دهه‌ی پنجاه، موقعیت بین‌المللی فرح به عنوان روشن‌فکری چپ‌نما و مترقی در دربار پهلوی، کاملاً تثبیت شده بود، به طوری که سران بسیاری از کشورها مستقیماً و بدون این‌که شاه را در جریان بگذارند، از فرح برای مسافرت به کشورشان دعوت می‌کردند، از جمله می‌توان به سفر غیر رسمی و ده روزه‌ی فرح و مادرش به اتحاد جماهیر شوروی و استقبال گرم روس‌ها یاد کرد، اما یکی از جالب‌ترین مواردی که عکس‌العمل شاه را نیز در پی داشت، دعوت چین از فرح برای سفر به آن کشور بود.

اسدالله علم در مورد دعوت چینی‌ها از فرح و عکس‌العمل شاه چنین می‌نویسد:

«دعوت چینی‌ها از شهبانو را گزارش دادم که مستقیماً توسط سفیرشان به خود او اعلام شده است. شاه از

۱ اسدالله علم، همان، ج ۲، ص ۵۴۲

۲ اسدالله علم، همان، ج ۲، ص ۱۲۷

حیرت دهانش باز ماند، اول این‌که شهبانو در این باره حرفی به او نزده و بعد این‌که سفیر مستقیماً از ملکه تقاضا کرده بی‌آن‌که دعوت را از طریق شاه که رئیس کشور است، انجام دهد. شاه به من دستور داد که سفیر را توبیخ کنم، ولی بعد تغییر عقیده داد و گفت: بهتر است کاری نکنی. نهایتاً همان خواهد شد که اگر نگذاریم شهبانو دعوتشان را بپذیرد.»<sup>(۱)</sup>

این درست همان نکته‌ای است که اردشیر زاهدی که زمانی سفیر شاه در آمریکا بود، بدان اشاره کرده است. زاهدی می‌نویسد:

«اکنون می‌خواهم دو حادثه‌ی تاریخی را برای نخستین بار فاش کنم تا همگان بدانند که بهبود روابط ایران با اتحاد شوروی و بعداً بهبود روابط ایران با چین کمونیست، به ابتکار شهبانو فرح بود.»<sup>(۲)</sup>

در این میان انفعال و تأثیرپذیری شاه در خصوص تلاش فرح برای ارتقای روابط ایران با بلوک شرق، بسیار قابل توجه است.

مسأله‌ی قابل تأمل دیگر، حمایت و دفاع فرح از هویدا بود. اردشیر زاهدی در این خصوص نوشته است:

«من در پیشگاه تاریخ شهادت می‌دهم که اگر حمایت‌های بی‌دریغ شهبانو فرح از هویدا نبود در سال

۱. اسدالله علم، همان، ص ۳۲۹

۲. اردشیر زاهدی، همان، ص ۱۸۹

۱۳۴۷، اعلیٰ حضرت در صدد کنار گذاشتن هویدا بودند.<sup>(۱)</sup>

این شهادت تاریخی اردشیر زاهدی از دو جهت می‌تواند قابل تأمل باشد، یکی این‌که دوام بی‌سابقه‌ی سیزده ساله‌ی امیرعباس هویدا در پست نخست‌وزیری در دورانی که فرح روز به روز قدرتمندتر و ذی نفوذتر می‌شده، لاجرم با تأیید فرح بوده است، ضمن این‌که خاطرات رجال پهلوی نیز این امر را اثبات می‌کند؛ از طرف دیگر هویدا نیز شخصیتی مانند فرح داشت، فردی شیفته‌ی فرهنگ و آداب و رسوم فرانسوی با تظاهرات روشن‌فکرانه بود، بخصوص این‌که هویدا نیز مثل فرح سابقه‌ی فعالیت‌های کمونیستی داشت و زمانی عضو حزب کمونیست فرانسه بود.<sup>(۲)</sup>

وجه‌ی روشن‌فکری فرح که هم به مذاق کشورهای کمونیستی و هم به طبع کشورهای غربی خوش می‌آمد و این، همانطور که در فصول قبل توضیح داده شد، یکی از عواملی بود که به کسب مشروعیت بین‌المللی توسط رژیم شاه، کمک‌های شایانی می‌کرد و دقیقاً به همین خاطر بود که شاه با وجود ناراضی بودن از بسیاری از رفتارهای فرح و اطرافیانش، برای فرح و روشن‌فکرانی که اطراف فرح جمع شده بودند، آزادی عمل قائل می‌شد.

۱. اردشیر زاهدی، بیست و پنج سال در کنار پادشاه، ص ۲۲۴

۲. فریده دیبا، همان، ص ۲۸۳

یکی از این موارد پیشنهاد کورت والدهایم، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد به فرح در خصوص برعهده گرفتن مقام ریاست یک سازمان بین‌المللی برای کمک به آفریقا بود، هرچند که این موضوع در جریان رقابت پنهانی و قدیمی اشرف و فرح صورت دیگری پیدا کرده بود. علم در خاطرات روز اول خرداد ۱۳۵۳، به این موضوع چنین اشاره می‌کند:

«فریدون هویدا، سفیر ما در سازمان ملل متحد به طور خصوصی به ما گفته بود که کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل قصد دارد مقام ریاست یک برنامه‌ی کمک‌رسانی بین‌المللی به آفریقا را به شهبانو پیشنهاد دهد. بعد از ناهار، شهبانو مرا احضار کرد و به من گفت که چقدر از این‌که والا حضرت اشرف در مورد نیازهای آفریقا به طور علنی اظهاراتی کرده، ناراحت است. من توضیح دادم که اظهارات اشرف ربطی به طرح سازمان ملل متحد ندارد و آن سخنان بطور فی‌البداهه در اجتماع مدیران امور تبلیغاتی ایراد شده بود.»<sup>(۱)</sup>

شاه بر اساس این سیاست (تظاهرات روشن‌فکرانه‌ی فرح که بازتاب بین‌المللی خوبی برای رژیم شاه داشت) ترتیبی می‌دهد که کتاب‌هایی در مورد فرح نوشته و منتشر شود، اسدالله علم در خاطراتش به این نکته اشاره می‌کند:



«شاه اظهار داشت که کتاب‌های زیادی درباره‌ی او نوشته شده و حالا وقتش رسیده که کسی کتابی در مورد شهبانو بنویسد. عرض کردم قبلاً درباره‌ی این احتمال با ایشان صحبت کرده‌ام، اما خودشان فکر می‌کنند که هنوز خیلی زود است. شاه پاسخ داد: هر وقت چیزی می‌خواهد ولی مایل نیست آن را بر زبان بیاورد، همیشه همین را می‌گوید. شما توجه نکنید دنبال هرکاری را که می‌کردید بگیرید و شرط می‌بندم دست آخر (شهبانو) خیلی خوشحال می‌شود.»<sup>(۱)</sup>

در واقع باید گفت رفتار شاه در قبال فرح، تناقض‌آمیز و بسیار پیچیده بود، از یک طرف شاه با بسیاری از عقاید و رفتارهای فرح موافق نبود و از طرف دیگر همین رفتارهای روشن‌فکر مآبانه و مدرن فرح، پشتوانه‌ی بین‌المللی خوبی برای رژیم شاه بود و این نقش دوگانه برای شاه و تحمل فرح بسیار مشکل بود. شاه در موقعیت‌های مختلف خشم خود را از رفتارهای فرح و بخصوص طیف هواداران و اطرافیان او بروز می‌داد، خاطرات محرمانه‌ی علم بهترین نمونه از این دست است:

«نخست‌وزیر سریلانکا نهار میهمان ما بود، اما شاه اصلاً حوصله‌ی مهمان‌نوازی نداشت، شهبانو مستهای سعی‌اش را به کار برد که او را به حرف وادارد، اما به

جایی نرسید. آن وقت از انگلیسی به فارسی چرخید و (خطاب به شاه) گفت: این همه کار خسته‌تان نمی‌کند؟ من جداً نگرانم. شاه پرخاش کنان گفت، تنها یک راه برای استراحت کردن من وجود دارد و آن هم این است که از دعوت کردن این بچه خوشگل‌هایی که دور و برتان ول می‌گردند، دست بردارید، وقتی این جور آدم‌ها دور و برم را گرفته‌اند چطور انتظار دارید که استراحت کنم؟ شهبانو به قدری جا خورد که نتوانست جواب دهد و غذا در جَوّ عیوسانه‌ای تمام شد.»<sup>(۱)</sup>

در جای دیگر از خاطرات محرمانه‌ی علم می‌خوانیم: «جمعه ۳۱ مرداد ۱۳۴۸، در ناهار شاهانه فرصت یافتیم از سخنرانی شاه در جمع دانشجویان مقیم آمریکا که برای گذراندن تعطیلات به ایران آمده بودند، تعریف کنم. شاه در پاسخ، اشاره‌ای به ملکه (فرح) کرد و با صدای بلند گفت: ولی البته هرچیزی که ما بگوییم این خانم را راضی نمی‌کند. من بشدت تکان خوردم. شهبانو سعی در آرام ساختن شاه کرد و گفت: من فقط منظورم این بود که صدایتان بسیار آهسته بود، ولی شاه به بدخلقی‌اش ادامه داد.»<sup>(۲)</sup>

وضعیت و نفوذ و مسائل مربوط به دفتر و اطرافیان فرح چنان شاه را بدگمان کرده بود که شاه شخصاً در سال

۱ اسدالله علم، همان، ج ۲، ص ۶۳۹

۲ اسدالله علم، همان، ص ۱۳۵

۱۳۵۱ش به سازمان بازرسی نظامی دستور داد که از دفتر فرح بازرسی اصولی شود، ارتشبد فردوست (رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی) در خاطراتش تعداد کارمندان دفتر فرح را ۶۰۰ نفر ذکر کرده است که هر کدام تخصص و نقش خاص خودشان را داشتند، فردوست می‌نویسد:

«یک قسمت متخصص ساختمان‌های قدیمی دوره‌ی قاجاریه بود، این افراد ساختمان‌های قدیمی را پیدا می‌کردند و به دفتر فرح می‌گفتند (اطلاع می‌دادند) و پس از تأیید و تصویب، آن خانه به تصرف دفتر فرح درمی‌آمد، چرا که در آن خانه مثلاً حمامی وجود داشت که کاشی‌کاری‌های آن مربوط به دوره‌ی قاجاریه بود و عتیقه به شمار می‌رفت!»

فردوست در ادامه به یکی از این موارد اشاره کرده

است:

«روزی هوشنگ نهاوندی، رئیس دفتر فرح به من نوشت که یک معمار، ساختمانی را در محله‌ی آرامنه‌نشین تهران شروع به تخریب نموده. در حالی که طبق نظر کارشناسان دفتر، در این خانه، کاشی‌کاری‌های ۲۰۰ سال قبل وجود دارد و باید سریعاً جلوی آن گرفته شود. بالاخره معلوم شد که این معمار یک خانه‌ی پوسیده و به قول خودش کلنگی را از فردی خریده تا در آن آپارتمان بسازد. کارشناسی از دفتر فرح به محل اعزام شد و پولی که معمار برای خرید این خانه داده بود را به

او دادند و خانه جزو متصرفات دفتر فرح درآمد. از این خانه ها در کشور بسیار بود و پول همه از طرف دفتر فرح پرداخت می شد و در اختیار دفتر فرح قرار می گرفت، در بررسی های من، دلایل متقن به دست آمد که کارشناس ها و ارزیاب های دفتر فرح به طور عموم، در هر معامله ۲ یا ۳ برابر، قیمت گذاری می کردند که یک سوم به مالک پرداخت می شد و دو سوم بقیه به جیب زده می شد.»<sup>(۱)</sup>

وضعیت اطرافیان فرح برای کسانی مثل علم - که از اطرافیان فرح با عنوان سبکسر و لابیالی یاد کرده است - نیز غیر قابل تحمل بود، اسدالله علم در خاطرات روز چهارم آذر ۱۳۵۴، همین جریان را در قالب دیگری روایت کند:

«به عرض (شاه) رساندم که وقتی دیروز با شهبانو هنگام عزیمتشان به مصر خداحافظی می کردم، دیدم که طبق معمول دور و برش را همان اشخاص سبکسر لابیالی گرفته اند. می شود انتظار داشت که سروکله ی آنها در کیش و نوشهر و بیرجند و حتی در عمان پیدا شود، اما واقعاً قاهره داستان دیگری است. شاه در پاسخ گفت: آخر من چکار کنم؟ شهبانو قلباً به آنها علاقه دارد و حتی مادرش هم چندین بار به او تذکر داده، اما با چنان لحنی به او پاسخ داد که فضولی نکند که دیگر جرأت

ندارد موضوع را مطرح کند.»<sup>(۱)</sup>

مادر محمدرضا (تاج الملوک) که به گفته‌ی خودش از سال ۱۳۵۲ با فرح قهر کرده و کلمه‌ای با او سخن نگفته بود، روایت دیگری از روابط خانوادگی شاه و فرح دارد و به گفته‌ی خودش، بارها برخوردهای تند و خشنی در قبال رفتارهای فرح داشت:

«یک بار آقای صاحب اختیار (عباسعلی یعقوبی) رئیس خدمه‌ی کاخ‌های سلطنتی، با ترس و لرز و هزار اما و اگر و بیخشد و جایی نگویید و این‌گونه مقدمات، گفت: قربانت گردم، آیا این درست است که شهبانوی مملکت دوست پسر داشته باشد و او را با خود داخل کاخ بیاورد؟ البته ما می‌دانستیم که فرح با فریدون جوادی قاطی شده است، اما نه این‌که او را به کاخ بیاورد! این بود که یک روز، خود فرح را خواستم و به او نهیب زدم که زنیکی‌ی گدا! خجالت نمی‌کشی این قبیل کارها را در جلوی چشم کارکنان دربار انجام می‌دهی؟ فرح گفت: درست گفته‌اند که شاه می‌بخشد، شیخ علیخان نمی‌بخشد! خود محمدرضا مرا آزاد گذاشته، آن وقت باید به تو حساب پس بدهم؟ من آزاد هستم و اختیار پایین تنه‌ام را دارم! خلاصه خیلی بی‌حیایی کرد و من هم به کلی با او قطع رابطه کردم و تا امروز که به خارج از

۱. اسدالله علم، همان، ج ۲، ص ۸۴۰

کشور آمدم، بیش‌تر از ۵ سال است که یک کلمه با او حرف نزده‌ام!»<sup>(۱)</sup>

احمدعلی مسعودانصاری که مادرش، خاله‌ی فرح بود و بخاطر همین نسبت خانوادگی با فرح، به حلقه‌ی دوستان خصوصی شاه و فرح راه یافته بود، در خاطراتش به رابطه‌ی خاص و به قول خود او، غیرعادی بین فرح و فریدون جوادی اشاره کرده است:

«یک نکته‌ی مهم، مسأله‌ی فرح و جوادی بود و آن این‌که در رفت و آمدهای مکرر به دربار به وجود یک رابطه‌ی غیر عادی بین فرح و فریدون جوادی پی‌برده بودم و چندبار به وسایل مختلف و با اخم و تخم به جوادی حالی کرده بودم که این راز در پرده باقی نمی‌ماند، اما تأثیری نداشت. من هم این مسأله را با خاله‌ام (مادر فرح) در میان گذاشتم. خانم دیبا حقیقتاً ناراحت شد و ظاهراً بعداً این مسأله را با فرح در میان گذاشته بود، مدتی بعد فرح با حالت عصبانیت خطاب به من گفت: حالا برای مادرم درباره‌ی رفتار من جاسوسی می‌کنی؟!»<sup>(۲)</sup>

شاه همیشه با ملامت از کنار رفتارهای فرح نمی‌گذشت، روایت علم از یکی از مجادلات شاه و فرح خواندنی است:

«مدت ها قبل به شاه پیشنهاد کردم بد نیست میهمانی

۱. ملکه‌ی بهلوی، تاج‌الملوک بهلوی، همان، ص ۴۶۵

۲. احمدعلی مسعودانصاری، پس از سقوط، ص ۴۶

شامی برگزار شود که بتوانند جمعی از برگزیدگان را به آن دعوت کنند. مخلوطی از دیپلمات‌های خارجی، سرمایه‌داران، کارخانه‌داران و هنرمندان. شاه از این فکر خوشش آمد، امشب سرشام تمام تلاشم را کردم تا اعلیٰ حضرتین تاریخ مشخصی برای این مراسم تعیین کنند و همچنین در مورد فهرست مدعوین هم به توافق برسند. شهبانو از دعوت سرمایه‌داران اکراه دارد، زیرا معتقد است همگی آدم‌هایی هستند با اعتباری مخدوش و فاقد حسن شهرت. شاه از این حرف عصبانی شد و گفت: کی نظر شما را پرسید؟ من هستم که ترتیب این کارها را می‌دهم نه شما. علم همیشه نظر شما را جویا می‌شود که من دلش را نمی‌فهمم، متأسف شدم که باعث ناراحتی شهبانو شدم.»<sup>(۱)</sup>

برخورد شاه چنان تند و غیر منتظره بود که اسدالله علم فردای همان شب، با لحنی بسیار ملایم و محافظه‌کارانه به شاه در مورد برخورد لفظی شب گذشته با فرح صحبت می‌کند، ولی بنا به گفته‌ی علم، شاه زیر بار نمی‌رود که رفتارش با فرح بخصوص در حضور دیگران تند و خشن بوده است، علم با زیرکی تمام، رفتار شاه را به نفرت پنهان شاه نسبت به فرح مربوط می‌کند؛ او معتقد است با متممی که به قانون اساسی افزوده شده در صورتی که شاه پیش از

۱. اسدالله علم، همان، ص ۲۸۳

هجده سالگی ولیعهد بمیرد، شهبانو نایب‌السلطنه خواهد شد، این مسأله تنش موجود میان شاه و ملکه را علنی کرده است... علم اعتقاد دارد که هدف فرح از مخالفت‌های علنی با نظریات شاه، این بوده است که موقعیت خود را تحت قانون اساسی به شاه یادآوری کند و علم محرک اصلی این رفتار فرح را سادگی و بی‌شعوری خود فرح و تحریکات اطرافیان او می‌داند.

رفتارهای غربی فرح و اطرافیان او حد و مرز مشخصی نداشت و برای نمونه هنگامی که برای نخستین بار، دو هم‌جنس باز رسماً در ایران ازدواج کردند، یکی از آن‌ها طراح لباس مخصوص فرح از آب درآمد! کیوان خسروانی (فرزند سپهد خسروانی) که به عنوان طراح لباس در خدمت فرح قرار داشت، طی مراسم مجللی در یکی از هتل‌های تهران، با بیژن صفاری (پسر تیمسار صفاری) ازدواج کرد!<sup>(۱)</sup> علم در بخش دیگری از خاطرات خویش به سخنرانی جنجالی فرح در کمیته‌ی اصلاحات اجتماعی اشاره می‌کند:

«دیروز ملکه در کمیته‌ی اصلاحات اجتماعی یک سخنرانی ایراد کرد که من از محتوایش کوچک‌ترین اطلاعی نداشتم. امروز پانزده دقیقه قبل از اخبار اصلی رادیو متن سخنرانی را تحویل من دادند. بسیاری از

۱. مینو صمیمی، همان، ص ۵۰



مطالب آن به نظم غلط و خلاف سیاست‌های شاه آمد. خود شاه نبود و من رأساً دستور دادم که سخنرانی از رادیو، پخش شود، ولی روزنامه‌ها در چاپ متن آن تأخیر کنند. یکساعت بعد مطلع شدم که منشی مخصوص ملکه، نسخه‌هایی از سخنرانی را بین روزنامه‌ها توزیع کرده و به هیچ‌وجه نمی‌شود مانع از چاپ آن در روزنامه‌های فردا شد. این قضیه شری به پا خواهد کرد.»<sup>(۱)</sup>

دقیقاً همانطور که علم پیش‌بینی کرده بود، شاه از این سخنرانی فرح بسیار عصبانی شد و ضمن توبیخ شدید علم برای صدور اجازه‌ی پخش سخنرانی فرح، بلافاصله به فرح تلفن زده و - به گفته‌ی علم - رک و پوست‌کنده به فرح گفت که رئیس دفتر مخصوص او از عوامل توطئه‌گراست. در جریان سفر شاه و فرح به آمریکا و دیدار آن‌ها با کندی، رئیس‌جمهور آمریکا، اتفاق جالبی روی داد که نقل آن می‌تواند برای خوانندگان جالب و شناخت بهتری از روحیات شاه و فرح ارائه دهد. در مجلس شام خصوصی، محمدرضا یک سری جواهرات فوق‌العاده نفیس و منحصر به فرد در دنیا را به ژاکلین کندی - همسر رئیس‌جمهور آمریکا - هدیه داد. این جواهرات متعلق به همسر ریچارد شیردل بودند. ژاکلین چنان تحت‌تأثیر این هدیه‌ی

۱. اسدالله علم، همان، ص ۲۹۳

بی نظیر و گران قیمت محمدرضا قرار گرفت که جلوی همه‌ی میهمانان، محمدرضا را بوسید! اما در برابر این هدیه‌ی بزرگ شاه، کندی یک تابلوی نقاشی آبرنگ به فرح داد و گفت این نقاشی از کارهای خود او در زمان تحصیل در کالج بوده است! ژاکلین هم یک کراوات رنگ و رو رفته و کهنه به محمدرضا هدیه داد و ادعا کرد که این کراوات متعلق به جرج واشنگتن بوده است! هدایای رئیس جمهور آمریکا و همسرش به شاه و فرح، حتی یک دلار هم ارزش نداشتند! موقعی که شاه و فرح به محل اقامت شان برمی‌گشتند، فرح در حضور محمدرضا فحش رکیکی به کندی و همسرش داد و گفت: این‌ها به هر میهمان خارجی یک کراوات مستعمل می‌دهند و ادعا می‌کنند متعلق به جرج واشنگتن یا آبراهام لینکلن بوده است!<sup>(۱)</sup>

برخوردهای لفظی شاه و فرح که ریشه در اختلافات سیاسی و فرهنگی و اجتماعی عمیق بین آن‌ها داشت، در برخی مواقع علنی می‌شد. برای مثال، در اوج درگیری رژیم شاه با جریان‌ات چریکی چپ‌گرایی مثل سازمان مجاهدین خلق و سازمان چریک‌های فدایی خلق، شاه در مراسم افتتاح اجلاس جدید مجلس، سخنرانی مفصلی در شرح برنامه‌ها و خدمات و پیشرفت‌های ایران در دوران سلطنتش ایراد کرد. بعد از پایان سخنرانی که شاه و فرح

برای استراحت به اتاقی می‌روند، فرح، شاه را خطاب قرار داد و گفت: «شما در سخنرانی‌تان جز تعریف از پیشرفت‌های مملکت کاری نکردید و کم‌ترین اشاره‌ای به کمبودها نداشتید.» به روایت علم، شاه در پاسخ به فرح لب‌خند تلخی زد و گفت: «الآن که از خودمان و موفقیت‌هایمان تعریف می‌کنیم، توطئه‌گران و خرابکاران، جوابمان را با بمب و گلوله می‌دهند، وای به وقتی که از خودمان انتقاد هم بکنیم.» سپس شاه رو به ملکه کرد و گفت: «شما خودت هم انقلابی شدی؛ دلم می‌خواهد بینم چگونه در عین دادن شعارهای انقلابی و فحش و فضحیت به دولت می‌خواهی این مملکت را اداره کنی؟ راستی حالا که انقلابی شدی بگو بینم چطور است که این لباس‌های شیک و جواهرات گران قیمت را می‌پوشی؟» علم واکنش فرح به این سخنان شاه را که در حضور هویدا (نخست وزیر) و خود علم (وزیر دربار) بیان شد، «سرخ شدن تا گردن!» توصیف کرده است.<sup>(۱)</sup>

واقعیت این است که زندگی زناشویی و خانوادگی محمدرضا و فرح هم که متأثر از اختلافات سیاسی - اجتماعی بود، کم‌کم رو به سردی می‌گذاشت. در اواخر سلطنت شاه، وضعیت طوری شده بود که عملاً شاه و فرح کاری به هم نداشتند و هریک راه خودشان را می‌پیمودند و

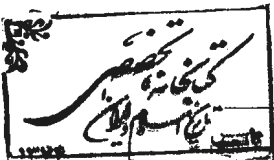
۱. اسدالله علم، همان، ص ۳۸۳

فقط ظاهر یک زندگی خانوادگی را رعایت می‌کردند. حقیقت این است که شاه هیچ ابایی از درز کردن روابط سرد خانوادگی و صرفاً تشریفاتی خود و فرح، به بیرون نداشت. مینو صمیمی یکی از اعضای دفتر مخصوص ملکه (فرح) که در ابتدا به عنوان مترجم سفارت ایران در سوئیس مشغول به کار بود، روایت قابل توجهی از نحوه‌ی زندگی خصوصی شاه و فرح دارد. او در قسمتی از خاطراتش نوشته است:

«زمانی که شاه و فرح به همراه سفیر ایران در سوئیس برای اولین بار پس از خرید و آماده‌سازی ویلای سوورتا از آن دیدار می‌کردند، شاه در بدو ورود به اتاق خواب بسیار شیک و مجلل آن، با لحنی نیمه شوخی خطاب به سفیر گفت: مگر فکر می‌کنی من با شهبانو در یک اتاق می‌خوابم؟ در حالی که ملکه از این گفته‌ی ناخوشایند شاه آشکارا ناراحت شده بود، دکتر ایادی و اسدالله علم بلافاصله به نشانه‌ی تأیید سخن شاه تعظیم کردند و بعد هم سفیر را مورد سرزنش قرار دادند! روال معمول این بود که شاهنشاه جدا از فرح در آپارتمان ویژه‌ای می‌خوابیدند!»<sup>(۱)</sup>

البته به گفته‌ی تاج‌الملوک، شاه نیز در دفتر و اطرافیان

فرح، نفوذی داشت:



۱. مینو صمیمی، همان، ص ۱۰۳

«لیلی دفتری دختر سرلشکر محمد دفتری و از هم‌کلاسی‌های فرح در پاریس بود، ولی تعصب لیلی امیرارجمند را نسبت به فرح نداشت و هروقت پیش ما می‌آمد، دست محمدرضا را می‌بوسید و هرچه از مسائل محرمانه و سری و اسرار مگوی فرح می‌دانست، برای ما روی دایره می‌ریخت. من این لیلی دفتری را خیلی دوست داشتم و حتی چند بار جواهرات گران‌بهای خودم را به او هدیه کردم.»<sup>(۱)</sup>

در هر حال سردی روابط محمدرضا و فرح چنان بالا گرفت که حتی شایعه‌ی طلاق فرح نیز مطرح شد و البته این فقط به خاطر اختلافات سیاسی و فکری محمدرضا و فرح نبود و ریشه در خوش‌گذرانی‌های محمدرضا و اقدامات متقابل فرح نیز داشت، یکی از حوادثی که رابطه‌ی محمدرضا و فرح را بشدت دچار تنش و بحران کرد، دوستی و آشنایی محمدرضا با گیلدا، دختر یکی از فرماندهان نیروی هوایی ارتش، بود که موجب شد فرح طاقت از کف بدهد، اما با این وجود، ترجیح داد که از طریق مادرش و اسدالله علم، شاه را به طلاق تهدید کند. علم در خاطراتش بدون ذکر کامل نام گیلدا، از او یاد کرده است:

«سخن‌پراکنی‌های دیشب خانم دیبا (مادر فرح) را (به شاه) گزارش دادم و گفتم با این‌که یک بارهم از طلاق

۱. ملکه پهلوی، تاج‌الملوک پهلوی، همان ۴۶۰

سخنی به میان نیاورد، اما حرف خیلی مهمی بدین مفهوم زد که دخترش تجمل پرست نیست و تلویحاً معنایش این است که جدایی از شاه سبب نمی شود شهبانو از لحاظ مادی سختی بکشد. شاه گفت: مزخرف می گوید. بعد از بحث بسیار توافق کردیم که باید در اسرع وقت برای این دختره ی لعنتی که این شایعات را سرزبانها انداخته، شوهری دست و پا کرد.<sup>(۱)</sup>

مادر شاه هم که در جریان رابطه ی شاه با گیلدا و عصبانیت فرح بود، ادعا کرده است که فرح که اتفاقاً روزی در کاخ با گیلدا روبرو شده، از شدت عصبانیت، کشیده ی محکمی به گوش گیلدا زده است!<sup>(۲)</sup>

فریده دیبا نیز سردی روابط شاه و فرح را چنین توصیف کرده است:

«محمد رضا پس از تولد فرزند چهارمش، کاملاً از فرح فاصله گرفته و اطاق خواب خود را به طبقه ی دوم ضلع غربی کاخ نیاوران منتقل کرده بود، البته فرح که جوانی خود را در اروپا گذرانده بود و تربیت فرنگی پیدا کرده بود، نسبت به بی وفایی محمد رضا حساسیت نشان نمی داد و آن را نادیده می گرفت. بارها فرح به من گفته بود شاه و خانواده اش به من به چشم ماده گاوی نگاه

۱. اسدالله علم، همان، ج ۲، ص ۴۸۴

۲. ملکه پهلوی، تاج الملوک پهلوی، همان، ص ۲۳۴

می‌کنند که برای آن‌ها گوساله زاییده است!»<sup>(۱)</sup>  
 عیاشی‌ها و روابط شاه با ستارگان مشهور سینمای  
 غرب که به مطبوعات خارجی نیز کشیده شده بود، خشم  
 و نفرت فرح را دوچندان می‌کرد:

«پس از آن‌که همگان متوجه شدند شاه عاشق آن  
 مارگارت - ستاره معروف سینمای سوئد - شده، در یکی  
 از نشریات خارجی عکسی از شهبانو با قیافه‌ای عبوس  
 منتشر شد که این سوتیتر در زیر آن خودنمایی می‌کرد:  
 «دیگر از لبخندهای شهبانو اثری نیست»، دیدگاه نشریه  
 این بود که به خواننده القا شود که همسر شاه به خاطر  
 هوسرانی‌های شوهرش، چقدر تلخکام است!»<sup>(۲)</sup>

خریده‌های کلان فرح، بخصوص خرید املاک مرغوب  
 در اروپا، خود حکایتی شنیدنی است و نشان می‌داد که  
 فرح از مدت‌ها قبل برای دوران جدایی از شاه، برنامه‌ریزی  
 کرده بود، زیرا خرید چنین املاکی در اروپا معنایی جز این  
 نداشت، مادر فرح در خاطراتش به خرید یک آپارتمان در  
 غرب لندن توسط فرح، که به اندازه‌ی یک زمین فوتبال!  
 وسعت داشت، اشاره می‌کند!<sup>(۳)</sup>

علیرغم همه‌ی این تنش‌ها، جایگاه و نفوذ و نقش فرح  
 در هیأت حاکمه‌ی پهلوی به جایی رسیده بود که بسیاری از

۱. فریده دیبا، همان، ص ۱۴۹

۲. صمیمی، همان، ص ۱۱۱

۳. فریده دیبا، همان، ص ۱۸۰

سیاست‌مداران و رجال پهلوی، به‌جای این‌که مستقیماً سراغ شاه بروند، به اصطلاح شاه را دور می‌زدند و سراغ فرح می‌رفتند، حتی امیرعباس هویدا که توانسته بود اعتماد شاه را چنان جلب کند که سیزده سال (۱۳۴۳-۱۳۵۶) نخست‌وزیر باشد، از این قاعده مستثنی نبود. اسدالله علم در خاطراتش در این باره می‌نویسد:

«شرفیاب شدم. گزارش ملاقات دیروز با نخست‌وزیر (هویدا) را دادم و همچنین توصیه‌ای که به نخست‌وزیر کرده بودم، مبنی بر این‌که به ملکه پیشنهاد شرکت در جلسه‌ی بررسی برنامه‌ی پنجم در شیراز را نکند، چون نخست‌وزیر دقیقاً می‌خواست این کار را بکند و از این توصیه‌ی من چندان خوشحال نشد. شاه گفت: غیرعادی است، اصلاً به چه حقی در این امور دخالت می‌کند؟ جواب دادم، علتش را نمی‌دانم، ولی خوب آگاهم که نخست‌وزیر می‌کوشد دور و بر علیاحضرت (فرح) را با آدم‌های خودش محاصره کند. یکی از شواهدش هم انتخاب کریم پاشا بهادری به عنوان رئیس دفتر مخصوص ملکه است.»<sup>(۱)</sup>

این وقایع در زمانی رخ می‌داد که بنا به گفته‌ی فریده دیبا، محمدرضا در سال‌های بعد از ۱۳۵۰ ش، نظر فرح را در مورد نمایندگانی که قرار بود به مجلس فرستاده شوند،



می‌پرسید و نظر فرح آن‌گونه که مادرش می‌گفت، حداقل در مورد انتخاب زنان به نمایندگی مجلس یا سناتور مجلس سنا، حرف آخر را می‌زد.<sup>(۱)</sup>

بعد از تأسیس نخستین فرستنده‌ی تلویزیون دولتی در ایران در سال ۱۳۴۶ ش، رضا قطبی، پسردایی فرح، به ریاست رادیو و تلویزیون منصوب شد که خود نشان از نفوذ فرح بر شاه، در آن مقطع زمانی داشت.

از جمله اقدامات فرح که سر و صدای زیادی برپا کرد و به مدت ده سال تداوم یافت، (۱۳۴۶ - ۱۳۵۶) برگزاری جشن هنر بود که در قالب جشنواره‌ای سالیانه، مرکب از برنامه‌های هنری - فرهنگی در شیراز به مخاطبین عرضه می‌شد. این برنامه‌ها که با هدف معرفی و گسترش فرهنگ و هنر غربی در ایران طراحی شده بود، از جمله جدی‌ترین اقدامات فرهنگی - هنری در طول سلطنت محمدرضا پهلوی به شمار می‌آمد و خود نشان از میزان نفوذ و تسلط فرح بر امور کشور و شخص محمدرضا داشت. دعوت از گروه‌های هنری غربی در راستای اجرای برنامه‌های موسیقی باله، رقص، نمایش‌نامه و تئاتر در جشن هنر شیراز با صرف هزینه‌هایی گزاف مادی و سیاسی اجتماعی همراه بود.

از سویی دیگر هزینه‌های دعوت، رفت و آمد، پذیرایی

۱. فریده دیبا، همان، ص ۱۳۷

و پرداخت دست‌مزد به گروه‌های مختلف غربی (از مجارستان گرفته تا انگلستان...) و از سوی دیگر هزینه‌های جاری جهت اجاره‌ی سالن‌ها و تالارها، نیروهای برگزارکننده، تبلیغات درون شهری و کشوری و آماده‌سازی محل‌های خاص اجرای برنامه‌ها، چنان فزاینده و سرسام‌آور بود که چندین دستگاه اداری از هواپیمایی کشوری گرفته تا وزارت فرهنگ و هنر جهت تأمین هزینه‌ها و پشتیبانی اداری - مالی از آن، در نظر گرفته شدند.

از سوی دیگر اجرای این برنامه‌ها که عمدتاً مغایر با باورها و فضای ارزشی حاکم بر ذهن و روح مردم مسلمان ایران بود، چنان فضای جامعه را ملتهب ساخت که ساواک نیز طی تحلیلی، ادامه‌ی برگزاری چنین برنامه‌هایی را مضر به حال امنیت عمومی و رژیم پهلوی بیان کرد.<sup>(۱)</sup>

یکی از نمایش‌های جشن هنر که در سطح خیابان‌های پرفرت و آمد شیراز و در یکی از روزهای ماه رمضان به اجرا درآمد، «خوک، بچه و آتش» نام داشت که طی اجرای این نمایش بازیگران مرد و زن مجارستانی با خونسردی تمام برهنه شده و در حضور تماشاچیان و رهگذران به معاشقه پرداختند. اجرای چنین برنامه‌ای با هدف ترویج «هنر مدرن غرب» در ایران، از جمله محصولات ذهن فرح پهلوی بود که قصد داشت با چنین اقدامات جسورانه‌ای،

۱. جشن هنر شیراز به روایت اسناد ساواک، انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخ وزارت اطلاعات، ۱۳۸۱، ص ۴۳۰

فضای فرهنگی مطلوب خود را - که بنا به تعبیر مادرش کاملاً فرانسوی بود - در ایران پیاده کند.

اقدامات فرهنگی فرح، صرفاً به برگزاری جشن هنر شیراز محدود نبود و مواردی مانند برگزاری نمایشگاه عکس مدرن با محتوای عکاسی از اسافل اعضای انسان نیز، در کارنامه‌ی فرح جای می‌گیرد. جالب آن که افتتاح چنین نمایشگاه عکسی توسط شخص فرح صورت گرفت! از دیگر اقدامات قابل تأمل فرح، تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود، فرح اداره‌ی کانون را به لیلی امیرارجمند سپرد! همان لیلی امیرارجمندی که به گفته‌ی مادر شاه:

«لیلی امیرارجمند نمونه‌ی یک زن بی‌بندوبار و آزاد از هر نوع قید و بند بود و کاخ را ملک شخصی خودش می‌دانست و گاهی ده - پانزده نفر از کارکنان زن دربار و ندیمه‌ها و خدمه و دوستانش را لخت می‌کرد و در استخر کاخ بدون هیچ‌گونه پوششی با آنان به شنا می‌پرداخت!»<sup>(۱)</sup>

البته یک باریکی از خدمه‌ی جسور کاخ‌های سلطنتی، به خود جرأت داد و به رفتار لیلی امیرارجمند اعتراض کرد، پاسخ لیلی امیرارجمند به روایت مادر شاه، خواندنی است:

۱. ملکه‌ی پهلوی، تاج‌الملوک پهلوی، همان، ص ۴۵۹

یک بار آقای صاحب اختیار، سرپرست خدمه‌ی کاخ‌های سلطنتی به خانم امیرارجمند گفت: خانم این کار خوبیت ندارد که شما و دوستانتان لخت مادرزاد جلوی چشم باغبان‌ها و کارگران داخل استخر می‌روید و شنا می‌کنید، لیلی هم به این پیرمرد گفته بود: بگذار نگاه کنند برای سوی چشمانشان خوب است!»<sup>(۱)</sup>

لیلی امیرارجمند، همکلاسی و دوست صمیمی فرح و رئیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، افکار مخصوصی داشت، از جمله این‌که:

«آدم‌ها اگر در حضور هم معاشقه و مغالزه و زناشویی کنند، لذتش دوصد چندان می‌شود و خودش همیشه مجالس چند نفره راه می‌انداخت و گاهی که مرد کم می‌آوردند، از همین خدمه‌ی دربار صدا می‌کردند و می‌بردند به داخل محفل خودشان!»<sup>(۲)</sup>

انتخاب فردی با این روحیه (که از سوی ساواک به جاسوسی برای بلوک شرق نیز متهم شده و سال‌ها تحت نظر قرار داشت!) جهت پرورش فکری کودکان و نوجوانان ایران، نمایان‌گر روحیات و افق‌های فکری فرح دیباست! و طبیعی است نفوذ تفکرات روشن‌فکرانه‌ی غربی، خصوصاً فرانسوی، در اذهان فرح و لیلی امیرارجمند، منجر به تولید محصولات در کانون شد که نگرش‌های غرب‌گرایانه را با

۱. ملکه پهلوی، تاج‌الملوک پهلوی، همان، ص ۴۵۹

۲. ملکه پهلوی، تاج‌الملوک پهلوی، همان، ص ۴۶۶

تأثیرات منفی اخلاقی و اعتقادی به گوشه، گوشه‌های کشور منتقل می‌کرد!

فرح به قدری به فرهنگ فرانسوی علاقه داشت که برای تربیت رضا پهلوی، یک پرستار فرانسوی به نام «ژوئل فوبه» استخدام کرد.

«مادموازل ژوئل فوبه» که از دوستان فرانسوی فرح در دوران تحصیل در پاریس بود، زنی بود که در زندگی خانوادگی اش، شکست خورده و ضمناً از ایرانی‌ها نفرت عجیبی داشت، فرح مایل نبود که شاه و رضا پهلوی باهم خلوت کنند و اصزار داشت که حتماً در حضور خود او، با هم صحبت کنند، یکی از وظایف و مأموریت های خانم ژوئل فوبه همین بود:

«به محض این‌که شاه به کاخ ولیعهد می‌رفت، خانم ژوئل به سرعت با تلفن به فرح اطلاع می‌داد که شاه پیش رضا می‌آید. فرح هم به سرعت خودش را می‌رساند.»<sup>(۱)</sup>

نباید از یاد برد که فرح بنا به خصلت‌های فردی و از آن‌جا که به نسبت سایر طیف‌های دربار، خاستگاه و طبقه‌ی متفاوتی داشت و از سوی دیگر از طریق دفتر و اطرافیان خود ارتباطات نسبتاً گسترده‌ای با روشنفکران و تحصیل‌کردگان جامعه داشت، نشانه‌های ناراضیتی مردم از رژیم شاه و زمزمه‌های بروز انقلاب و سرنگونی نظام

۱. علی شهبازی، همان، ص ۲۶۰

سلطنتی را زودتر از بقیه درک کرده بود، و این در حالی بود که تملق و چاپلوسی افراطی درباریان نسبت به محمدرضا او را کور کرده بود و شاه تا آخرین ماه‌های سلطنت گمان می‌برد که از حمایت وسیع مردمی بهره‌مند است. اسدالله علم در بخشی از خاطراتش در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۵۳ نمونه‌ای از این پیش‌بینی‌ها را آورده است:

«در ضیافتی که برای دیپلمات‌های خارجی در کاخ نیاوران شرکت کردم. سرمیز، کنار شهبانو روبروی شاه نشستم و اظهار داشتم که دکتر فریدون مهدوی وزیر بازرگانی که از ایتالیا برگشته، آن کشور را غرق در بحران‌های عمیق اقتصادی و سیاسی یافته و همه دعا می‌کردند که خداوند به آن‌ها رهبری همپایه‌ی شاه اعطا کند. شاه اظهار کرد، شاید بتوانم برای مدتی خدماتم را در اختیار آن‌ها بگذارم. در این لحظه شهبانو وارد بحث شد و گفت با همه‌ی پیشرفت‌هایی که کرده‌ایم، مردم، ناراضی‌اند. بالاتر از همه، کمبود مواد غذایی و سوء مدیریت اداری مردم را ناراضی کرده است! و من مجبور بودم نظریه‌ی او را تأیید کنم، اما می‌توانستم ببینم که شاه چقدر ناراحت شده است.»<sup>(۱)</sup>

در موقعیت دیگری نیز، فرح بدون مقدمه از نشانه‌های خستگی مردم از شاه و نظام سلطنتی سخن به میان می‌آورد:

۱. اسدالله علم، همان، ج ۲، ص ۵۹۷.

«دوشنبه ۳۱ خرداد ۱۳۵۴»، در کاخ مرمر رامسر در حالی که منتظر ساعت مقرر برای آوردن میهمانانمان بودیم، ناگهان شهبانو بدون مقدمه اظهار داشت که نگران این است که مردم از او و شاه خسته شده باشند و به نظر نمی‌آید که آن‌ها دیگر اشتیاقی را که قبلاً برای ما داشتند، هنوز هم داشته باشند. شاه هم مانند من خیلی جا خورد، ولی شدیداً با او مخالفت کرد.»<sup>(۱)</sup>

در عین حال، نفوذ و قدرت فرح که از طریق دفتر مخصوص ملکه اعمال و هدایت می‌شد، در اواخر سلطنت شاه به حدی رسیده بود که عملاً به عنوان قدرتی موازی و هم‌عرض شاه درآمده بود.

پرویز راجی آخرین سفیر شاه در لندن در فصل آغازین خاطراتش به شرح دیدارش با امیرعباس هویدا در روز استعفا از نخست‌وزیری پرداخته و از قول هویدا چنین نوشته است:

«چون می‌دانستم که دفتر مخصوص شهبانو تبدیل به نوعی قدرت رقیب برای دولت شده و در عزل و نصب وزرا دخالت می‌کند، به همین جهت هیچ تمایلی به انجام وظیفه در سمت وزیر دربار نداشتم.»<sup>(۲)</sup>

این دقیقاً همان دیدگاهی است که مادرشاه نسبت به نقش فرح در سال‌های پایانی حکومت شاه ارائه می‌کند:

۱. اسدالله علم، همان، ج ۲، ص ۷۹۱

۲. پرویز راجی، همان، ص ۸۹

«بعد از استعفای هویدا و نخست‌وزیری آموزگار، آموزگار هرروز می‌آمد و از وضعیت موجود و مقاومت‌هایی که در برابرش می‌شد گله و شکایت می‌کرد. در این جا محمدرضا بزرگترین اشتباه عمرش را کرد و چون حوصله‌ی رسیدگی به این قبیل گله‌گذاری‌ها را نداشت، به فرح مأموریت داد که به مشکلات آموزگار رسیدگی کند و فرح هم از این موقعیت جدید استفاده کرد و شروع به مداخلات جدی در امور مملکتی نمود و اعوان و انصار خودش را در تصمیم‌گیری‌های عمده وارد کرد و حتی کار به جایی رسید که به واشنگتن رفت و با کارتر مذاکره کرد.»

نقش فرح در دربار پهلوی در عین فعالیت‌های روشن‌فکرانه‌اش، تفاوت چندانی با نقش و عملکرد شاه نداشت. راجی در این باره به صراحت نوشته است:

«من تا به حال براین باور بودم که فروتنی و رفتار انسانی شهبانو به عنوان عامل مناسبی در جهت تعدیل سختگیری‌ها و نظرات خودخواهانه‌ی شاه اعمال اثر می‌کند، ولی در حال حاضر به این نتیجه رسیده‌ام که شهبانو به کلی فاقد بینش سیاسی است و آن‌طور که نشان می‌دهد، عیناً مثل شاه از شنیدن حرف‌های تملق‌آمیز لذت می‌برد و به گونه‌ای غیرطبیعی نیز



پذیرای افراد چاپلوس است.»<sup>(۱)</sup>

روابط شاه و فرح به جایی رسیده بود که به گفته‌ی راجی، از اواسط دی ماه ۱۳۵۶، شایعه‌ای قوی سر زبان‌ها می‌چرخید، مبنی بر این‌که شاه به علت رنجش و بیزارى از شهبانو فرح، تقریباً سه بار در هفته بعد از ظهرها به منزل یکی از پیش‌خدمت‌های صمیمی خود (امیر هوشنگ دولو) سر می‌زند و تریاک می‌کشد.<sup>(۲)</sup>

علم نیز به این سردی روابط اذعان نموده است:

«اول اریب‌هشت ۱۳۵۴، شهبانو، شاه را تا فرودگاه همراهی کرد. کمی از این موضوع تعجب کردم، بعد یادم آمد که بدرقه کردن یا استقبال نکردن از شهبانو در سفرهای خودش توسط شاه منجر به بروز شایعاتی در شهر شده که روابط زن و شوهر خیلی خراب است و این شایعات دو ساعت بعد که قطبی، دایی شهبانو به دیدنم آمد، مسجل‌تر شد. او می‌خواست بداند که آیا داستان‌هایی که شنیده بود صحت دارد یا خیر.»<sup>(۳)</sup>

یکی از نقاطی که می‌تواند اختلافات فرح و محمدرضا را منعکس نماید، روابط و شوخی‌های خانوادگی آن‌هاست.

فریده دیبا، در خاطرات خویش، به شوخی فرح در

۱. پرویز راجی، همان، ص ۹۷

۲. پرویز راجی، همان، ص ۱۱۴

۳. اسدالله علم، همان، ج ۲، ص ۷۷۱

مورد سخنرانی معروفی که شاه در سر قبر کوروش ایراد کرد، اشاره کرده و می‌نویسد:

«شاه در قسمتی از سخنرانی خود در مراسم جشن دوهزار و پانصد سال شاهنشاهی، خطاب به کوروش گفت: کوروش! آسوده بخواب، زیرا که ما بیداریم! این جمله‌ی محمدرضا بارها دستاویز شوخی فرح و خانواده‌ی شاه با محمدرضا بود. مثلاً گاهی رضا (پهلوی) به فرح می‌گفت: مامان! شما برو آسوده بخواب! بابا طبق قولی که به کوروش داده، هم‌چنان بیدار است! یا گاهی فرح به شاه می‌گفت: برو چند دقیقه استراحت کن و بخواب! من از کوروش اجازات را گرفته‌ام!»<sup>(۱)</sup>

به هر حال، اواخر حکومت شاه، سفرهای خارجی فرح به اروپا و آمریکا دیگر نه تنها وجهه‌ای برای رژیم شاه کسب نمی‌کرد، بلکه به دلیل فعالیت و تظاهرات ایرانیان مقیم خارج از کشور علیه رژیم شاه، صرفاً هزینه‌ی استخدام پلیس و مأموران حفاظتی را افزایش می‌داد و مخالفین شاه را بیش از پیش در رسانه‌های جمعی غرب مطرح می‌کرد.

پرویز راجی در بخشی از خاطرات خود، به این نکته اشاره کرده است:

۱. فریده دیبا، همان، ص ۳۲۹

«در خبرها آمده بود که شهبانو فرح به نیویورک رفته تا در میهمانی شام انجمن آسیایی شرکت کند و در جریان این سفر نیز حدود ۴۰۰۰ پلیس، حفاظت از او را بر عهده داشتند تا مبادا از سوی هموطنان بی‌وفا! چشم‌زخمی به شهبانو برسد. گرچه بعداً علی‌رغم این تدابیر، موقعی که شهبانو قصد سخنرانی در ضیافت انجمن آسیایی را داشته، سخت مورد اعتراض دو سه تن از ایرانی‌ها، قرار گرفته است. نتیجه‌ی این مسافرت‌های فرح، تنها ارائه‌ی یک سخنرانی کوتاه در یک سالن مجلل و در حضور عده‌ای معدود است و مطمئناً حتی یک کلمه‌اش هم در هیچ روزنامه‌ای انتشار نخواهد یافت، ولی در مقابل خبر مربوط به تظاهرات عده‌ای در مقابل همان سالن - ماسک به صورت و پلاکارد در دست - همه جا منعکس خواهد شد.»<sup>(۱)</sup>

این مخالفت‌ها موجبات به راه افتادن موج مخالفت‌های جهانی علیه رژیم پهلوی را فراهم آورد تا آن‌جا که موج مخالفت‌های جهانی با مردم سوئیس که کشورشان به پایتخت زمستانی ایران تبدیل شده بود و اعضای خانواده سلطنتی ایران، تمام طول زمستان را در سنت مورس سوئیس می‌گذرانند نیز، دیگر از پهلوی‌ها خوششان نمی‌آمد:

۱. پرویز راجی، همان، ص ۱۴۱

«فرح، پرستاری از لیلا کوچک‌ترین فرزندش را به دختر یک سیاست‌مدار سوئیسی به «نام روزه بون ون» سپرده بود و این سیاست‌مدار به‌خاطر استخدام دخترش در خانواده‌ی پهلوی، مورد تحقیر مطبوعات سوئیس قرار می‌گرفت و مردم او را فردی خودفروخته و هرزه لقب داده بودند تا جایی که یک بار وقتی بون ون داشت در دانشگاه زوریخ راجع به اقتصاد سوئیس سخنرانی می‌کرد، دانشجویان با پرتاب گوجه‌فرنگی به سوی او فریاد زدند: مزدور پهلوی، برو حقوقت را از دربار شاه بگیر!»<sup>(۱)</sup>

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۷ م ایالات متحده‌ی آمریکا، برخلاف انتظار شاه که از فورد، رقیب جیمی کارتر حمایت می‌کرد، کارتر در انتخابات پیروز شد. شعار اصلی کارتر در انتخابات، توجه به حقوق بشر در جهان و نقش ویژه‌ی آمریکا در ترویج و حمایت از حقوق بشر در جهان بود، بلافاصله بعد از اولین ماه‌های زمامداری کارتر در کاخ سفید، دستورالعمل کارتر به رژیم شاه برای تغییر در تاکتیک‌های گذشته و تحول در روش‌های سرکوب مخالفان ارائه شد.

محمدرضا با تمام رؤسای جمهوری آمریکا که به حزب جمهوری‌خواه گرایش داشتند، نظیر ترومن، آیزنهاور،

۱. مینو صمیمی، همان، ص ۱۰۹

نیکسون و فورد روابط صمیمی و نزدیکی داشت، اما هروقت که در آمریکا دموکرات‌ها سرکار می‌آمدند، روابط شاه و آمریکایی‌ها به سردی و تلخی گرایش پیدا می‌کرد و اختلافاتی بین آن‌ها بروز می‌کرد.

می‌توان گفت محمدرضا، دوبار در دوره‌ی سلطنت سی و هفت ساله‌اش، به خاطر اصرار و خواست آمریکایی‌ها، دو نخست‌وزیر را منصوب کرد: یکی انتصاب دکتر علی امینی به نخست‌وزیری به درخواست مستقیم جان اف کندی در سال ۱۳۴۰ ش و بار دوم، نخست‌وزیری جمشید آموزگار به خواست جیمی کارتر.

مسئلاً فرح و اطرافیان او نمی‌توانستند نسبت به تغییر سیاست آمریکا و دولت کارتر به ایران و رژیم شاه، بی‌تفاوت باشند.

اما واکنش فرح به این تغییر سیاست آمریکا در قبال ایران چه بود؟

مینو صمیمی از اعضای دفتر مخصوص فرح، در خاطراتش بر این نکته تصریح کرده است که فرح سعی کرد از فشار کارتر به شاه، به نفع جریان وابسته به خودش استفاده کند، صمیمی در این خصوص نوشته است:

«تأثیر درخواست کارتر برای ایجاد فضای باز سیاسی بر عملکرد دفتر مخصوص فرح، موجب شد که این مسأله یک نوع امتیاز برای دفتر مخصوص و شخص فرح وانمود شود و نظر کارتر در مورد حقوق بشر همان

فعالیت‌های انسان‌دوستانه‌ی شهبانو [را] در ذهن تداعی

کند!»

در سطور آتی خواهیم خواند که وقتی روند سرنگونی رژیم شاه شدت گرفت، فرح به‌طور مستقیم با کارتر تماس‌هایی را برقرار کرد.

به عقیده‌ی مینو صمیمی، دفتر فرح قصد داشت برای بهره‌برداری تبلیغاتی از این مسأله، با ارائه‌ی کارنامه‌ی فعالیت‌های خود در سطح جهان، نظر افکار عمومی را به سود رژیم پهلوی دگرگون سازد. در پی این تصمیم تماس‌های متعددی با سازمان‌های مختلف بین‌المللی برقرار شد. از جمله، با جلب نظر چند دانشگاه معتبر دنیا به اقدامات انسان‌دوستانه‌ی شهبانو، مسأله‌ی ضرورت اهدای دکترای افتخاری از سوی آن‌ها به ملکه برای تحکیم روابط دوستانه بین دو کشور و تقویت صلح جهانی مورد تأکید قرار گرفت.

به گفته‌ی صمیمی، نتیجه‌ی این تحرکات بین‌المللی و رایزنی‌های دیپلماتیک به نفع فرح، اخذ چند دکترای افتخاری از چند دانشگاه نه‌چندان مشهور در رومانی و چک اسلواکی و آمریکا بود.

در چنین شرایطی و در آخرین ماه‌های حیات سیاسی رژیم پهلوی، فرح و اطرافیانش فعال‌ترین طیف موجود در دربار محسوب می‌شدند. به گفته‌ی پرویز راجی، اطرافیان فرح یعنی کسانی چون، رضا قطبی، فریدون جوادی، پروز

نیک‌خواه و لیلی امیرارجمند سعی کردند محمود جعفریان از شخصیت‌های نزدیک به فرح را به نخست‌وزیری برسانند.<sup>(۱)</sup>

در حوادث خونین تبریز و قم (۱۳۵۶) و مراسم چهارم‌های معروف آن سال که حضور گسترده‌ی مردم علیه شاه را رقم زد، شاه چنان تحت‌تاثیر توهم دخالت کمونیست‌ها در این حادثه قرار گرفته بود که در مصاحبه‌ای علنی، اعلام کرد: تظاهرکنندگان ۲۹ بهمن تبریز از اهالی آذربایجان نبوده‌اند، بلکه از آن طرف مرز آمده بودند تا امنیت آذربایجان را به هم بزنند!

جالب آن‌که بر سر همین ادعای عجیب، دعوی نسبتاً تندی بین فرح و محمدرضا درگرفت:

«فرح به محمدرضا گفت که ترکیه با ما پیمان امنیتی دارد و از متحدان ما در پیمان سنتو است، چطور می‌تواند به ایران خرابکار بفرستد؟ یا در مرز ایران با شوروی اگر مگس یا حشره‌ی کوچکی پرواز کند، گرفتار مرزبانان دوکشور می‌شود، چطور ممکن است شوروی ها هزاران نفر را در روز روشن برای خرابکاری از مرز عبور داده و به داخل خاک ایران قاچاق کنند؟!»<sup>(۲)</sup>

بهت و کلافه‌گی شاه از قیام مردم، آن‌چنان بود که بنا به قول آجودان دربار (که محل کارش در کاخ نیاوران بود)

۱. پرویز راجی، همان، ص ۱۷۷

۲. فریده دیبا، همان، ص ۳۸۰

اولین باری که شاه از فراز پشت بام کاخ صدای فریادها و شعارهای تظاهرکنندگان را شنید، از شهبانو پرسید:

«این‌ها همان ملت من هستند که علیه من دست به شورش زده‌اند؟ پس چطور قبلاً فکر می‌کردم که مردم من را دوست دارند؟!»<sup>(۱)</sup>

اما مهم‌ترین و قابل توجه‌ترین حرکتی که فرح و اطرافیانش در آخرین ماه‌های عمر رژیم، به منظور نجات شاه و فرونشاندن انقلاب انجام دادند، تهیه‌ی یک سخنرانی نامتعارف و مجبور کردن شاه به خواندن آن در مقابل تلویزیون بود.

در چهاردهم آبان ۱۳۵۷، شاه با چهره‌ای افسرده و عصبی در تلویزیون ظاهر شد و نطقی که به یاد ماندنی‌ترین جمله‌ی آن «من صدای انقلاب شما را شنیدم» بود، را خطاب به ملت ایران ایراد کرد. در این سخنرانی که متن آن را رضا قطبی، سردایی فرح و رئیس تلویزیون نگاشته بود، شاه با لحنی بی سابقه و با واژگان و ادبیاتی که هیچ‌گاه در سخنرانی‌های رسمی اش - به کار نبرده بود، خطاب به مردم چنین گفت:

«ملت عزیز ایران! در فضای باز سیاسی که از سال گذشته بتدریج در ایران ایجاد شده، شما ملت ایران علیه ظلم و فساد بپاخاستید. انقلاب ملت ایران نمی‌تواند مورد



تأیید من بعنوان پادشاه ایران و بعنوان یک فرد ایرانی  
نباشد!»

شاه در این سخنرانی به مردم اطمینان داد که مفاسد  
گذشته تکرار نشود و در آینده، همه چیز بر طبق قانون  
اساسی و عدالت انجام شود.  
این نخستین باری بود که شاه خودش را «من» و نه «ما»  
خوانده بود!

بعدها وقتی شاه از کشور خارج شد، در مکزیک به  
احمدعلی مسعود انصاری در مورد این نطق گفت:

«آن نطق کذایی را آن‌ها با نیرنگ و تقلب به دست من  
دادند و من بی آن‌که محتوای آن را بدانم، خواندم.»<sup>(۱)</sup>  
هنوز مردم از شوک سخنرانی نامتعارف و عجیب شاه،  
بیرون نیامده بودند که شاه از آخرین برگ برنده‌ی خود-که  
تشکیل دولت نظامی و استفاده از نیروی قهریه‌ی ارتش  
شاهنشاهی که مهم‌ترین پایه‌ی قدرت شاه محسوب  
می‌شد-استفاده کرد و تنها یک روز بعد از آن سخنرانی، در  
۱۵ آبان ۱۳۵۷ ارتشبد غلامرضا ازهاری را به  
نخست‌وزیری منصوب کرد.

ارتشبد ازهاری، سال‌ها در آمریکا به تحصیل علوم  
نظامی پرداخته بود و قبل از انتخاب به نخست‌وزیری،  
رئیس ستاد ارتش بود.

۱. احمدعلی مسعود انصاری، همان، ص ۹۶

فرح که بخوبی می دانست یکی از مهمترین نقاط ضعف رژیم شاه، وابستگی شدید ارتش به شخص شاه است و روی کار آوردن دولت نظامی، علاج حفظ رژیم شاه نیست، معتقد بود:

«در طول سلطنت، مسئولین دولتی و امرای ارتش عادت کرده بودند که شاه به جای آن‌ها فکر کند و تصمیم بگیرد، وقتی شاه در دی ۱۳۵۷ [۱۳]، ایران را ترک کرد در حقیقت مغز آن‌ها از کار افتاد و سلسله اعصابشان بهم ریخت و متلاشی شد.»<sup>(۱)</sup>

شاه برای فرونشاندن انقلاب، ریسک بزرگی کرد، در نیمه‌ی اول سال ۱۳۵۷، محمدرضا مستأصل و آشفته از راهپیمایی‌های پی در پی مردم در شهرهای بزرگ و فراگیر شدن روزافزون امواج انقلاب، برای فرونشاندن اعتراضات مردم، چندتن از بدنام‌ترین کارگزارانش یعنی: «امیر عباس هویدا (نخست‌وزیر سابق)، ارتشبد نعمت‌الله نصیری (رئیس سابق ساواک)، عبدالمجید مجیدی (رئیس سازمان برنامه و بودجه)، نیک‌پی (شهردار تهران) داریوش همایون (وزیر اطلاعات و جهانگردی) را به اتهام فساد مالی، روانه‌ی بازداشتگاه کرد، هرچند احمدعلی مسعود انصاری، دستگیری این افراد را نتیجه‌ی فشارها و درخواست‌های فرح در این مورد دانسته است.<sup>(۲)</sup>

۱. فریده دیبا، همان، ص ۳۰۴

۲. احمدعلی مسعود انصاری، همان، ص ۱۱

آشفتگی اوضاع در دفتر مخصوص فرح نیز دست کمی از آشفتگی سایر ارکان و دستگاه‌های رژیم شاه نداشت و روزی نبود که فرح، خبر مهاجرت دسته جمعی نزدیکان و اعضای دفترش به خارج را نشنود.

مینو صمیمی آخرین روزهای دفتر مخصوص ملکه و افسردگی و ناراحتی فرح از اوضاع را چنین روایت کرده است:

«اواخر آذر ۱۳۵۷ [۱۳] به اتفاق فریده میربابایی و بیژن شه‌رئیس در دفتر بودیم، از شه‌رئیس در مورد وضع و احوال شیراخ (رئیس امور مالی ملکه) که چند روزی می‌شد از او و پرسش در دفتر ملکه خبری نداشتیم، سؤال کردم، شه‌رئیس گفت: مگر نشنیدی که این همکار عزیزمان به اتفاق تمام اعضای خانواده، به آمریکا سفر کرده است؟.. آن روزها کمتر از ۳۵ نفر از اعضای دفتر به سرکار خود حاضر می‌شدند، شه‌بانو خیلی افسرده بود و از بسابت ترک خدمت عجولانه‌ی بسیاری از خدمت‌گزاران وفادار خود در دفتر مخصوص، ابراز ناراحتی می‌کرد.»<sup>(۱)</sup>

در همین مقطع زمانی که فرح و طیف وابسته به او که تا پیش از این سعی می‌کردند شاه را وادار به نخست‌وزیری روشن‌فکرانی مثل جعفریان یا انصاری کنند، وقتی که

۱. مینو صمیمی، همان، ص ۲۴۲

پایه‌های سلطنت و اساس رژیم را در خطر جدی دیدند، همان سناریوی شاه را با کمی تأخیر به کار بستند، یعنی سعی کردند تعارضات ظاهری با مذهب و روحانیت را کاهش دهند. این در حالی بود که شاه از این حربه ناامید شده بود و آخرین برگ برنده‌ی خود، یعنی تشکیل دولت نظامی را به کار بسته بود.

عکس‌العمل مشخصی که فرح در این مقطع زمانی (نیمه‌ی دوم سال ۱۳۵۷) در قبال وجهه‌ی دینی و مذهبی نارضایتی و اعتراض مردم به رژیم نشان داد، انتصاب دکتر سیدحسین نصر در ۸ آذرماه ۱۳۵۷ به عنوان رئیس دفتر مخصوص ملکه بود. دکتر حسین نصر از روشن‌فکرانی بود که برای خود وجهه‌ای مذهبی نیز دست و پا کرده بود، اما فردی کاملاً غیرسیاسی بود که سعی در آشتی و آشنایی دادن برخی سنین اسلامی با فرهنگ غرب داشت.

جالب آن‌که دکتر نصر بندرت در سرکار خود حاضر شد و اکثراً با تلفن با دفتر مخصوص در تماس بود و سرانجام چند هفته بعد از انتصابش به بهانه‌ی شرکت در یک نمایشگاه هنری در ژاپن، از کشور خارج شد و دیگر به ایران بازنگشت.

یکی از قابل توجه‌ترین فعالیت‌های دکتر نصر در مقام ریاست دفتر مخصوص فرح (در همان دوره‌ی کوتاه ریاستش) مذاکره با مسؤلین بی. بی. سی و دولت‌مردان انگلیسی، به منظور تغییر لحن این رادیو در قبال انقلاب و

نارضایتی مردم و همچنین رژیم شاه بود، چراکه رژیم شاه یکی از دلایل خیزش و قیام مردم را تحریک و تبلیغ رادیو بی. بی. سی می دانست.<sup>(۱)</sup>

یکی دیگر از نکات مهم، تماس های مستقیمی است که در این مقطع، فرح با کارتر برقرار ساخت. فرح با استفاده از رابطه‌ی دوستی خود با همسر کارتر و از طریق مؤسسه‌ی «آسپن» سفرهای مکرر و محرمانه‌ای به آمریکا و به قصد دیدار با کارتر انجام داد. البته دلیل این پی‌گیری‌های مداوم و خستگی ناپذیر فرح برای حفظ و نجات رژیم شاه، فقط به خاطر شاه نبود، چون فرح بر طبق قانون اساسی نایب‌السلطنه بود و از طرف دیگر شاه نیز مریض و افسرده بود و رضا پهلوی هم برای تحصیل در آمریکا به سر می‌برد، آخرین ماه‌های سلطنت شاه، بهترین فرصت برای فرح و روشن‌فکران اطرافش بود تا شرایط را به نفع خود رقم بزنند.<sup>(۲)</sup>

شاه که فعالیت‌ها و رایزنی‌های فرح و اطرافیانش، از نظر او پنهان نمانده بود، به فرح بسیار بدبین‌تر شده و نگران این بود که فرح با آمریکایی‌ها تبانی کند، حتی یک بار از فرح سؤال کرده بود: آیا اگر آمریکایی‌ها یا انگلیسی‌ها از او بخواهند که مرا (محمد رضا) ترور کند، این درخواست را

۱. پرویز راجی، همان، ص ۳۴۱

۲. احمدعلی مسعود انصاری، همان، ص ۱۰۱

قبول خواهد کرد یا نه؟! (۱)

### آغازی بر پایان

بعد از این که ارتشبد از هاری، نخست وزیر دولت نظامی، به بهانه‌ی سکتته مغزی، بدون اطلاع شاه، و همراه خانواده‌اش با یک هواپیمای نظامی از فرودگاه دوشان تپه - که در اختیار مستشاران نظامی آمریکا بود - مستقیماً به آمریکا رفت، محمدرضا که آخرین برگ برنده‌ی خود را که همانا استفاده از دولت نظامی و قوه‌ی قهریه بود از دست داد و ناامیدانه به سراغ آخرین گزینه‌ی ممکن رفت و جالب این که این آخرین انتخاب هم با نظر و تأثیر فرح انجام شد. آخرین نخست وزیر شاه که تنها سی و هفت روز در برابر امواج انقلاب دوام آورد، شاهپور بختیار یک روشن فکر لائیک و ملی گرا بود. بختیار سال‌ها در فرانسه تحصیل کرده بود و آن قدر فرانسوی شده بود که حتی در دوران جنگ جهانی دوم، به عضویت هسته‌های مقاومت فرانسوی درآمده و همسری فرانسوی هم اختیار کرده بود. (۲)

دست پنهان فرح در انتخاب آخرین گزینه‌ی شاه هم دیده می شود، شاهپور بختیار، پسر خاله‌ی رضا قطبی بود و

۱. فریده دبیا، همان، ص ۳۸۱

۲. بختیار شاهپور، یکرنگی (خاطرات شاهپور بختیار)، بی تا، بی نا، چاپ خارج از کشور

رضا قطبی پسر دایی فرح! بدین ترتیب آخرین نخست وزیر شاه، از خویشان فرح محسوب می شد و این قرابت و انتساب خانوادگی تنها یک اتفاق نبود!

احمدعلی مسعود انصاری نیز بر این گمانه که انتخاب بختیار نتیجه‌ی رایزنی‌های فرح بود تأکید کرده است.<sup>(۱)</sup>

شاهپور بختیار هم در خاطراتش اشاراتی دارد که این گمانه زنی را بسیار تقویت می کند، وقتی بختیار بعد از سقوط رژیم شاه در قاهره به دیدار فرح می رود، از قول فرح نقل می کند: «اگر شما (بختیار) سه ماه زودتر نخست وزیر شده بودید، الآن همه‌ی ما ایران بودیم.»<sup>(۲)</sup>

اولین شرط بختیار برای نخست وزیری، خروج شاه و فرح از کشور بود تا بتواند این خروج را به عنوان یک امتیاز به انقلابیون عرضه کند، هرچند که شاه نیز دلیلی برای ماندن در کشور نداشت و اگر بختیار نیز از او این درخواست را نمی کرد، باز از ایران خارج می شد.

در آخرین روزهای قبل از خروج شاه و فرح از ایران، تظاهرات کنندگان خشمگین، چند بار به دفتر مخصوص فرح حمله کرده بودند و به همین خاطر، فرح به ساواک دستور داد که کلیه‌ی لوازم و اسناد و اثاثیه‌ی دفترش به موزه‌ی رضا عباسی منتقل شود. هرچند که حجم عظیمی از سکه‌های طلای موجود در دفتر و گاو صندوق‌های آن به

۱. احمدعلی مسعود انصاری، همان، ص ۱۰۲

۲. شاهپور بختیار، همان، ص ۱۹۰

صورتی ناگهانی و قبل از هجوم مردم، ناپدید شد!<sup>(۱)</sup> فرح با دادن یک سکه‌ی طلا، به همه‌ی اعضای دفتر مخصوص با آن‌ها خداخافظی کرد و به آن‌ها اطمینان داد که بزودی به ایران باز می‌گردد.

او که هنوز از نجات رژیم ناامید نشده بود، دو نفر از نزدیک‌ترین اطرافیانش را در تهران باقی‌گذاشت، دلیل این‌که این دو نفر یعنی رضا قطبی و فریدون جوادی در ایران ماندند، نمی‌تواند چندان دور از انتظار باشد، فرح با خود اندیشیده بود اگر دولت بختیار در سرکوب و خاموش کردن انقلاب، موفق شود، باید کسانی را در ایران داشته باشد تا شرایط بازگشت او را به ایران فراهم کنند. البته فرح هم بعدها با ناامیدی از بازگشت به ایران و برای فراری دادن دوست صمیمی‌اش از دست عدالت، سه میلیون دلار به قاچاقچیان پرداخت کرد!<sup>(۲)</sup>

بعد از ظهر ۲۶ آبان ۱۳۵۷، شاه و فرح نیم ساعت در فرودگاه مهرآباد تهران منتظر شدند تا خبر رأی اعتماد مجلس به شاهپور بختیار را شخصاً بشنوند، به محض این‌که بختیار با هلی‌کوپتر به فرودگاه آمد و خبر اخذ رأی اعتماد از مجلس شورای ملی را به شاه داد، شاه و خانواده‌ی سلطنتی، از پایون سلطنتی خارج شده و به سمت هوایما رفتند و شاه طی مصاحبه‌ی کوتاهی، دلیل

۱. مینو صمیمی، همان، ص ۲۴۵

۲. احمدعلی مسمود انصاری، همان، ص ۱۱۵



سفرش را استراحت و رفع خستگی مطرح کرد و گفت  
بزودی به کشور باز خواهد گشت!

شاهپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر شاه، در خاطراتش  
به یاد آورده است که در آخرین لحظات، قبل از پرواز  
هوایم‌ای شاه به سوی اسوان در مصر، فرح که نگران  
چگونگی خروج برخی از دوستان و نزدیکانش بود  
فهرستی از اسامی را در اختیار بختیار قرارداد و از او  
خواست تا در اسرع وقت برای آن‌ها گذرنامه صادر شود تا  
بتوانند هرچه زودتر از ایران خارج شوند!<sup>(۱)</sup>

سپس شاه در حالی که به زحمت می‌توانست جلوی  
گریه‌ی خود را بگیرد به سمت هوایم‌ای رفت و فرح که  
سرحال‌تر و محکم‌تر از شاه به نظر می‌رسید، شوهرش را  
همراهی کرد. ساعتی بعد، انور سادات رئیس‌جمهور  
مصر، منتظر فرود هوایم‌ای سلطنتی ایران در فرودگاه  
اسوان بود. به این ترتیب با پرواز هوایم‌ای مخصوص دربار  
به سوی اسوان، آخرین فصل زندگی مشترک محمدرضا و  
فرح آغاز شد.

شاه و فرح که قصد داشتند از مصر به آمریکا بروند،  
جمعا ۵ روز در اسوان ماندند، بعد از پنج روز که شاه و  
همراهانش آماده می‌شدند با هوایم‌ای اختصاصی‌شان به  
آمریکا بروند، (محمدرضا در آمریکا املاک و خانه‌های

۱. شاهپور بختیار، همان، ص ۱۸۸

متعددی داشت، ضمن این‌که فرزندانش رضا، فرحناز و علیرضا هم برای تحصیلات در آمریکا بسر می‌بردند)، اردشیر زاهدی به شاه اطلاع داد که آمریکا پذیرای شاه نیست و فعلاً بهتر است به مراکش برود. دولت آمریکا و شخص جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا از ترس واکنش انقلابیون و به خطر افتادن منافع و جان اتباع و مستشاران آمریکایی در ایران، ترجیح داده بود که شاه، یعنی متحد اصلی‌اش در خاورمیانه - که قریب سه دهه منافع آمریکا و غرب را حفظ کرده بود - را به آمریکا راه ندهد! شاه و فرح به ناچار در ۳ بهمن ۱۳۵۷، به مراکش رفته و میهمان سلطان حسن دوم (پادشاه وقت مراکش) شدند.

روزها به سرعت می‌گذشت و با بازگشت امام خمینی به ایران، آخرین تلاش‌های بختیار و ژنرال هایزر، یکی پس از دیگری رنگ می‌باخت، سرانجام در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، اعلامیه‌ی بی‌طرفی ارتش که آخرین سنگر مدافعان نظام شاهنشاهی بود، صادر شد و بدین ترتیب عملاً رژیم پهلوی فروپاشید.

فریده دیبا در خاطراتش گفته است که در همه‌ی اتاق‌های محل اقامت شاه، یک رادیوی قوی روی موج ایران تنظیم شده بود و شاه و فرح، شخصاً صدای رادیو تهران را که اعلام کرد «این صدای انقلاب اسلامی مردم ایران است»، را شنیدند (شهید فضل‌الله محلاتی،

گوینده‌ی این صدای به یادماندنی و تاریخی در رادیو بود) شاه و خانواده‌اش یک عذاب دیگر هم در مراکش داشتند و آن چیزی جز پخش بانگ الله اکبر از بلندگوهای مساجد رباط، پایتخت مراکش، نبود:

«موقع نماز که صدای الله اکبر از بلندگوهای مساجد بلند می‌شد، محمدرضا و همه‌ی ما به وحشت می‌افتادیم، زیرا در تهران آشوب زده ماه‌ها، بانگ الله اکبر را که انقلابیون سر می‌دادند، شنیده و لرزیده بودیم.»<sup>(۱)</sup>

هنوز شوک فروپاشی کامل رژیم برای شاه و فرح تمام نشده بود که اخبار اعدام سران رژیم به کاخ بهشت بزرگ جایی که محمدرضا در آن اقامت داشت، رسید و به گفته‌ی مادر فرح، شاه از شنیدن این اخبار دچار تیک عصبی شده بود. اقامت شاه در مراکش تا سیزدهم فروردین ۱۳۵۸ طول نکشید و شاه مراکش که از حساسیت گروه‌های اسلام‌گرا نسبت به حضور شاه در کشورش می‌ترسید، عذر شاه را خواست. شاه باز هم مایل بود به آمریکا برود، اما دولت کارتر که علاقه‌مند بود روابط شکننده و کج‌دار و مریزاش با دولت موقت مهندس بازرگان (که گرایش‌های روشنی به غرب و لیبرالیسم داشت) را حفظ کند، به این درخواست شاه، وقعی ننهاد. شاه و فرح ناچار به ویلای «جیمز کراسبی» در باهاما پرواز

۱. فریده دیبا، همان، ص ۴۳۱

کردند، در باهاما، چهار فرزند شاه نیز به آنها پیوستند، هزینه‌ی هر شب اقامت در ویلای کراسبی، به گفته‌ی مادر فرح، ۱۲ هزار دلار بود که بعد از مدت کوتاهی به دلیل تهدیداتی که در خصوص دستگیری یا ترور شاه مطرح شده بود، هزینه‌ی هنگفت استخدام محافظان شخصی نیز به آن اضافه شد:

«موضوع استخدام محافظان امنیتی نیز برای شاه وفرح مشکلاتی ایجاد کرد تا آنجا که دعوای سختی بین شاه و فرح بر سر رابرت آرماتو - یکی از مأموران‌ی که برای حفاظت از شاه استخدام شده بود - درگرفت.»

اردشیر زاهدی، جریان این دعوا را چنین روایت کرده

است:

«رابرت آرماتو که جوان خوش قیافه و بلند بالایی بود شب‌ها، شهبانو را به خارج از اقامتگاه می‌برد تا ایشان را به نمایش‌های شبانه‌ی گوناگون ببرد و از اندوه و افسردگی نجات دهد. متأسفانه شاه که بیمار بود این محبت و لطف آرماتو را طور دیگری تفسیر می‌کرد و شاه به‌خاطر این توجه زیاد شهبانو به آرماتو دعوای سختی با او کرد.»<sup>(۱)</sup>

در همان زمان در ایران، آیت‌الله خلیفائی رئیس دادگاه‌های انقلاب، حکم اعدام غیابی شاه و فرح و اشرف

را صادر کرد، ولی همزمان اعلام کرد اگر فرح، شاه را بکشد از مجازات معاف خواهد بود! و این شکنجه‌ی روحی، محمدرضا را که علاوه بر غم از دست دادن قدرت، با سرطان پیشرفته‌ای نیز دست و پنجه نرم می‌کرد، افزایش داد. شاه از همان دوره‌ی سلطنتش هم به فرح و اطرافیانش بدبین بود و با این حکم غیابی، بدبینی‌اش به فرح به اوج رسید!

اما تبعید و دوری از ایران باعث نشده بود که فرح حتی در باهاما هم برنامه‌ی منظم ورزش‌های آبی به همراه لیلی امیرارجمند و سزگرمی‌های مورد علاقه‌اش و از جمله جوک شنیدن را ترک کند.

شهبازی، محافظ مخصوص شاه که تا لحظه‌ی مرگ شاه، همراه خانواده‌ی شاه بود، نوشته است:

«در باهاما، ملکه به همراه لیلی امیرارجمند هرروز با وضعیت وقیحی به کنار ساحل می‌رفتند و یک شخص دیگر هم به اسم آلن که احتمالاً مأمور سیا بود، با آن‌ها قاطی می‌شد و خلاصه وضعیت به قدری مفتضح شده بود که یک روز شه‌ریار شفیق (پسر اشرف) با دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد و به زبان فرانسه به فرح گفت: علیاحضرت! در ایران انقلاب شده، مرتب دارند افسران ارتش و هیأت دولت و سران سیاسی را اعدام می‌کنند و شما باید حفظ ظاهر بفرمایید. این چه وضعی است و این مردک کیست که دارد این جوک‌های

کثیف را می‌گوید و شما هم می‌خندید؟ عین جمله ای که فرح در پاسخ گفت این بود: انقلاب که باید می‌شد. آن‌هایی هم که اعدام می‌شوند حقشان است که بمیرند. به تو هم مربوط نیست که من چه کار می‌کنم. از حد خودتان تجاوز نکنید. من خودم بهتر می‌دانم که چه کار می‌کنم.»<sup>(۱)</sup>

البته ریشه‌ی این بی‌قیدی فرح در امور اخلاقی به شخص محمدرضا نیز باز می‌گشت. احمدعلی مسعود انصاری در این باره در خاطراتش می‌نویسد:

«من بارها وجود روابط میان فرح و مردان بیگانه را به شاه گوشزد کرده بودم، اما در کمال تعجب مشاهده کردم که ایشان جواب دادند که شهبانو اختیار پایین تنه‌ی خود را دارند و به کسی مربوط نیست.»<sup>(۲)</sup>

بیماری شاه هر روز شدت بیشتری می‌گرفت، یک غده‌ی بزرگ در گردن او به وجود آمده بود که نشان می‌داد، سرطان غدد لنفاوی در بدن شاه به مراحل پیشرفته و پایانی خود نزدیک شده است.

بدگمانی شاه به مقامات باهامایی باعث شد که شاه قصد سفر به مکزیک را کند. شاه مترصد این بود که در کشورهای نزدیک به آمریکا اقامت کند تا در اولین فرصت و موافقتی که از سوی دولت آمریکا به دست آورد، به آن

۱. علی شهبازی، همان، ص ۲۷۶

۲. احمدعلی مسعود انصاری، همان ص ۱۶۶

کشور برود.

پزشکانی که بیماری شاه را تحت نظر داشتند، اظهار داشتند که شاه باید در اسرع وقت تحت عمل جراحی قرار بگیرد.

با این اوصاف، شاه بیشتر از چند هفته در مکزیک دوام نیاورد و مرتب با هنری کیسینجر و اردشیر زاهدی در آمریکا در تماس بود تا موافقت دولت آمریکا را برای سفر به آمریکا کسب کند، بالاخره کارتر راضی شد تا صرفاً تحت عنوان تحقیق‌آمیز ملاحظات انسانی، شاه را در آمریکا بپذیرد.

شاه و فرح و همراهانشان در فرودگاه دورافتاده‌ی فورت لادردیل در آمریکا فرود آمدند، اما هیچ کس انتظار آن‌ها را نمی‌کشید مگر کارشناس اداره‌ی بازرسی مواد کشاورزی آمریکا که با بازرسی دقیق وسایل و اثاثیه خانوادگی سلطنتی می‌خواست مطمئن شود که آن‌ها برخلاف قوانین قرنطینه، از مکزیک با خود گل و گیاه یا تخم سبزیجات و میوه به آمریکا وارد نکرده‌اند!

مادر فرح به یاد می‌آورد که شاه از این بی‌اعتنایی آمریکایی‌ها بسیار عصبانی شد و گفته بود: ببینید روزگار با ما چه کرد! در همین خاک آمریکا ترومن و جان اف کندی و کارتر به استقبال من می‌آمدند و فرش قرمز جلوی پایم پهن می‌کردند!

اردشیر زاهدی نیز به یاد می‌آورد که در همین ایام، فرح

در مورد شاه می‌گفت: محمدرضا توان عقلی و فکری خود را از دست داده است.<sup>(۱)</sup>

با وجود این‌که شاه با نام مستعار دیوید نیوسام در بیمارستان مموریال نیویورک بستری شده بود، اما خیلی زود این مسأله فاش شد و اعتراض دولت و مقامات ایرانی را برانگیخت.

مادر فرح به یاد آورده است که فردای روز بعد از عمل جراحی شاه، وقتی که جمعیت زیادی از دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا در مقابل بیمارستان مموریال تظاهرات می‌کردند و شعار مرگ بر شاه سر می‌دادند، فرح با لبخند به مادرش گفته بود: این‌ها نمی‌دانند که دیگر نیازی به مرگ بر شاه گفتن ندارند و شاه دارد می‌میرد!<sup>(۲)</sup>

اما اختلافات و درگیری‌های فرح و اشرف حتی در آخرین ماه‌های زندگی شاه نیز تمامی نداشت، فرح که روحیه‌اش به خاطر ماندن در بیمارستان بشدت ضعیف شده بود، از اشرف که خانه‌اش در نیویورک بود، خواست تا او را موقتاً در خانه‌اش بپذیرد، اما اشرف که فرح و اطرافیان او را عامل سقوط شاه می‌دانست با خشونت، این خواسته‌ی فرح را رد کرد و به همسر برادرش گفت: بهتر است به جهنم بروی!

درست در همین دوران بود که واقعه‌ی تسخیر سفارت

۱. اردشیر زاهدی، همان، ص ۳۶۰

۲. فریده دیا، همان، ۲۵۱



آمریکا از سوی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام گروگان‌گیری ۶۶ دیپلمات آمریکایی، در سیزدهم آبان ۱۳۵۸ به وقوع پیوست و نخستین درخواست دانشجویان تحویل شاه مخلوع به ایران برای محاکمه بود. این حادثه باعث شد که امید اطرافیان شاه برای معارضه‌ی نظامی آمریکا با جمهوری اسلامی و حتی بازگشت سلطنت به ایران برانگیخته شود، تا آن‌جا که فرح امیدوار بود که آمریکا به ایران لشکرکشی کند.<sup>(۱)</sup>

در نهایت، شاه و فرح مجبور شدند بخاطر فشارهای ناشی از حادثه گروگان‌گیری و درخواست دولت کارتر برای خروج از آمریکا، آمریکا را ترک کنند، اما هیچ کشوری حاضر به پذیرفتن شاه نبود، شاه و فرح مجبور شدند به جزیره‌ی کونتادورا در پاناما بروند.

در پاناما، تورخوس رئیس گارد ملی پاناما، که با فشار آمریکا مجبور به پذیرش شاه شده بود، با فرح روابطی خصوصی داشت و مرتب به بهانه‌ی دیدن شاه به جزیره‌ی کونتادورا می‌آمد و با فرح تنیس بازی می‌کرد.<sup>(۲)</sup>

شاه که اعتمادی به تورخوس نداشت، از سفیر اسرائیل در پاناما که مرتباً به دیدارش می‌آمد، خواست که یک محافظ مطمئن از موساد در اختیار او قرار دهد. در کمتر از ۱۲ ساعت یک افسر اسرائیلی به نام مایک هراری

۱. فریده دیبا، همان، ص ۴۶۱

۲. فریده دیبا، همان، ص ۴۶۱

که یک یهودی انگلیسی‌الاصل بود، در ویلای شاه حاضر شد و تا روز مرگ شاه، همراه او بود، اما در دسرهای شاه در پاناما منحصر به دست و پنجه نرم کردن با سرطان نبود: یک روز ژنرال نوریه‌گا (معاون توریخوس) به اصرار از فرح خواست که همراه او به مناطق دیگر جزیره بروند تا نوریه‌گا مناطق دیدنی جزیره را به او نشان دهد! فرح که می‌دانست غرض اصلی نوریه‌گا از این دعوت چیست، این درخواست را رد کرد، اما نوریه‌گا که از رد درخواستش توسط فرح، عصبانی شده بود، خطاب به فرح، شروع به فحاشی کرد. افسر اسرائیلی که شاهد این ماجرا بود به سمت نوریه‌گا آمد و از او خواست که فرح را راحت بگذارد. شاه بعداً به توریخوس شکایت کرد که نوریه‌گا چه درخواست بی‌شرمانه‌ای از فرح داشت، اما پاسخ توریخوس این بود: من نمی‌توانم نوریه‌گا را ملامت کنم، زیرا او درخواست مؤدبانه‌ای از خانم شما کرده بود!<sup>(۱)</sup>

در آن روزها شایعاتی بر سر زبان‌ها افتاد که بر اساس آن میان مقامات جمهوری اسلامی و مقامات پاناما برای استرداد شاه به ایران مذاکراتی صورت گرفته‌است. شاه پس از شنیدن این شایعات، هراسان با هنری کیسینجر تماس گرفت و از قصد مقامات پاناما برای دستگیری و تحویلش به ایران خبر داد و چون استرداد شاه به ایران،

باعث آزادی گروگان‌های آمریکایی می‌شد و این به نفع دموکرات‌ها بود، کیسینجر که از رونالد ریگان جمهوری‌خواه، حمایت می‌کرد، به شاه اطمینان داد که مانع دستگیری‌اش توسط پاناما خواهد شد. بدین ترتیب تنها جایی که شاه می‌توانست به آنجا برود و آخرین روزهای زندگی‌اش را سپری کند، باز همان اولین تبعیدگاه شاه، یعنی مصر بود.

شاه و فرح در فرودگاه قاهره، مورد استقبال انور سادات قرار گرفتند و شاه بلافاصله در بیمارستان «معادی» قاهره بستری گردید. جالب آن‌که بنا به خاطرات مسعود انصاری (پسرخاله فرح) در همان ایامی که شاه در بیمارستان معادی بستری و در حال مرگ بود، فریدون جوادی و فرح، شب‌ها در اتاق انتظار خصوصی بیمارستان با هم به سر می‌بردند.<sup>(۱)</sup> در آخرین ماه‌های عمر شاه، بین پزشکان معالج او، اختلاف نظر به وجود آمده بود و حاصل این اختلاف نظر برای شاه، چهار عمل جراحی سنگین و عذاب‌آور و البته پرهزینه بود. در مصر از ۱۱ فروردین تا ۵ مرداد ۱۳۵۹، جمعاً ۴ عمل جراحی بر روی شاه انجام شد، اما همه چیز برای شاه به پایان رسیده بود. ۹ صبح پنجم مرداد ۱۳۵۹، بالاخره شاه در بیمارستان المعادی قاهره در چنگال مرگ، تسلیم شد.

۱. احمدعلی مسعود انصاری، همان، ص ۱۶۶

### زندگی فرح بعد از شاه

در تشییع جنازه‌ی شاه، هیچ یک از دوستان صمیمی دوران سلطنتش نظیر ملک حسین پادشاه اردن یا ملک حسن پادشاه مراکش و مقامات اروپایی، شرکت نکردند، به جز ریچارد نیکسون رئیس جمهور سابق آمریکا و انور سادات (رئیس جمهور وقت مصر).

جنازه‌ی شاه با تشریفات نظامی که سادات فراهم کرد بود، روی یک عراده‌ی توپ، از بیمارستان المعادی که در آن فوت کرده بود تا مسجدالرفاعی، تشییع و در همان مسجد به خاک سپرده شد.

پس از مرگ محمدرضا، تا نزدیک یکسال، فرح و مادرش و فرزندان شاه در کاخ قبه و نزد سادات ماندند. در حالی که حدود دو سال از سقوط رژیم پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی می‌گذشت و فرح به استناد متمم قانون اساسی شاهنشاهی، چون هنوز رضا پهلوی به ۲۱ سالگی نرسیده بود، خود را نایب‌السلطنه می‌دانست! چند ماه بعد، رضا پهلوی که به ۲۱ سالگی رسیده بود، خود را شاه ایران خواند و بدین صورت دوران نایب‌السلطنه بودن فرح دنیا، بیش از چند ماه، دوام نیاورد. در همین فاصله تجاوز سراسری رژیم بعث عراق به جمهوری اسلامی شروع شد و فرح در اولین هفته‌های آغاز جنگ عراق علیه ایران، با صدور بیانیه‌ای که با عنوان نایب‌السلطنه امضا شده بود، از نیروهای مسلح ایران خواست که با یورش نظامی صدام

حسین مقابله کنند!

یکی از مسائلی که فرح از ابتدای سقوط سلطنت با آن دست به گریبان بوده است، اتهاماتی است که بسیاری از وابستگان رژیم شاه در خاطراتشان به فرح و اطرافیانش وارد کرده و فرح را از مقصرین اصلی سقوط سلطنت در ایران معرفی می‌کنند. از جمله افرادی که با صراحت به فرح تاخته‌اند می‌توان به اشرف پهلوی و تاج‌الملوک اشاره کرد. این درگیری‌ها به جایی رسیده بود که رضا پهلوی از مادر بزرگش (تاج‌الملوک) خواسته بود در مورد فرح چیزی نگوید!

چند ماه بعد از مرگ شاه، تاج‌الملوک مادر محمدرضا نیز در نیویورک درگذشت، اما بعد از فوت تاج‌الملوک، هیچ یک از اعضای خانواده پهلوی حاضر نشدند که مخارج کفن و دفن او را بپردازند، تا این‌که فرح به این منظور ۵ هزار دلار برای غلامرضا پهلوی - برادر ناتنی شاه - فرستاد، ولی غلامرضا که آلوده به مواد مخدر بود این پول را خرج خود کرد و سرانجام جنازه‌ی همسر قدرتمند رضاشاه و مادر محمدرضا با کمک شهرداری نیویورک و در ضمن خاک سپاری افراد معتاد و بی‌خانمان و ولگرد و با جنازه‌های بی‌هویتی که هر روز در گوشه و کنار نیویورک کشف می‌شوند بدون هیچ‌گونه مراسمی و در یک گور دسته جمعی، به خاک سپرده شد!

در سال ۱۳۶۰ فرح به همراه فرزندانش (به غیر از رضا

پهلوی) به آمریکا رفت، ولی بلافاصله بعد از این که وضعیت تحصیل و اقامت فرزندانش را سر و سامان داد، خود دوباره به پاریس - شهر رویایی اش - بازگشت. در پاریس، فرح تشکیلاتی شبیه دفتر مخصوص ملکه، ایجاد کرد که هم اکنون مسئولیت دفتر فرح در اروپا بر عهده فریدون جوادی است.

از سه ضلع اصلی اطرافیان فرح در دوران سلطنت شاه، یعنی «فریدون جوادی، رضا قطبی و هوشنگ نهاوندی»، هوشنگ نهاوندی، رئیس دفتر سابق فرح، علناً به گروه‌های هم جنس‌گرا پیوست و عکس‌های او در لباس و آرایش زنانه در مطبوعات فرانسوی منتشر شد. نهاوندی ظاهراً دیگر علاقه‌ای به فعالیت‌های سیاسی از خود نشان نمی‌دهد! رضا قطبی، پسر دایی فرح هم به کارهای تجاری و سرمایه‌گذاری روی آورده و تنها این فریدون جوادی است که در کنار فرح باقی مانده است.

اختلافات مالی بین ورثه‌ی محمدرضا، یکی دیگر از اموری است که فرح تا امروز بدان مشغول بوده است. از جمله اختلاف و درگیری‌های فرح با اردشیر زاهدی و رجوع این اختلاف به دادگاه‌های آمریکا، بر سر اتومبیل‌های ضدگلوله مرسدس بنز و لیموزین‌های سفارتخانه‌های مختلف ایران در اروپا بود که اردشیر زاهدی ادعا کرده بود آن‌ها را به جای طلب هفتصد هزار دلاری اش از شاه، فروخته است!

براساس وصیت‌نامه‌ی محمدرضا، فرح ۱۵ درصد، رضا پهلوی ۲۰ درصد، علیرضا ۲۰ درصد، فرحناز ۱۴ درصد، لیلا ۱۴ درصد، شهناز ۱۵ درصد و مهناز (نوه‌ی محمدرضا) ۲ درصد از کل دارایی‌ها و ثروت شاه را به ارث بردند.<sup>(۱)</sup>

به گفته‌ی فریده دیبا، فرح، سهم‌اش از اموال و دارایی شاه را در بنیاد مالی راکفلر که از بزرگترین کارتل‌های اقتصادی ایالات متحده آمریکا است، سرمایه‌گذاری کرده‌است.

دور جدید فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی فرح بعد از مرگ شاه، متوجه براندازی نظام جمهوری اسلامی بوده‌است. از جمله اصلی‌ترین این فعالیت‌ها می‌توان به حمایت مالی فرح از راه اندازی رسانه‌ها و نشریات و گروه‌های سلطنت‌طلب اشاره کرد که البته نحوه‌ی هزینه‌کردن این سرمایه‌ها نیز، قابل توجه است.

مادر فرح به گوشه‌ای از این حمایت‌ها و فرجام آن‌ها اشاره کرده است:

«مثلاً ارتشبد بهرام آریانا می‌گفت پنجاه هزار نفر جنگجوی زنده در مرز ایران و ترکیه سازماندهی کرده و حالا برای خرید تسلیحات نظامی پول می‌خواهد و بدین ترتیب چند میلیون دلار ما را تیغ زد، بعداً فهمیدیم



۱. فریده دیبا، همان، ص ۵۲

که همه‌ی پول‌ها را صرف قمار در کازینوهای لندن و

معشوقه‌ی جوان خود کرده است.»

فرح همچنین پنج تا هشت میلیون دلار به منوچهر گنجی (وزیر سابق آموزش و پرورش) پرداخت کرد تا تشکیلات ضد جمهوری اسلامی به راه بیندازد. در عین حال، فرح نیاز مالی کیهان سلطنت طلب (چاپ لندن) را با پرداخت میلیون‌ها دلار به مصباح‌زاده و علیرضا نوری‌زاده نیز تأمین می‌کرد.

فعالیت‌های فرح در سال‌های اخیر و بعد از ناامیدی از براندازی جمهوری اسلامی را می‌توان در ارسال پیام‌های سالیانه نوروزی که در آن مردم ایران را به براندازی جمهوری اسلامی دعوت می‌کند و گه‌گاه، ارسال پیام تسلیت به مناسبت درگذشت یکی از وابستگان خاندان پهلوی، خلاصه کرد.

در سال ۱۳۷۶، فریده دیبا، مادر فرح در پاریس درگذشت و در بهار ۱۳۷۹، لیلا کوچکترین فرزند شاه و فرح، با خوردن تعداد زیادی قرص خواب آور، خودکشی کرد که اثر فوق‌العاده نامطلوبی بر وجهه‌ی خاندان پهلوی و شخص فرح وارد آورد.

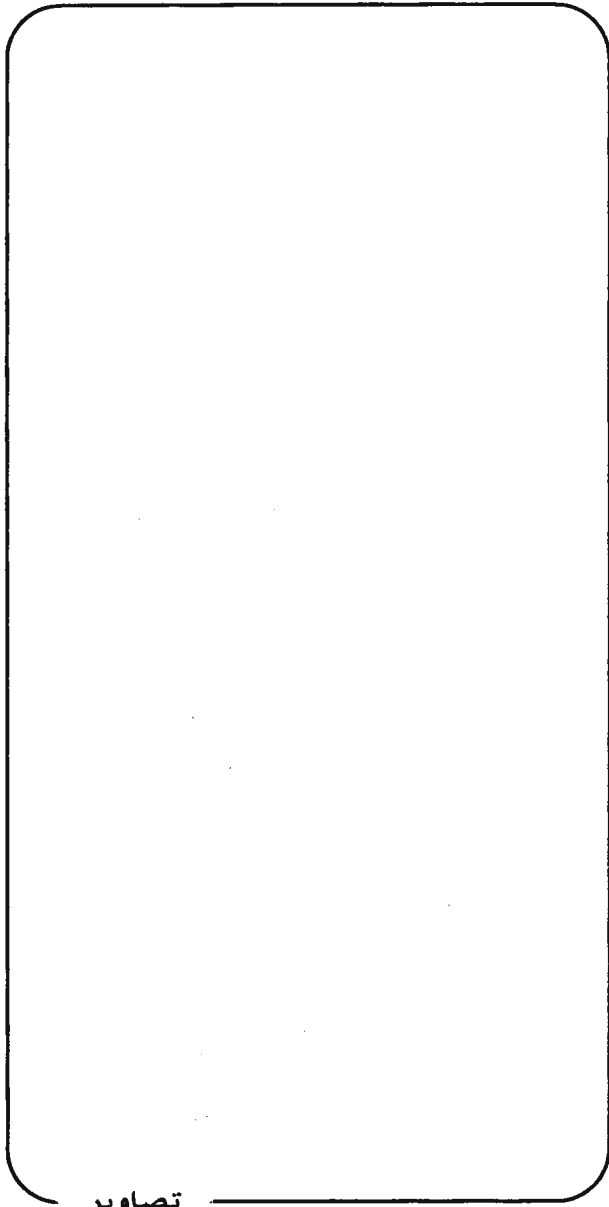
واقعه‌ای که بعد از مدت‌ها نام فرح را در داخل کشور، بر سر زبان‌ها انداخت، چاپ پیام تبریک فرح به مناسبت سال نو (۱۳۷۷) در روزنامه‌ی زن بود.

جدیدترین اظهار نظر فرح در خصوص مسائل ایران،



واکنش فرح به خبر اعطای جایزه صلح نوبل به شیرین عبادی است. فرح در گفتگویی با کانال سوم تلویزیون فرانسه در مارس ۲۰۰۳ میلادی، در این خصوص گفت:

«اعطای جایزه نوبل صلح به خانم شیرین عبادی، برای من شادی بزرگی به همراه داشت، من از این بابت احساس غرور می‌کنم. از روزی که این خبر را شنیدم، وقتی در خیابان راه می‌روم، احساس سرفرازی می‌کنم، من برای خانم عبادی آرزوی موفقیت بیشتری می‌کنم و از خلال مبارزه‌ی او، مبارزه در راه آزادی و سرفرازی زن ایرانی را می‌بینم، موفقیت خانم شیرین عبادی، بزرگترین هدیه‌ای بود که به مناسبت سالروز تولدم به من داده شد!»



تصاویر





■ عروسی فرح و محمد رضا شاه



■ فرح در اوایل ورود به دربار پهلوی



■ فرح پس از تولد رضا پهلوی



■ فرح و محمد رضا در یک مراسم سلام رسمی



■ فرح در حین تفریح در کوهپایه‌های البرز





■ فرح در حین اسکی در سن موریتس (سوئیس)



■ فرح و بازدید از مراسم جشن هنر شیراز  
به همراهی اسدالله علم و هویدا



■ شاه و فرح در حین پذیرایی از هوا کوفنگ از رهبران  
جمهوری خلق چین



■ شاه و فرح در حین استقبال جیمی کارتر (رئیس جمهور وقت آمریکا) و همسرش (روزالین) در آخرین دیدار کارتر از تهران ۱۳۵۶



■ تصویرشاه و فرح در روزهای آخر منتشر شده  
بر روی جلد مجله (پاری ماچ)



■ فرح دیبا و فرزندانش به هنگام تشییع جنازه محمد رضا پهلوی در مصر به ترتیب از راست به چپ (ردیف اول): نفر دوم علیرضا پهلوی، نفر سوم رضا پهلوی، نفر وسط با لباس نظامی اتور السادات رئیس جمهور معدوم مصر، نفر پنجم فرح دیبا، نفر ششم فرحناز پهلوی، دختر بچه‌ای که با لباس سفید جلوی فرح ایستاده لیلا پهلوی است.



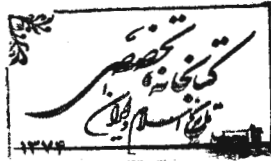
■ فریده دیبا (مادر فرح پهلوی)

## فهرست منابع

۱. ارنست پرون، محمد پورکیان، بی تا، بی نا
۲. بختیار، شاهپور، یک رنگی، چاپ خارج از کشور
۳. پهلوی، اشرف، چهره‌هایی در یک آینه، ترجمه‌ی هرمز عبداللهی، انتشارات فرزانه
۴. پهلوی، محمدرضا، پاسخ به تاریخ، انتشارات عارف
۵. جشن هنر به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران
۶. دیبا، فرح، دخترم فرح، ویراستار: الهه رئیس فیروز، نشر به‌آفرین
۷. راجی، پرویز، خدمت‌گزار تخت طاووس، ترجمه‌ی ح. ا. مهران، انتشارات اطلاعات
۸. زاهدی، اردشیر، ۲۵ سال کنار پادشاه، انتشارات عطایی
۹. شهبازی، علی، محافظ شاه، انتشارات اهل قلم
۱۰. صمیمی، مینو، پشت پرده تخت طاووس، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات



۱۱. علم، اسدالله، گفتگوهای من با شاه، خاطرات  
محرمانه‌ی اسدالله علم، انتشارات سرا
۱۲. فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی،  
انتشارات اطلاعات
۱۳. مسعود انصاری، احمدعلی، من و خاندان پهلوی، تنظیم  
محمد برقی و حسین سرافراز، نشر مهر
۱۴. مصاحبه با شاه، مارگارت لاینگ، انتشارات البرز
۱۵. ملکه‌ی پهلوی، خاطرات تاج الملوک پهلوی، همسر  
رضاشاه، نشر به‌آفرین



### فهرست منشورات

ردیف	عنوان	قیمت
	دانشتنبیهای انقلاب اسلامی برای جوانان	
۱	ستاره صبح انقلاب	۲۲۰ تومان
۲	صورتک	۲۵۰
۳	ساواک	۳۰۰
۴	سند بردگی	۳۰۰
۵	مثنوی بی‌تابی	۳۰۰
۶	قلب روشن دانا	۳۰۰
۷	کشف حجاب	۳۰۰
۸	در گوادلوپ چه گذشت	۳۰۰
۹	تبریز در خون	۳۰۰
۱۰	دولت صالحان	۳۰۰
۱۱	آن سوی آفتاب	۳۰۰
۱۲	یاس در قفس	۳۰۰
۱۳	رهبر الهی	۵۰۰
۱۴	سوخته عشق	۳۰۰
۱۵	مبارز نستوه	۳۰۰
۱۶	پلنگ سیاه	۳۰۰
۱۷	گلبنگ سربلندی	۳۰۰
۱۸	چکمه‌ی سیا	۴۵۰
۱۹	آذرخشی بر تاریکی	۴۰۰
۲۰	شیفته‌ی خدمت	۴۵۰
۲۱	حدیث عاشقی	۴۵۰
۲۲	پیام‌آور امید	۴۰۰
۲۳	سیری در اندیشه‌های شهید مطهری	۴۰۰
۲۴	تا آسمان	۴۵۰
۲۵	روزهای سیاه، روزهای سپید	۷۰۰
۲۶	یک فتوا یک اراده	۴۰۰
۲۷	یک روز تأخیر	۴۰۰
۲۸	دو هفته تا مهر	۳۰۰
۲۹	از کویر تا بهشت	۶۰۰
۳۰	بن‌بست غرور	۶۰۰
۳۱	رؤیاهای بر باد رفته	۶۰۰

۶۰۰ تومان	مثل باران	۳۲
۴۵۰	خمینی آذربایجان	۳۳
۵۰۰	از محراب تا معراج	۳۴
۴۵۰	برق غیرت	۳۵
۳۰۰	مسافر ملکوت	۳۶
۸۰۰	پا به پای ستاره	۳۷
۶۰۰	دربار به روایت دربار (فساد اخلاقی)	۳۸
۶۰۰	سیری در اندیشه‌های شریعتی	۳۹
۷۰۰	دربار به روایت دربار (فساد سیاسی)	۴۰
۴۰۰	ستاره‌ای بر دار	۴۱
۶۰۰	کودتای شب	۴۲
۷۰۰	سال‌های خاکستری	۴۳
۵۰۰	همپای ذوالفقار	۴۴
۹۰۰	دربار به روایت دربار (فساد مالی - اقتصادی)	۴۵
۷۰۰	شاهد عتیق	۴۶

و بیش از دویست عنوان اثر دیگر با موضوعات متنوع:  
 انقلاب اسلامی، تاریخ معاصر، مباحث سیاسی، اسناد مدون انقلاب  
 اسلامی، معرفی شخصیت‌ها، خاطرات، دفاع مقدس و...

دفتر فروش تلفن / فکس ۲۲۱۱۱۷۴ (پیام‌گیر شبانه‌روزی)

شماره حساب: جاری ۳۰۵۹۰۲۲۶ نزد بانک

رفاه کارگران شعبه تجریش

به نام انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

در دست انتشار:

«حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران  
(سومکا)»

تألیف: غلامرضا عزیزی

۷۳۰ صفحه، وزیری

این اثر به معرفی نحوه‌ی تشکیل، ساختار و عملکرد حزب سومکا پرداخته است. زندگی نامه داود منشی زاده به عنوان رهبر حزب، تاریخچه تشکیل حزب، مبانی فکری آن، ساختار و تشکیلات حزب و عملکرد حزب از جمله مباحث مطرح در این اثر می‌باشد.

در دست انتشار:

«سفر به کشورهای مختلف جهان در ارتباط با انقلاب

اسلامی (۱۳۵۲-۱۳۷۰)»

«جلد اول»

تألیف: محمدباقر انصاری محلاتی

۷۱۵ صفحه، وزیری

آوازه‌ی انقلاب اسلامی ایران در بدو پیروزی و ماهیت اسلامی و استکبار ستیزی «این انقلاب» اذهان دنیای اسلام و مستضعفان جهان را به خود جلب کرد. وحشت ابرقدرت‌ها و در رأس آن، آمریکای جهانخوار از این امر، دنیای استکبار را واداشت تا تبلیغات مسموم خود را در سطح گسترده‌ای به راه بیندازد.

در این چالش نابرابر، ضرورت تبلیغ و ارشاد و ابلاغ پیام انقلاب و مسلمانان ایران به مردم جهان به شدت احساس می‌شد.

محمد باقر انصاری محلاتی از روحانیون آگاه - که از قبل از انقلاب تلاش‌های تبلیغاتی خود را آغاز کرده بود - از زمره کسانی است که در این میدان گام نهاد.

کتاب حاضر، محصول بخشی از این تلاش‌ها در سفرهای متعددی است که با هدف تبلیغ، پژوهش و کارشناسی در خلال سال‌های ۱۳۵۲ تا ۱۳۷۰ انجام شده است.



پندرہ

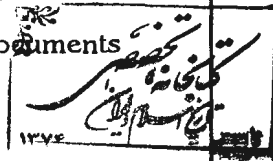
# *Aroos -e- Akhar*

*Life of Farah Pahlavi*

**By:**

*Bahman Hodayati*

The Center for  
Islamic Revolution Documents



*February 2005*